



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

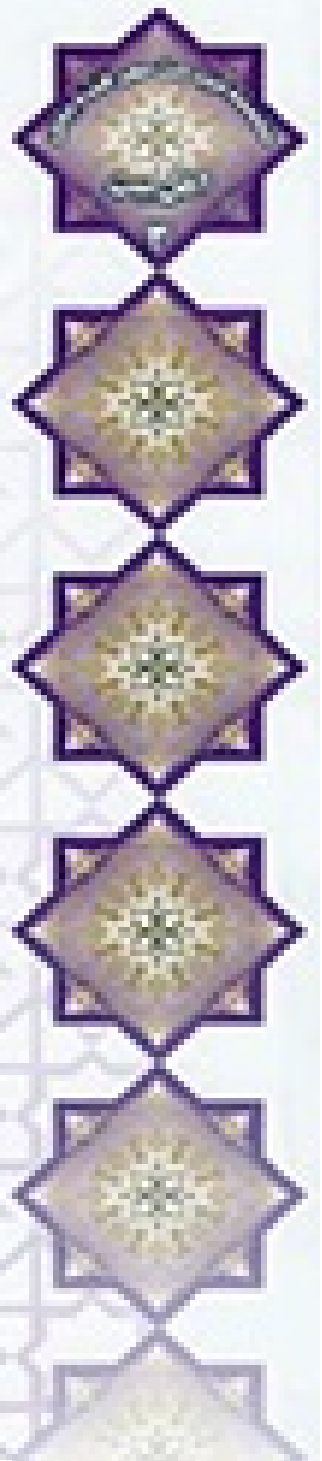
.org

.net

.ir

امام و مقام تعلیم بہ ملائکہ

اصغر ظاہر زادہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام و مقام تعلیم به ملائکه

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	امام و مقام تعلیم به ملائکه
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه
۲۱	مقدمه ی مؤلف
۲۹	متن روایت
۳۱	جلسه ی اول: مقام «أول ما خلق الله»
۳۱	اشاره
۳۳	مقام نوری اهل البیت علیهم السلام
۳۶	اولین مخلوق، آخرین پیامبر
۴۱	رابطه ی عالم با نور محمدی صلی الله علیه و آله
۴۷	جلسه ی دوم: برکات حاکمیت امام معصوم بر جامعه
۴۷	اشاره
۴۷	معجزه ی توحید
۵۱	غفلت از حقیقت آسمانی ائمه علیهم السلام
۵۴	مبانی معرفتی ولایت فقیه
۶۰	ثابتات زمانه
۶۱	راز مدارای طبیعت با بشر
۷۱	جلسه ی سوم: ائمه ی معصومین علیهم السلام و مقام فنا
۷۱	اشاره
۷۱	یک حقیقت با جلوات مختلف
۷۴	مظاهر مشیت الهی

۷۷	جایگاه واسطه ی فیض
۷۹	اسوه های قدسی
۸۲	اساسی ترین موضوع در امام شناسی
۸۴	جایگاه عرشی ائمه علیهم السلام
۹۳	جلسه ی چهارم: برتری مقام پیامبر صلی الله علیه و آله از ملائکه ی مقرب
۹۳	اشاره
۹۵	آفات غفلت از جایگاه قدسی اهل البیت علیهم السلام
۱۰۰	معنی افضلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
۱۰۳	ملائکه در خدمت محبتین اهل البیت علیهم السلام
۱۰۹	جلسه ی پنجم: تبعیت ملائکه از تسبیح اهل البیت علیهم السلام
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	جایگاه حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله
۱۱۶	برتری محبتین ائمه علیهم السلام از ملائکه
۱۲۲	ائمه علیهم السلام و تعلیم ملائکه
۱۲۵	جلسه ی ششم: اهل البیت علیهم السلام سرچشمه نگاه توحیدی ملائکه
۱۲۵	اشاره
۱۲۷	ائمه علیهم السلام؛ غایت خلقت
۱۲۸	برکات عقل پرورش یافته
۱۳۰	اهل البیت علیهم السلام و تعلیم توحید به ملائکه
۱۳۲	نظر به توحید از طریق ائمه علیهم السلام
۱۳۵	ائمه علیهم السلام؛ مظهر کبریایی حق
۱۳۸	رجوع به توحید از طریق ائمه علیهم السلام
۱۴۵	جلسه ی هفتم: چگونگی هدایت ملائکه از طریق اهل البیت علیهم السلام
۱۴۵	اشاره
۱۴۷	ائمه علیهم السلام؛ غایت خلقت
۱۴۹	نحوه ی وسعت نور اهل البیت علیهم السلام در هستی

- ۱۵۴ ----- شرط قبولی عمل
- ۱۶۱ ----- جلسه ی هشتم: راز سجده ی ملائکه بر آدم
- ۱۶۱ ----- اشاره
- ۱۶۲ ----- سجده ی ملائکه به اهل البیت علیهم السلام
- ۱۶۶ ----- تفاوت نگاه ملائکه با نگاه شیطان
- ۱۶۸ ----- اهل البیت علیهم السلام جنبه آرمانی ملائکه
- ۱۷۵ ----- مبنای رعایت حقوق انسان ها
- ۱۷۷ ----- جلسه ی نهم: ظهور محدودیت جبرائیل در معراج
- ۱۷۷ ----- اشاره
- ۱۷۷ ----- رابطه های نوری
- ۱۸۱ ----- تفاوت مقام نوری اهل البیت علیهم السلام با مرتبه ی نفس ناطقه شان
- ۱۸۴ ----- مرتبه ی امکان حضور جبرائیل علیه السلام
- ۱۸۹ ----- توحید انسان کامل
- ۱۹۳ ----- جلسه ی دهم: معنی معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۹۳ ----- اشاره
- ۱۹۴ ----- چگونگی نظر به حضرت جبرائیل علیه السلام
- ۱۹۸ ----- نهایی ترین صعود
- ۲۰۲ ----- پیامبر صلی الله علیه و آله؛ نور خدا در زمین
- ۲۰۷ ----- جلسه ی یازدهم: بهشت محمّدی؛ آرمانی ترین سیر مسلمانی
- ۲۰۷ ----- اشاره
- ۲۰۷ ----- قواعد قلب و غیب
- ۲۰۹ ----- چگونگی بهشت پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۱۲ ----- موانع سرعت به سوی بهشت
- ۲۱۷ ----- جلسه ی دوازدهم: مقام عرشی ائمه علیهم السلام
- ۲۱۷ ----- اشاره
- ۲۱۷ ----- غایت خلقت بهشت

- ۲۱۹ غایت خلقت جهنم
- ۲۲۲ کرامتِ اهل البیت علیهم السلام
- ۲۲۴ معنی ثواب خدا برای شیعیان
- ۲۲۹ جلسه ی سیزدهم: برکات نظر به حجت الهی در عالم
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۳۰ راز کرامت انسان ها
- ۲۳۵ نقش حجج الهی در هدایت جامعه
- ۲۳۸ راه نجات از غرب زدگی
- ۲۴۳ جلسه ی چهاردهم: حجج دوازده گانه ی الهی
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۳ بهترین شرایط دین داری
- ۲۴۷ پایدارترین سخن
- ۲۵۲ وظیفه ی ائمه علیهم السلام نسبت به خود و خلق
- ۲۵۷ جلسه ی پانزدهم: حجج الهی و حاکمیت توحید خدا بر عالم
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۸ سیر عالم
- ۲۵۹ موانع ظهور کلمه ی حق
- ۲۶۲ هدایت افکار عمومی
- ۲۶۴ راز امیدواری به آینده
- ۲۷۳ منابع
- ۲۷۷ درباره مرکز

امام و مقام تعلیم به ملائکہ

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : امام و مقام تعلیم به ملائکہ/اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : [۲۶۳] ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی اهل بیت؛ ۳.

شابک : ۳۲۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۳۳-۵:

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۶۳].

موضوع : امامت

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/ط۱۲الف۸۳ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۲۷۳۸۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

امام و مقام تعلیم به ملائکه

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

مقدمه. ۹

مقدمه ی مؤلف... ۱۱

جلسه ی اول، مقام «اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ» ۲۱

مقام نوری اهل البيت عليهم السلام..... ۲۳

اولین مخلوق، آخرین پیامبر. ۲۶

رابطه ی عالم با نور محمّدی صلی الله علیه و آله.... ۳۱

جلسه ی دوم، برکات حاکمیت امام معصوم بر جامعه. ۳۷

معجزه ی توحید.. ۳۷

غفلت از حقیقت آسمانی ائمه عليهم السلام..... ۴۱

مبانی معرفتی ولایت فقیه. ۴۴

ثابتات زمانه. ۵۰

راز مدارای طبیعت با بشر. ۵۱

جلسه ی سوم، ائمه ی معصومین عليهم السلام و مقام فنا ۶۱

یک حقیقت با جلوات مختلف... ۶۱

مظاهر مشیت الهی.. ۶۴

جایگاه واسطه ی فیض..... ۶۷

ص: ۵

اساسی ترین موضوع در امام شناسی .. ۷۲

جایگاه عرشی ائمه علیهم السلام..... ۷۴

جلسه ی چهارم، برتری مقام پیامبر صلی الله علیه و آله از ملائکه ی مقرب .. ۸۳

آفات غفلت از جایگاه قدسی اهل البیت علیهم السلام..... ۸۵

معنی افضلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹۰

ملائکه در خدمت محبتین اهل البیت علیهم السلام..... ۹۳

جلسه ی پنجم، تبعیت ملائکه از تسبیح اهل البیت علیهم السلام... ۹۹

جایگاه حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله ۱۰۰

برتری محبتین ائمه علیهم السلام از ملائکه. ۱۰۶

ائمه علیهم السلام و تعلیم ملائکه. ۱۱۲

جلسه ی ششم، اهل البیت علیهم السلام سرچشمه نگاه توحیدی ملائکه. ۱۱۵

ائمه علیهم السلام؛ غایت خلقت... ۱۱۷

برکات عقل پرورش یافته. ۱۱۸

اهل البیت علیهم السلام و تعلیم توحید به ملائکه. ۱۲۰

نظر به توحید از طریق ائمه علیهم السلام..... ۱۲۲

ائمه علیهم السلام؛ مظهر کبریایی حق .. ۱۲۵

رجوع به توحید از طریق ائمه علیهم السلام..... ۱۲۸

جلسه ی هفتم، چگونگی هدایت ملائکه از طریق اهل البیت علیهم السلام... ۱۳۵

ائمه علیهم السلام؛ غایت خلقت... ۱۳۷

نحوه ی وسعت نور اهل البیت علیهم السلام در هستی .. ۱۳۹

شرط قبولی عمل .. ۱۴۴

ص: ۶

جلسه ی هشتم، راز سجده ی ملائکه بر آدم. ۱۵۱

سجده ی ملائکه به اهل البیت علیهم السلام..... ۱۵۲

تفاوت نگاه ملائکه با نگاه شیطان.. ۱۵۶

اهل البیت علیهم السلام جنبه آرمانی ملائکه. ۱۵۸

مبنای رعایت حقوق انسان ها ۱۶۵

جلسه ی نهم، ظهور محدودیت جبرائیل در معراج.. ۱۶۷

رابطه های نوری.. ۱۶۷

تفاوت مقام نوری اهل البیت علیهم السلام با مرتبه ی نفس ناطقه شان.. ۱۷۱

مرتبه ی امکان حضور جبرائیل علیه السلام.... ۱۷۴

توحید انسان کامل.. ۱۷۹

جلسه ی دهم، معنی معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله... ۱۸۳

چگونگی نظر به حضرت جبرائیل علیه السلام.... ۱۸۴

نهایی ترین صعود. ۱۸۸

پیامبر صلی الله علیه و آله؛ نور خدا در زمین.. ۱۹۲

جلسه ی یازدهم، بهشت محمدی؛ آرمانی ترین سیر مسلمانی.. ۱۹۷

قواعد قلب و غیب... ۱۹۷

چگونگی بهشت پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله.... ۱۹۹

موانع سرعت به سوی بهشت... ۲۰۲

جلسه ی دوازدهم، مقام عرشی ائمه علیهم السلام... ۲۰۷

غایت خلقت بهشت... ۲۰۷

غایت خلقت جهنم.. ٢٠٩

كرامتِ اهل البيت عليهم السلام..... ٢١٢

ص: ٧

معنی ثواب خدا برای شیعیان.. ۲۱۴

جلسه ی سیزدهم، برکات نظر به حجت الهی در عالم. ۲۱۹

راز کرامت انسان ها ۲۲۰

نقش حجج الهی در هدایت جامعه. ۲۲۵

راه نجات از غرب زدگی.. ۲۲۸

جلسه ی چهاردهم، حجج دوازده گانه ی الهی.. ۲۳۳

بهترین شرایط دین داری.. ۲۳۳

پایدارترین سخن.. ۲۳۷

وظیفه ی ائمه علیهم السلام نسبت به خود و خلق.. ۲۴۲

جلسه ی پانزدهم، حجج الهی و حاکمیت توحید خدا بر عالم. ۲۴۷

سیر عالم.. ۲۴۸

موانع ظهور کلمه ی حق.. ۲۴۹

هدایت افکار عمومی.. ۲۵۲

راز امیدواری به آینده. ۲۵۴

ص: ۸

۱- سلسله مباحث «جایگاه حقیقت نوری امام در هستی» در صدد است تا نظرها را متوجه حقیقت بزرگی بنماید که خداوند برای هدایت بشریت اراده کرده است و به جایگاه قدسی امام نظر دارد، جایگاهی که امام از آن جایگاه انسان ها و جامعه را مدیریت می کند، آن هم مدیریتی که تکوین و تشریح در آن هماهنگ است و اعتباریاتی ریشه در حقایق دارد.

۲- باید به خوبی روشن شود که «خداشناسی واقعی» وقتی محقق می شود که انسان ها بتوانند در آینه ی تمام نمای جمال انسان های کامل، با «الله» مأنوس شوند و این موضوع ابتدا در کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل بیت علیهم السلام» مورد بحث قرار گرفت و در این سلسله مباحث سعی شده با وسعت بیشتری مورد مذاقّه قرار گیرد.

۳- روایت مربوط به حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام طوری است که نمی توان با هر عقلی با آن روبه رو شد و لذا یا عده ای از کنار آن می گذرند و یا خیلی سطحی با آن برخورد می کنند و در نتیجه بشریت از معارف و رازهای بزرگی محروم می شود. در این سلسله مباحث سعی شده

حداقل عظمت موضوع تبیین گردد و به معارف عالی‌ه ای که توجه به این روایات در پی دارد توجه شود.

۴- مباحث در سه جلد تنظیم شده و بهتر است به ترتیبی که تنظیم شده، یعنی ابتدا کتاب «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام»، سپس کتاب «امام و مقام تعلیم به ملائکه» و پس از آن کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریح» مطالعه گردد. در عین حال هر کدام می‌تواند جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد زیرا هر کدام از مباحث به روایت یا روایات خاصی نظر دارد که وجهی از حقیقت آسمانی مقام امام را مطرح می‌کند و سعی شده تا با دقت بر روی روایات مورد بحث، نکات ظریفی از موضوع امامت در هستی تبیین گردد و در نتیجه إن شاء الله سؤالات اساسی عزیزان در این موضوع جواب داده شود.

امید است خوانندگان محترم با توجه به نکته‌ی اخیر یعنی کسب معارف عالی‌ه ای که قواعد عالم قدس را تبیین می‌کند، با کتاب‌ها مأنوس گردند و بیش از پیش تصویری صحیح از تمدن اسلامی به معنای واقعی آن که مقدمه‌ی ظهور حاکمیت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه و اتحاد عالم تشریح با عالم تکوین است به دست آورند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۰

باسمه تعالی

۱- امامت مطرح در اعتقاد شیعه رویکردی است به حقیقتی آسمانی که در صدد است تمدن زمینی را مطابق نظم آسمانی بسازد و امام شیعیان آن چنان حضوری در عالم هستی دارد که نه تنها چنین امری را ممکن می سازد، بلکه آن را ضروری می داند، زیرا موجب شکوفایی سرمایه ی درونی افراد امت می شود تا جایی که شخصیت افراد انعکاسی از شخصیت امام خود می گردد.

۲- چشم برداشتن از نقش حضور تکوینی واسطه ی فیض عالم بر امور تشریحی بشری، فاجعه ی بزرگی است که هنوز بشر به آن فاجعه واقف نشده و به همین جهت راز شکست های خود را در جای دیگری جستجو می کند. در حالی که بعد از شکست مارکسیسم و لیبرالیسم زمان آن فرا رسیده تا به کمک سخنانی که امامان شیعه در راستای امر امامت فرموده اند، بشریت متذکر راز شکست هایش بشود.

۳- بشریت در طول تاریخ نسبت به مدیریت صحیح جامعه ی خود ناکام مانده و علت آن ناکامی، غفلتی است که از توانایی خدا دادی انبیاء و امامان دارد و فکر کرده بدون آن ها می تواند امور جامعه را بگذراند، در

حالی که بشر باید به این شعور برسد که «همان خدایی که برای او شریعت آورده، مدیرانی نیز برای امور اجتماع پرورنده است تا مطابق شریعت الهی بشریت را جلو ببرند» و انسان‌ها به واقع در دو امر مهم نبوت و امامت به خود واگذاشته نشده‌اند.

۴- آن چه باید در روایات مربوط به امامت دنبال شود، توجه به جهت باطنی مقام اهل البیت علیهم السلام است. بسیار فرق است که با این نوع روایات به طور سطحی برخورد شود یا این که سعی کنیم از همان سطح عالی که روایات مطرح شده، به آن‌ها توجه نماییم. یعنی به جای آن که مطلب را آن قدر پایین بیاوریم که چیزی از آن نماند، دستمان را به آن بدهیم و بالا برویم تا حقیقت جدیدی از معارف الهی بر قلب ما منکشف شود و لازمه‌ی چنین برخوردی همت مضاعف است.

۵- نظر به وسعت حضور امامان در هستی، نه تنها عامل نمایش راه گسترده‌ای است که انسان‌ها می‌توانند طی کنند، بلکه موجب می‌شود تا روشن شود امامان از چه افقی بشریت را هدایت می‌نمایند و چرا شیعه معتقد است مقام هدایت‌گری امامان فوق مرگ آن‌ها همواره فعال است و در هیچ حالی از صحنه‌ی زندگی بشر خارج نیست.

۶- خداشناسی واقعی وقتی محقق می‌شود که انسان‌ها بتوانند در آینه‌ی تمام‌نمای جمال انسان‌های کامل با «الله» مانوس شوند و راه یافتن به چنین نگاهی را با نظر به آیات تاّمه‌ی الهی پیدا کنند و گرنه در بیراهه‌ها به دنبال خدا می‌گردیم و همچون وهابی‌ها با خدای ذهنی و انتزاعی زندگی می‌کنیم که هیچ‌گونه تجلی بر قلب ما نخواهد داشت.

۷- از آن جایی که شیطان نتوانست در جمال خلیفه الله، اسماء الهی را بنگرد و از آن طریق در تجلیات جامع اسماء، به خدا سجده کند، بهانه آورد که می خواهد فقط به خدا سجده نماید ولی از درگاه انس با خدا محروم شد. هر کس با نظر به خود نتواند وجه الله را در جمال امامان معصوم علیهم السلام بیابد، راه شیطان را طی خواهد کرد و حقیقتاً از انس با خدا محروم خواهد شد. آری؛ وقتی راز رجیم بودن شیطان معلوم شود، راه ارتباط با خلفای الهی نمایان می گردد.

۸- مدیریت جامعه بر اساس فرهنگ امامت موجب می شود تا ذهن افراد جامعه گرفتار انواع نظریه ها و سلیقه ها که عامل غفلت از یگانگی در مقصد و مقصود می باشد، نگردد.

۹- وقتی فهمیدیم امام، امینی رفیق و پدری شفیق و ناصحی مشفق است، می فهمیم خداوند برای سرپرستی بشریت هدیه ی بزرگی را تدارک دیده تا شرایط عالی ترین شکل زندگی در زمین فراهم گردد.

۱۰- در صورتی مدیران با جان انسان ها دم سازند که از غیر خدا مستغنی باشند و با انس کامل با خداوند خدمت به مردم را ادامه ی معاشقه با خدا بدانند و در آن صورت اگر سنگ جفایی از طرف مردم به آن ها برسد از آن جایی که جهان را منور به دوست می بینند، می دانند باید از سر رحمت از بی وفایی ها بگذرند و دل خوش باشند به دولتی که راه آسمان را به سوی بشر گشوده است.

۱۱- مدیریت و هدایت جهان بشری با فرهنگ امامت، ریشه در نوری دارد که از خداوند جدا شده، قسمتی از آن، نور محمد صلی الله علیه و آله گشت و قسمت

دیگر آن، نور علی علیه السلام شد و هدایت گری همه ی انبیاء و اولیاء ریشه در این دو نور دارد و هر جا تاریخ بشریت از این دو نور جدا شد، گرفتار ظلمات مدیران زمینی گشت. این است که نباید یک لحظه از مدیریت قدسی امام معصوم چشم برداشت که در آن صورت ظلمات را غلیظ تر کرده ایم و از سعادت خود دور خواهیم ماند و شب ظلمانی ما به صبح نمی انجامد.

۱۲- باید متوجه بود که رسیدن به درجه ای که مقام نوری اهل البیت علیهم السلام در آن تصدیق شود، غیر از معرفتی است که روش های کلامی در صدد ارائه ی آن هستند تا حقانیت ائمه علیهم السلام را برای مخالفان ثابت کنند. البته این روش کلامی در جای خود کار پسندیده ای است، ولی فراموش نکنیم امام شناسی راه دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می کند.

۱۳- آن چه در این کتاب مورد توجه قرار می گیرد، تأکید بر این موضوع است که امامت یک حقیقت نفس الامری در عالم وجود است و نه یک حادثه ی تاریخی صرف، و به جهت حقیقت نفس الامری آن است که زندگی یک ملت را معنی می بخشد و در راستای توجه به چنین جایگاهی برای امامت، گفته می شود «غفلت از سرمایه ی امامت آسمانی، غفلت از اسلام است».

۱۴- تأکید بر مقام غیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام تبیین می گردد به این منظور است که اسرار بلند عالم غیب بر ما گشوده شود و متوجه جهان یگانه ای باشیم که در مدیریت آن، روح های بلندمرتبه ای نقش دارند و می توان به مدد آن ها

عالی ترین شکل زندگی را برای خود رقم زد تا برکات زمین و آسمان به عالی ترین شکل آن بروز کنند.

۱۵- تأکید بر مقام قدسی اهل البیت علیهم السلام موجب می شود تا جامعه از سطحی نگری رهایی یابد و حیثه ی اندیشه ی خود را عالم قدس و معنویت قرار دهد، عالمی که همسنخی کاملی با حقیقت انسان یا نفس ناطقه ی او دارد و متذکر مراتب وجودی نفس ناطقه ی اوست، و موجب رفع حجاب بین انسان و عالم معنا می گردد.

۱۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَخُدَامُ مِجْبِينَا» (۱) ملائکه در خدمت ما و در خدمت مجبین ما هستند. حضرت با این جمله راز بزرگی را آشکار می نمایند و قاعده ی مهمی از قواعد عالم معنا را می گشایند تا روشن شود تفاوت مظاهر اسماء جامع الهی - یعنی انسان هایی که نظر به انسان کامل دارند - با مظاهر بعضی از اسماء الهی - یعنی ملائکه - چه اندازه است و چرا ممکن است بعضی از افرادی که به ظاهر کرامت هایی دارند به شیطان نزدیک باشند.

۱۷- گفته شده مقام اهل البیت علیهم السلام مرز بین امکان و وجوب است، تا از این طریق شئون عالم الوهیت از یک طرف و شئون انسان کامل از طرف دیگر تبیین شود و افقی که انسان می تواند به سوی آن سلوک نماید معلوم گردد و روشن شود چگونه ایمان به ولایت انسان های کامل، دنیایی از شور و شعف بندگی را به همراه دارد.

ص: ۱۵

۱۸- نتیجه‌ی عدم آگاهی از ساختار سلسله مراتب طولی جهان هستی، همین زندگی است که بشر امروز با آن روبه روست، در حالی که آگاهی از سلسله مراتب طولی عالم هستی که انسان کامل به عنوان واسطه‌ی فیض در رأس آن قرار دارد، ما را به دنیایی دیگر رهنمون می‌شود که به جای اهدافی کوتاه بینانه و سلطه بر عالم و آدم، متوجه سلطه بر نفس اماره می‌شویم و گرفتار اموری که ربطی به هدف حیاتمان ندارد، نخواهیم شد.

۱۹- در جامعه‌ای که نظرها به مدیریت امام معصوم یعنی واسطه‌ی فیض الهی معطوف شده و پای ارادت به او در میان است، رابطه‌ی نفس ناطقه‌ی انسان با نور امام معصوم، رابطه‌ی نوری خواهد بود و انسان تحت تأثیر آن نور برتر قرار می‌گیرد و مرتبه‌ی وجودی اش شدیدتر می‌شود و این است معنی منورشدن به نور عصمت امام که برای طالبان ولایت ائمه علیهم السلام محقق می‌گردد و در آن راستا قدم‌های نفس ناطقه در مسیر بالفعل شدن فطرت شروع می‌شود.

۲۰- در تفکیک بین مقام نبوت و امامت در پیامبران ابراهیمی علیهم السلام، متوجه می‌شویم با ختم نبوت، امامت به عنوان یک ضرورت تاریخی و مقامی که بر ملکوت اشیاء احاطه دارد، ادامه می‌یابد و در کنار تبیین و اجرای شریعت، تصرفات تکوینی مقام امامت همچنان نیاز بشریت است تا جهان بشری بدون روح نباشد.

امید است با دقت کامل در سلسله مباحثی که نظر به جایگاه اشراقی امام دارد، بتوانید از برکات امامت که عهد الهی است با بندگانی خاص،

بهره مند گردید و از نفس اماره آزاد و به نفس مطمئنه که نمونه ی عینی آن امامان معصوم اند، نایل گردید که گفت:

ما

کشته ی نفسیم و بسا وقت برآید

از

ما به قیامت که چرا نفس نکشیم

طاهرزاده

ص: ۱۷

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَاشْتَقَّه مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعَظَمَةِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيمًا فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ نُورِي مُحِيطًا بِالْعَظَمَةِ وَنُورٌ عَلِيٌّ مُحِيطًا بِالْقُدْرَةِ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَاللُّوْحَ وَالشَّمْسَ وَضَوْءَ النَّهَارِ وَنُورَ الْأَبْصَارِ وَالْعَقْلَ وَالْمَعْرِفَةَ وَأَبْصَارَ الْعِبَادِ وَأَسْمَاعَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِي وَنُورِي مُشْتَقٌّ مِنْ نُورِهِ فَنَحْنُ الْمَأْوِلُونَ وَنَحْنُ الْمَآخِرُونَ وَنَحْنُ السَّابِقُونَ وَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَنَحْنُ الشَّافِعُونَ وَنَحْنُ نَحِيْنُ كَلِمَةِ اللَّهِ وَنَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ وَنَحْنُ يَمِينُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ وَنَحْنُ خَزَنَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَسِدْنَةُ غَيْبِ اللَّهِ وَنَحْنُ مَعِيدُ التَّنْزِيلِ وَمَعْنَى التَّأْوِيلِ وَفِي آيَاتِنَا هَبْطُ جِبْرِئِيلُ وَنَحْنُ مَحَالُّ قُدْسِ اللَّهِ وَنَحْنُ مَصَابِيحُ الْحِكْمَةِ وَنَحْنُ مَفَاتِيحُ الرَّحْمَةِ وَنَحْنُ يَنَابِيعُ النِّعَمِ وَنَحْنُ شَرَفُ الْأُمَّةِ وَنَحْنُ سَادَةُ الْأَئِمَّةِ وَنَحْنُ نَوَامِيسُ الْعَصْرِ وَأَحْبَارُ الدَّهْرِ وَنَحْنُ سِيَادَةُ الْعِبَادِ وَنَحْنُ سِيَاسَةُ الْبِلَادِ وَنَحْنُ الْكُفَاةُ وَالْوُلَمَاءُ وَالْحَمَاءُ وَالسُّقَاءُ وَالرُّعَاةُ وَطَرِيقُ النَّجَاهِ وَنَحْنُ السَّبِيلُ وَالسَّلْسِيلُ وَنَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ وَالطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ مَنْ آمَنَ بِنَا آمَنَ بِاللَّهِ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْنَا رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ شَكَّ فِيْنَا شَكَّ فِي اللَّهِ وَمَنْ عَرَفْنَا عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى عَنَّا تَوَلَّى عَنِ اللَّهِ وَمَنْ أَطَاعَنَا أَطَاعَ اللَّهَ وَنَحْنُ الْوَسِيْلَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْوَصِيْلَةُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ وَلَنَا الْعِصْمَةُ وَالْخِلَافَةُ وَالْهُدَايَةُ وَفِيْنَا النُّبُوَّةُ وَالْوَلَايَةُ وَالْإِمَامَةُ

وَنَحْنُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَبَابُ الرَّحْمَةِ وَشَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى وَالْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي
مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا. (١)

ص: ٢٠

١- بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٢٢.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از حضرت رب العالمین که از طریق ائمه علیهم السلام تجلیات نوری کامله ی خود را در عرصه ی زندگی بشریت به نمایش گذارده، تقاضامندیم به ما لطف کند و ما را از اُنس با آن انوار مقدس محروم نگرداند.

روایتی که بناست خدمت عزیزان طرح شود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که با این جمله شروع می شود. حضرت می فرمایند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي» اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور من بود. معلوم است این تقدُّم، تقدُّم رتبه ای است و نه تقدم زمانی و خبر از آن می دهد که کامل ترین مخلوق، نور مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چون در بالاترین مرتبه قرب قرار دارند و با نظر به چنین قاعده ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر می دهند «من و اهل بیت نوری بودیم چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم»^(۱).

متأسفانه در شیعه و سنی توجه به مقام نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت مورد

ص: ۲۱

غفلت قرار گرفته در حالی که جناب احمد حنبل کتابی در رابطه با آیاتی که در وصف امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده نوشته است و متذکر چنین روایاتی شده که در ادامه ی بحث به یکی دو روایت از آن می پردازیم.

روایاتی که خلقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را متذکر می شود جهت فهم قواعد عالم وجود و نقش ائمه علیهم السلام در عالم هستی، حامل معارف فوق العاده ارزشمندی است. موضوع مقام قرب آن ذوات مقدس در نظام طولی عالم وجود، مثل نوری است که از خورشید صادر می شود. اولین نور، شدیدترین نور است و بقیه ی نورها به تبع آن نور تجلی می کنند و همچنان نزول می یابند تا می رسد به نوری که به ما برخورد می کند.

وقتی ما درست بفهمیم خدا یعنی چه و معرفت ما نسبت به خدا صحیح باشد، حتماً متوجه می شویم اولین مخلوق باید کامل ترین مخلوق باشد. کامل ترین مخلوق از جنس ملائکه نیست، چون هر یک از ملائکه یک جنبه از کمال را دارا هستند به طوری که به عنوان مثال ملکی که محیی است، ممیت نیست و آن ملکی که ممیت است، رزاق نیست. وقتی انسان به این قاعده خوب فکر کند می رسد به این که اولین مخلوق باید کامل ترین مخلوق باشد و کامل ترین مخلوق جامع همه ی کمالات الهی است و تنها او خلیفه ی خداوند است و خلیفه ی خداوند غیر از آدم نمی تواند باشد چون بنا به آیات قرآن، آدم است که در مقایسه با ملائکه، توانست کل اسماء الهی را بگیرد و قرآن در موردش فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ (۱) و خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت، و بعد هم

ص: ۲۲

می فرماید: «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»؛ (۱) به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید. آدم دارای مقامی است که حتی مقام ملائکه باید به آن مقام سجده کنند. و این سجده به معنی فنای ملائکه است در مقابل مقام جامعیت اسماء الهی که آدم حامل آن است.

مقام نوری اهل البیت علیهم السلام

نکته ی دیگری که باید در نظر داشت توجه به حقیقت آدمیت است که ذاتی است با خصوصیات خاص خود و هر آدمی بهره ای از آن ذات دارد. مشکلی که تا حل نشود این گونه روایات مبهم می ماند موضوع «ذات شناسی» است. فهم این موضوع موجب نجات از غلبه ی اعتباریات بر ذهن و فکر انسان می شود. برای توجه به ذات، آیه ی مبارکه ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را به عنوان نمونه در نظر داشته باشید. «أحد» به این معنی نیست که او یکی است، بلکه به معنی آن است که او حقیقت یگانه و ذات یگانگی در عالم هستی است. ذات احدی، یعنی حقیقت یگانگی. تا آدم از کثرت و نسبت و مقایسه آزاد نشود، هرگز نمی تواند با أحد ارتباط پیدا کند، و در نتیجه برای خودش یک خدایی می سازد و با آن به سر می برد.

ذات شناسی برکت های فوق العاده ای دارد، برای همین هم فرمودند که بهترین سوره ی قرآن سوره ی توحید است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عموماً در نمازهای خود این سوره را می خواندند، چون این سوره راه اُنس با ذات احدی است. فرموده اند سوره ی توحید یک سوم قرآن است، به شرطی که

ص: ۲۳

وقتی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» می خوانیم به ذات احدی خداوند نظر کنیم و قلب ما با آن حقیقت یگانه مروده کند و با احدیت احد مأنوس شود و حجاب های کثرات را بین خود و حضرت احد رفع نماید و قلب متذکر و متوجه ذات احدی گردد. این نوع نگاه - یعنی ذات شناسی - نیاز به تدبیر و تعمق بسیار دارد ولی ظهورش فوق العاده با ارزش است. (۱)

یکی از چیزهایی که شیعه بحمدالله در فرهنگ خود دارد نظر به ذات قدسی اهل البیت علیهم السلام است که مقامی است غیر از جسم و نفس ناطقه ی ایشان. ابن عباس نقل می کند در کنار وجود مقدس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرت علی علیه السلام آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَرْحَبًا بِمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَبِيهِ بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، قَالَ: فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ كَانَ الْإِنْسَانُ قَبْلَ الْأَبِ؟ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ» (۲) خوش آمد کسی که خداوند او را چهل هزارسال قبل از پدرش خلق کرد. گفتیم که ای رسول خدا مگر می شود فرزند قبل از پدر خلق شود؟ فرمودند آری. خداوند من و علی را از نور واحدی قبل از آن که آدم را خلق کند، خلق کرد.

باید از خود پرسید این کدام علی است که چهل هزارسال قبل از این که بدن و نفس ناطقه ی پدرش خلق شود، خلق شده است؟ این ذات نه تنها غیر از بدن بلکه غیر از نفس ناطقه می باشد. چون بنا به فرمایش

ص: ۲۴

۱- در مورد تفکر یا عدم تفکر در ذات خدا و معنی آن به شرح حدیث چهارده از کتاب «چهل حدیث» امام خمینی «رضوان الله علیه» رجوع شود.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴.

ملاصدرا: «الْأَنْفُسُ جِسْمَانِيَّةُ الْحُدُوثِ وَرُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ» نفس در بستر جسم حادث می شود و بعد از جسم به صورت غیر مادی باقی می ماند. نفس انسان از رحم مادر شروع می شود، ولی روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر از آن می دهد که حقیقتی برای اهل بیت علیهم السلام هست که نسبتی با جسم و نفس آن ها ندارد و در همین رابطه مرگ و حیات هم برای آن حقیقت معنی نمی دهد.

در حال حاضر با به حاشیه رفتن این نوع روایات، این فکر و فرهنگ گم شده است و تا این فکر به صحنه نیاید شیعه نمی تواند آن تمدنی را که بناست بسازد و وعده ی بزرگ الهی است، به صحنه آورد. بسیاری از شیعیان نهایت معرفتشان در این حد است که متوجه اند امیرالمؤمنین علیه السلام را خدا در غدیر نصب کرده است و امامان هم به تبع آن حضرت منصوب از طرف خدا هستند. این حرف حرف درستی است و پشتوانه ی تاریخی دارد. اما یک سؤال می ماند و آن این که از نظر عالم تکوین چرا خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را جهت ادامه ی شریعت به عنوان امام نصب فرمود؟ آیا یک اعتبار ساده ی الهی بود و یا ریشه در حقایق عالم تکوین داشت؟

معرفت به مقام نوری اهل البیت علیهم السلام معرفت غریبی است و شرایط خاص خود را می خواهد که بتوان آن را درست مطرح کرد. با این که شیعه و سنی اذعان دارند پیامبر صلی الله علیه و آله از این نوع سخن ها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند ولی عجیب است که به آن بی مهری می شود. شاید علت بی مهری به این روایات حتی در بین شیعیان به جهت آن باشد که عده ای بی سواد که بیشتر اهل اختلاف بین شیعه و سنی بودند این روایات را دست

گرفتند تا چماق کنند برای کوبیدن اهل سنت. متأسفانه ظاهر روایات در دست عده ای افتاد که از روح آن ها بی خبر بودند.

اولین مخلوق، آخرین پیامبر

روایت از این قرار است که جابر بن عبدالله نقل می کند؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَاشْتَقَّه مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود که از نور خودش بیرون آورد و از جلال عظمتش جدا نمود.

معلوم شد اولین مخلوق یک موجود جامع و کامل است که ظرفیت قبول و حمل همه ی اسماء الهی را دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند آن نور، نور من بود. و از این طریق ذهن ها را متوجه حقیقت و ذات خود می نمایند تا اگر با محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله روبه رو هستیم، نظر را به باطنی بیندازیم که عالی ترین حقیقت هستی است. این قاعده در فلسفه مطرح است که «الْأَنْهَائِيَّاتُ هِيَ الرَّجُوعُ إِلَى الْبَدَائِيَّاتِ»^(۱) آنچه در انتها ظاهر می شود، برگشت دارد به آن چه در ابتدا مطرح است. به این معنی که همیشه آن عالی ترین و نهایی ترین ظهور در عین و در خارج، برمی گردد به عالی ترین و ابتدایی ترین حقیقت در غیب. مثلاً آن صندلی کاملی که در ذهنتان تصور می کنید و می خواهید در بیرون بسازید، زمانی در بیرون و در عین با آن روبه رو می شوید که همه ی مقدمات ساختن آن را طی کرده باشید. یعنی آخرین مرحله ی آن شیء در خارج از ذهن، مطابق است با اولین مرحله ی

ص: ۲۶

۱- شرح بر زاد المسافر، سید جلال الدین آشتیانی، ص ۲۰۸.

آن شیء در ذهن. آن جنبه ی غیبیِ صندلی که اول در ذهن بود، در خارج از ذهن پس از تهیه ی اجزاء صندلی و اتصال آن ها به هم، در آخر ظهور کرد. آن صندلی در جنبه ی غیبِ شما اولینش کامل ترین حالت است. ولی در بیرون آخرینش، کامل ترین حالت است و در آخرین منزل، کامل ترین حالت آن ظهور می کند. در سیر نبوت هم قاعده از همین قرار است به طوری که اولین مخلوق و کامل ترین مخلوق در عالم غیب، آخرین پیامبر در عالم عین و خارج است. و طبق همین قاعده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»^(۱) من نبی بودم ولی آدم هنوز خلق نشده بود و در بین آب و گل بود.

ملاحظه بفرمائید چه معرفت عجیبی را با ما در میان می گذارند در حالی است که شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه و مدینه روبروید، یک مرتبه می فرمایند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^(۲) اگر کمی در مورد این روایت فکر کنید می فهمید چه پرده هایی از جلوی شما عقب می رود و با حقیقت اهل البیت و پیامبر علیهم السلام آشنا می شوید.

حضرت در ادامه می فرمایند: «اِبْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اَشْتَقَّهُ مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ» نور مرا از نور خودش ظاهر کرد و از جلال عظمتش جدا نمود. چرا فرمود آن نور را از جلال عظمتش جدا کرد؟ حضرت رب العالمین تجلیات متعددی دارد، مثلا برای کسی که به نور اسم رزاق جلوه می کند، او دیگر نگران رزقش نیست. این تجلی اندکی است. یک وقت برای

ص: ۲۷

۱- بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۲.

انسان به اسم جمال تجلی می کند. در آن حالت انسان در شعف و شیدایی و اُنس با حق قرار می گیرد. «اسم جلال» از همه ی اسماء به حضرت رب العالمین نزدیک تر است. نور رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسم جلال حضرت حق متجلی گشته و نمایش جلال و عظمت حق است. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول تاریخ - از حضرت آدم علیه السلام تا امروز- نمایش جلال الهی می باشند و اگر کسی به آخرین پیامبر نظر کند، متذکر جلال خداوند می شود. هیبت و بزرگی حضرت حق با ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قلب ها متجلی می شود. در ادامه می فرمایند: «فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعَظَمَةِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» سپس آن نور، بدون آن که از جلال عظمت حق جدا شود، شروع کرد به طواف حول قدرت الهی تا این که در طول هشتاد هزار سال به جلال و عظمت رسید و سپس از روی تعظیم، به خدا سجده نمود.

گاهی به لطف الهی نوری بر قلب سالکی تجلی می کند. مثلاً اسم حیّ خدا به قلب کسی تجلی می کند، او در چنین حالتی در یک امیدواری خوبی قرار می گیرد. این تجلی به حکم سیر از قوس نزول به قوس صعود، شروعی دارد و انتهایی، که انتها از جهتی انتها است و از جهتی شروعی است با حالتی جدید. با تجلی اول اسم حیّ، امیدی زایدالوصف در قلب تجلی می کند که تمام عالم را با آینده ی آن احساس می کند و باز نظری می کند به همان اول - به صورت طواف- و دوباره تجلی دیگری شروع می شود و باز آن به انتها می رسد، به طوری که گویا قلب در حال طواف به گرد آن تجلی می گردد، آن تجلی که نوری از انوار ربّ العالمین است.

طوافی که به دور خانه ی خدا انجام می شود نیز بر همین اساس است که قلبِ انسان نور حضرت رب العالمین را می یابد و به گرد آن سیر می کند تا به انتهای اولین طواف برسد، دوباره نور حضرت رب العالمین تجلی می کند و دوباره سیر به گرد کعبه ادامه می یابد. در واقع طواف به دور خانه ی توحید قصه ی طواف روحانی قلب است به گرد انوار الهی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: نور جلالِ عظمتِ حضرت رب العالمین - که به عنوان نور آن حضرت از رب العالمین جدا شد- شروع کرد به طواف به دورِ نور قدرت، تا آنجا که به جلال عظمت برگشت و در آن مقام محقق شد. ابتدا یک نوری به قلب تجلی می کند و بعد با طواف به گرد نور قدرت تثبیت می گردد. همان دستوری که خداوند به رسول خود داد که: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^(۱) به نعمت پروردگارت نظر کن تا تثبیت شود و نعمتی که آمده پایدار و تازه بماند.

می فرمایند: نوری که آمد شروع کرد به طواف به گرد نور قدرت تا پایدار بماند، طوافی به مدت هشتاد هزار سال. وقتی می فرماید یک روز خدا «أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» هزار سال از سال های شما است، با این حساب از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا حال یک روز و کمی کم تر از نصف یک روز است. حال معلوم است که نور نبی الله در آن عالم چگونه در طواف حضرت حق بوده است. می فرمایند: پس از طواف «ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيمًا»؛ حال که جلال عظمت حق برایش محقق شد، قلب به جهت عظمت حق در سجده ی حق قرار می گیرد. چون وقتی جلالِ عظمت حق تجلی کند

ص: ۲۹

تمام وجود در مقابل آن فانی می شود و ظهور آن فنا به صورت سجده خواهد بود. همان طور که سجده ی در نماز، ظهور تجلی جلال عظمت حضرت رب العالمین است بر قلب ما. البته ممکن است بفرمائید وقتی ما سجده می کنیم چنین حالتی واقع نمی شود. بسیار خوب، ولی حرکات بدن به صورت سجده، زمینه ی آن تجلی را فراهم می کند. اگر این کار مستمراً صورت بگیرد و قلب هم متوجه ی جلال عظمت حضرت رب العالمین شود، همین که سجده را تکرار می کند پرده ها عقب می رود و جلوه شروع می شود. یک جلوه کافی است که اولاً: جان ما از نور جلال عظمت حق تغذیه کند. ثانیاً: راه را بیابد و بداند کجا باید برود. اساتید بزرگ می فرمایند سعی کنید راه پیدا شود و پس از آن مجاهده را مستمراً ادامه دهید. خداوند وعده داده «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱) حتماً آن بهترین عملی را که در دنیا انجام می دادند پاداش همه ی اعمال شان قرار می دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «فَفَتَقَ مِنْهُ نُورٌ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» بعد از این که نور جلال عظمت با طواف هشتاد هزار ساله به کمال خود رسید و منور به سجده در مقابل خداوند شد، خداوند از آن نور، نور علی علیه السلام را جدا کرد. مرحوم مجلسی می گوید: «رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ عَرْشَهُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ» (۲) احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که

ص: ۳۰

۱- سوره ی عنکبوت، آیه ی ۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۱.

حضرت فرمودند: من و علی نور واحدی بودیم در مقابل حضرت رحمان قبل از آن که عرش خلق شود. عرش مقام ظهور اسماء «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» است. انواری که بر عرش تقدم دارند، نسبت به عرش دارای درجه ی وجودی بالاتر و کمال برتری هستند و تمام اسماء موجود در مقام عرش، در نور آن مقاماتی که نسبت به عرش تقدم دارند، به صورت جامع موجودند و به عنوان جلوه ی جامع حضرت رحمان، بی واسطه با خدا مرتبط اند. (۱) در این مورد روایات زیادی هست که هر کدام تکمیل کننده ی دیگری می باشند و زاویه ای از حقیقت قدسی اهل البیت علیهم السلام را گوشزد می کنند که بنا نیست وارد آن ها شویم. همین که ملاحظه می کنید چنین موضوعاتی در متون اهل سنت مطرح است، معلوم می شود این فکر و فرهنگ را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای همه ی مسلمانان مطرح فرموده اند تا همه متوجه معارف بلند این روایات بشوند و فکر کنند خلقت قبل از عرش که مربوط به اهل البیت علیهم السلام است به کدام مرتبه از وجود آن ذوات مقدس مربوط می باشد.

رابطه ی عالم با نور محمدی صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه ی روایت مورد بحث می فرمایند: «فَكَانَ نُورِي مُحِيطًا بِالْعَظَمَةِ وَ نُورٌ عَلَيَّ مُحِيطًا بِالْقُدْرَةِ» پس نور من عظمت را فرا گرفته بود و نور علی علیه السلام قدرت را. این تعبیر حکایت از نحوه ی وجود آن دو نور دارد که یکی با عظمت الهی و دیگری با قدرت او مرتبط بوده و با چنین

ص: ۳۱

۱- چون در روایت فرمودند: «بَيْنَ يَدَي الرَّحْمَنِ».

صفاتى ظهور کرده اند. در ادامه مى فرماید: «ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَاللُّوْحَ وَالشَّمْسَ وَضَوْءَ النَّهَارِ وَنُورَ الْأَبْصَارِ وَالْعَقْلَ وَالْمَعْرِفَةَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَأَسْمَاعَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِي وَ نُورِي مُشْتَقٌّ مِنْ نُورِهِ» سپس عرش و لوح و شمس و روشنائی روز و نور دیدگان و عقل و معرفت و دیده ی بندگان و گوش و قلب هایشان را از نور من خلق نمود، در حالی که نور من از نور خداوند جدا شده بود. مى فرماید تمام مخلوقات از ملائکه بگیر تا سایر حقایق عالم، همه براساس نور رسول خدا صلی الله علیه و آله خلق شده است. مثل آن که تمام افکار و خیالات و تصورات و برنامه ها و اراده ی شما از عقل تان صادر مى شود و تجلی مى کند و همه نسبت به هم و در رابطه با عقل دارای رابطه ی نوری هستند. همین طور که نور چشم شما از نفس شما است، نفس که گرفته شود چشم هم هر چقدر سالم باشد دیگر نمى بیند. از آن طرف نفس شما جلوه ای از روح است که فوق مقام ملائکه مى باشد و به تعبیری همان حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است. از مقام روح یا حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله نفس انسان تجلی مى کند که بینایی یا نور چشم انسان یکی از شئونات نفس است. این شعور و عقل و معرفت همه از نفس ما است که جلوه ای از آن روح کلی است. و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله مى فرماید تمام این ها از نور من است. چقدر خوب است که آدم بتواند آزاد از نسبت های کثیر و ارتباط های اعتباری دنیا، رابطه ای را که عالم با نور محمدی صلی الله علیه و آله دارد بشناسد و بتواند از طریق این روایات افق نظر به نور حضرت را در جلوی خود باز کند. وقتی افق باز شد هر چقدر جلو برود به نتیجه مى رسد و در واقع این روایات دست ما را مى گیرند تا به حقیقت نوری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

نزدیک مان کنند. بعضی مواقع ما به جای این که خودمان بالا برویم و مطالب را درست درک کنیم، موضوعات را پائین می آوریم و کار را خراب می کنیم. بدترین ظلم به حقایق قدسی، سطحی و حسی کردن آن ها است. روح فرهنگ غربی و غرب زدگی، حس گرایی است و همه چیز را تبدیل به کمیّت و عدد می کند. روح کمیّت گرا هرگز نمی تواند این گونه روایات را درک کند. باید این گونه روایات را در فرهنگ و ساحت خودش درک کرد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابتدا ذهن ها را متوجه نور خود نمودند ولی برای کامل کردن آن معرفت، مطلب را بر روی حقیقت همه ی اهل البیت علیهم السلام بردند و لذا در ادامه می فرمایند: «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ» پس اولین و آخرین و سابقون و تسبیح کنندگان و شافعان و کلمه الله و خاصه الله و احباء الله، همه و همه مائیم. یعنی تمام آن زیبایی هایی که در این عالم توسط ملائکه و انسان ها محقق می شود به ما اهل البیت برمی گردد. شما در قرآن در وصف ملائکه دارید «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۱). بندگان بزرگواری که هرگز از گفته ی خدا سبقت نمی گیرند و به امر او عمل می کنند. عیناً این اوصاف را در زیارت جامعه به ائمه علیهم السلام نسبت می دهید به این معنی که حقیقت بندگی ملائکه به اهل البیت علیهم السلام برمی گردد. و به همان معنی که

ص: ۳۳

ذات ملائکه عین عبودیت اند و در مقابل امر الهی هیچ گونه عصیانی ندارند، آن حقیقت به صورت جامع نزد اهل البیت علیهم السلام است و معلوم است که مقام جامعیت مقدم است و لذا ائمه علیهم السلام حقیقت ملائکه می باشند. می فرمایند: همه ی شفاعت ها به ما برمی گردد. به جمله ی «فَنَحْنُ الْأَوْلُونَ» کمی فکر کنید که می فرمایند: هر اولی باید به اولیت پیامبر و ائمه علیهم السلام برگردد. اولین عبادت و عدالت و تقوا به انسان های کامل برمی گردد. اگر امام حسین علیه السلام نباشند چطور می شود با دنیای استکباری به معنی واقعی مبارزه کرد و به نتیجه رسید؟ هر حرکتی که با نظر به جنبه ی باطنی و قدسی آن حرکت شروع نشود و به آن متصل نباشد عقیم می ماند، چه نماز باشد و چه جهاد، و جنبه ی باطنی همه ی حرکات، انسان های کامل اند. می فرمایند اگر می خواهید کاری را شروع بکنید باید با نور آن ذوات مقدس شروع نمایید و گرنه با تصورات و انگیزه های وهمی شروع کرده اید که واقعیت خارجی ندارند. وقتی آن شروع با نظر به سیره ی اهل البیت علیهم السلام نباشد دارای انتها و نتیجه ای نخواهد بود و لذا می فرمایند: «وَنَحْنُ الْآخِرُونَ» مائیم آن انتهایی که به واقع انتها است. اگر کارها و نظرها به آن ها ختم نشود به انتها نرسیده تا به نتیجه رسیده باشد. در تمام کارها از ابتدا تا انتها باید نظر به وجود نوری امام در صحنه باشد و هیچ انگیزه ای ماوراء نظر به امام بر ذهن ها حاکم نشود و گرنه آن انگیزه، انگیزه ی واقعی نیست و انسان را به نتیجه نمی رساند و لذا فرمودند: «وَنَحْنُ السَّابِقُونَ» در همین راستا همه ی پیامبران در امور خود به اهل البیت علیهم السلام نظر داشتند و شعور نوری خود را به شعور نوری صاحبان اصلی نور متصل می نمودند.

عرض شد همین طور که یک عارف واقعی می فهمد فلانی از او عارف تر است، پیامبران خوب می فهمند که صاحب اصلی انوار ولایی آن ها چه کسانی هستند. اهل نظر و اهل دل گاهی از یک جمله، افق شخصیت گوینده را در می یابند. همین که طرف می گوید: «طبق برهان صدیقین که انسان هویتش تعلقی است، پس انسان همان دعا است.» معلوم می شود چقدر خوب مطلب را درک کرده است. وقتی می فرمایند: مائیم سابقون، هزاران مطلب را گوشزد کرده اند و راه اصلی را نمایانده اند تا اهل باطن بفهمند در کارها به کجا باید نظر کنند تا درست شروع کرده باشند. وقتی این جمله درست فهمیده شود انسان خوب می فهمد چرا حضرت نوح علیه السلام و سایر انبیاء به ائمه علیهم السلام متوسل می شوند. (۱)

یقیناً هر پیامبری تا به این ذوات مقدس متصل نشود، به جنبه ی باطنی اولین و آخرین حقیقت متصل نشده است. درست است اصل حقیقت برای مردم آن زمان حضرت نوح است ولی برای حضرت نوح اصل حقیقت، حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله است.

ص: ۳۵

۱- «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْغَرَقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْغَرَقَ وَ لَمَّا رُمِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَيْلَمًا وَإِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَهُ يَبَسًا وَإِنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ الْيَهُودُ قَتْلَهُ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجُجِّي مِنَ الْقَتْلِ فَرَفَعَهُ إِلَيْهِ» (بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۲۵) حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: وقتی نوح علیه السلام مشرف به غرق شدن شد خدا را به حق ما قسم داد غرق از او برطرف گردید. وقتی ابراهیم را در آتش افکندند خدا را به حق ما قسم داد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و حضرت موسی علیه السلام وقتی به دریا رهسپار شد خدا را به حق ما قسم داد آن را خشک کرد و هنگامی که یهودیان تصمیم کشتن عیسی علیه السلام را گرفتند خدا را به حق ما قسم داد از کشته شدن نجات یافت و خدا او را به سوی خود برد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَنَحْنُ الْمُسَيَّبُونَ» تسبیح کنندگان مائیم. یعنی هر تسبیحی حقیقتی دارد که آن حقیقت ما هستیم. لازمه ی حقیقتِ تسبیح، داشتن شعور و معرفت کامل به خداوند است که مربوط به مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است که بی واسطه با خدا مرتبط است. آن مقام است که حقیقتاً متوجه تنزیه پروردگار از هر نقصی است.

خداوند به حقیقت صاحبان اصلی هر کمالی، ما را متوجه معارفی بنماید که موجب توفیق عمل بیشتر در بندگی مان گردد.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۳۶

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

با نظر به جایگاه نوری و تکوینی ائمه ی معصومین علیهم السلام و ذات مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه می شویم خداوند برای اداره ی جهان و هدایت انسان ها چه برنامه ی مهمی داشته و کسانی بنا بوده در این عالم مدیریت جامعه ی بشری را به عهده بگیرند که در مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» بوده و هستند و از ملائکه هم برترند. این نوع روایات کمک می کند تا بفهمیم نهایت کار بشر تا کجا باید جلو برود و تمدنی که باید بسازد و براساس آن زندگی زمینی اش را رونق آسمانی بدهد، چه خصوصاتی باید داشته باشد.

معجزه ی توحید

تمدنی که خداوند برای ما برنامه ریزی کرده، تمدنی است که در رأس آن انسانِ موحدی حاکم است که تمام وجودش را توحید خداوند فرا گرفته است و لذا جامعه از طریق او در تعادل کامل قرار می گیرد، چون

انسانِ موحد کسی است که میل هایش در حاکمیت ایمانش قرار دارد و تمام اعضاء و امیالش در کنترل حضرت احد است. در جامعه ی توحیدی هیچ میلی از امیال انسان سرکوب نمی شود ولی همه ی امیال در ذیل برنامه ی حضرت احد قرار می گیرند و لذا چنین انسانی در تعادل است. جامعه ی توحیدی جامعه ای است که در آن نه گرایش های انسان ها سرکوب می شوند و نه از مرز خود خارج می گردند.

با توجه به روایت مورد بحث و امثال آن که خبر می دهد ائمه علیهم السلام دارای حقیقت آسمانی هستند، روشن می شود حال که بنا است امامان معصوم علیهم السلام مدیریت جهان را به عهده بگیرند و براساس احکام توحیدی زمین را مدیریت کنند، کثرت امیال به خودی خود حکومت نمی کنند بلکه با رویکرد توحیدی در جای خود قرار می گیرند. درست همان طور که یک انسانِ موحد همه ی میل هایش را در جای خود قرار داده و به تعادل شخصیت رسیده است. با نظر به تعادل است که اسلام - برعکس بعضی از ادیان امروزی - میل های طبیعی را سرکوب نمی نماید ولی با نور توحیدی، هر کدام در جای خودشان قرار می گیرند و این معجزه ی توحید است. در جامعه ی الهی حقّ هیچ فردی نفی نمی شود، مثل نظام دموکراسی نیست که فقط رأی اکثریت تکلیف افراد جامعه را تعیین کند. دموکراسی اگر هم درست اجرا شود - و حاکمیت احزاب و قدرت های اقتصادی زیر پوشش دموکراسی بر مردم تحمیل نشود - چون مردم بدون رجوع به توحید، نظر می دهند و میل های مردم است که تکلیف جامعه را تعیین می کند، عملاً جامعه به بحران کشیده می شود و مضمحل می گردد. چون

کثرت به خودی خود ضد وحدت است و از طرفی وحدت «عین بقا» است، همان طور که خدای احد، عین وجود و عین بقا است. براساس همین قاعده، جامعه ای که گرفتار کثرت شد هر روز در اضمحلال و پریشانی و اضطراب است. اگر خدا بر جامعه ای حاکم شد مثل حاکمیت احکام الهی در شخصیت انسان که حقوق هر میلی تعیین می شود، حقوق هیچ فردی از افراد سرکوب نمی گردد.

این که خداوند حاکمیت انسان موحد را برای جامعه ی جهانی اراده کرده، به این جهت است که در آن حال، کثرت ها به صورت استقلالی در نظر گرفته نمی شود بلکه همه در نظام وحدانی جایگاه خاص و حقوق خاص و تکلیف خاصی دارند و هر کس خود را در نظام وحدانی، و توحیدی معنی می کند. در شخصیت انسان اگر امیال به صورت مستقل مورد توجه قرار گیرند هر میلی تمامیت خواه است و نظری به جایگاه امیال دیگر ندارد و لذا درون انسان به جنگ و تضاد امیال کشیده می شود و این اوج پریشان حالی است و موجب می شود تا انسان یک لحظه نتواند در آرامش و رضایت خاطر به سر برد. نمونه ی پریشان حالی را در اهل دنیا می توانید تجربه کنید که چگونه مردم از زندگی خود راضی نیستند، چون یک میل شان یک جا می رود و میل دیگر جای دیگر. هر کس خود را منقطع از حکم الهی احساس کند به تمامیت خواهی می رسد و حاضر است همه نابود شوند تا او بماند، همه ی افراد جامعه چنین حالتی دارند. در حالی که با حاکمیت توحید و با مدیریت انسانی که موحد محض است روحیه ی تمامیت خواهی به روحیه ی حق خواهی تبدیل می شود و هر کس خود را

در اتصال به حق - و نه جدا از او - می یابد و در آن صورت حق در صحنه است و حقوق هیچ کس نادیده گرفته نمی شود.

طرح این نوع مباحث شرط وقوع تمدن اسلامی است تا معلوم شود چرا هویت تمدن اسلامی به کلی با تمدن های موجود متفاوت است. اول باید متوجه باشیم آنچه خداوند جهت مدیریت جهان در منظر انسان ها گذاشته چه خصوصیتی دارد و چطور باید تصور کرد و سپس تحقق آن را تعقیب نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن خود را از این جا شروع کردند که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛ اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود. سپس فرمودند: نور من جلوه ای است از نور خدا و از جلال عظمتش مشتق شد و شروع نمود در طواف به گرد نور قدرت الهی تا پس از هشتاد هزار سال به جلال عظمت الهی متصل شد. ملاحظه بفرمایید که آن نور از یک طرف از جلال عظمت مشتق می شود و از طرف دیگر برای آن که منقطع نگردد با طواف به نور قدرت پس از هشتاد هزار سال به جلال عظمت متصل می ماند و با آن حقیقت نوری مأنوس می شود و از آن تغذیه می کند تا شخصیت او در عین آن که یک مخلوق مستقل است، به مبدأ خود متصل باشد.

همان طور که شما به گرد خانه ی خدا می گردید تا در عین مخلوق بودن، اتصال خود را حفظ کنید و با هفت بار طواف، اتصال به طور کامل محقق می شود، همان طور در آن عالم با هشتاد هزار سال طواف، اتصال پایدار ماند و نور جلالِ عظمت همواره بر جان مبارک

حقیقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله در تجلی ماند و در نتیجه حضرت خود را هیچ می بینند و حق را همه چیز. اگر نور جلالِ عظمت بر قلب شما تجلی کرد - در حدّ خودتان - چنین حالتی برایتان حاصل می شود و قلب شما هیبت الهی را احساس می کند. حاصل تجلی جلالِ عظمت بر حقیقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شد که «ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيمًا» حضرت جهت تصدیق عظمت الهی بر خدا سجده کردند تا حق نور عظمت را ادا کرده باشند و تجلی آن نور را بر قلب خود مستدام دارند. «فَفَتَّقَ مِنْهُ نُورٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» سپس از آن نوری که تحت تجلیات نور عظمت الهی بود، نور علی علیه السلام جدا شد. ملاحظه کنید در عالم بالا - چه خیر بوده و چه خیر هست و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در واقع مأمور بودند تا در غدیر آنچه را در عالم غیب می گذرد روی زمین جاری نمایند، تا نظام تشریح بشری مطابق عالم تکوین گردد.

غفلت از حقیقت آسمانی ائمه علیهم السلام

همان طور که اسلام با نور رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عالم ظهور کرد اگر اسلام بخواهد با جنبه ی الهی خود تداوم پیدا کند باید با نور علی علیه السلام ادامه یابد و اگر بر این اساس اسلام ادامه پیدا نکند دائماً بشر در ناکامی به سر می برد و از جنبه های عینی و معنوی اسلام بی بهره می ماند و در قالب بی روح اسلام متوقف است. غدیر برنامه ای بود تا بشریت ذیل مکتب اسلام درست زندگی کند و زمین به آسمان متصل باشد.

در غفلت از غدیر فقط بنی امیه ناکام نشدند، همه ناکام شدیم و دل ها از آسمان بریده شد و به اسلامی که سخت زمینی شد دل بستیم. تا آنجایی که حضرت صادق علیه السلام به سُدیر صیرفی که به حضرت می گوید حالا که بنی امیه ضعیف شدند انقلاب کنید و کارها را به دست بگیرید می فرمایند: وقتش نیست. بعد به او می گویند: فرصت داری که به صحرا برویم؟ در صحرا به گله ی بزغاله ای برخورد می کنند، حضرت می فرمایند: ای سُدیر به خدا سوگند اگر شیعیانم به شماره ی این بزغاله ها بودند خانه نشینی برایم روا نبود. سُدیر می گوید بزغاله ها را شمردم، هفده رأس بودند. (۱)

این نشان می دهد که چه اندازه جامعه از غدیر غافل است و کسی نیست زبان امام و جایگاه امامت را بفهمد. عدم معرفت به جایگاه اهل بیت علیهم السلام منحصر به اهل سنت نیست، شیعیان هم آن طور که شایسته است مطلب را نمی شناسند تا بتوانند حق آن را ادا کنند.

سهل بن حسن خراسانی از خراسان خدمت امام صادق علیه السلام می آید و می گوید که آقا همه ی اهل خراسان آماده اند تا به فرمان شما قیام کنند و اصرار دارد که حضرت قیام نمایند. حضرت می فرمایند: تنور را روشن کنید. همین که آتش شعله ور شد به آن خراسانی می فرمایند: داخل آتش برو. طرف دست و پای خود را گم می کند و آثار ترس بر او ظاهر می شود و از حضرت تقاضا می کند او را از این کار معاف کنند. حضرت به کار دیگری می پردازند تا این که هارون مکی که از خواص اصحاب بود وارد می شود حضرت به او می فرمایند: در آتش داخل شو. او بی درنگ داخل

ص: ۴۲

می شود و حضرت به کار دیگری می پردازند. بعد از مدتی به مرد خراسانی می فرمایند برخیز و به داخل تنور نظر کن. او با تعجب دید که هارون سالم در داخل تنور نشسته است. با اشاره ی حضرت از تنور بیرون آمد. امام از مرد خراسانی می پرسند در خراسان چند نفر مثل این مرد وجود دارد؟ می گوید یابن رسول الله به خدا سوگند یک نفر هم نداریم. حضرت می فرماید: ما در زمانی که پنج نفر وجود ندارد که ما را در این امر یاری کنند قیام نمی کنیم. (۱)

ملاحظه کنید در زمان امام صادق علیه السلام هم چقدر قلیل بوده اند کسانی که جایگاه حقیقت آسمانی امام را درک کنند.

آری بشریت غدیر را نفهمید. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و جریان سقیفه، شب هنگام سیصد و شصت نفر با علی علیه السلام بیعت کردند که تا پای جان از حضرت دفاع کنند. حضرت فرمودند: فردا صبح همگی با سر تراشیده در منطقه ی «احجار الزیت» حاضر شوید. علی علیه السلام سر خود را تراشیدند و آمدند، از آن سیصد و شصت نفر جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار یاسر و سلمان - که او در آخر کار رسید- کسی سر تراشیده در وعده گاه نیامد. (۲)

حضرت این طور دستور دادند تا معلوم شود واقعاً اگر کسی معتقد است که این خانواده دارای مقام آسمانی هستند بی چون و چرا سخن حضرت را بپذیرد و به آن عمل کند. آیا اگر کسی معتقد باشد تمام اسماء الهی در قبضه ی این ها است و این خانواده صاحب اسم اعظم هستند، اگر فرمان دادند داخل آتش شود دلواپس باید باشد؟

ص: ۴۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۳.

این نکات را از این جهت عرض می‌کنم که هم جایگاه روایت کمی روشن شود و هم وقتی می‌گویند انقلاب اسلامی مرحله‌ی گذار از ظلماتِ غفلت از غدیر، به سوی نور اعتقاد به غدیر است، معلوم شود به کجا باید نظر داشت. در حال حاضر انقلاب اسلامی ضروری‌ترین و حقیقی‌ترین چیزی است که خداوند در هستی گذاشته است. در حال حاضر تنها موقعیتی که می‌توان گفت نقطه‌ی ورود به حاکمیت امام معصوم است انقلاب اسلامی است، تا از ظلمات حاکمیت کثرت به حاکمیت وحدت جهت‌گیری کنیم. در این مرحله حاکمیت ولی فقیه را داریم که معصوم نیست ولی بیرون از فرهنگ امام معصوم هم نیست، چون فقیه یعنی کارشناس کشف حکم خدا و حکم امام معصوم. اینجا است که دروغ بودن ادعای آن‌هایی که می‌گویند معتقد به خدا و پیامبر هستند ولی ولایت فقیه را نمی‌پذیرند، روشن می‌شود. این‌ها خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن‌گونه که شایسته است نمی‌شناسند.

مبانی معرفتی ولایت فقیه

وقتی معلوم شد مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است یعنی تمام هستی در قبضه‌ی حضرت است، پس حتماً جنبه‌ی تشریحی و قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی هم باید در قبضه‌ی وجود مقدس ایشان باشد. اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد در حال حاضر حتماً متوجه است برای رسیدن به آن شرایط، حاکمیت ولایت فقیه نقطه‌ی شروع و لازمی است. مگر انقلاب اسلامی چیزی غیر از ولایت فقیه است؟

یکی از عوامل منفی و ظلمانی که مانع فهم انقلاب شد این بود که ارزش انقلاب اسلامی را در راستای ارزان و گران شدن نان و آب ارزیابی کردند. غافل از این که موضوع را باید در راستای حاکمیت حکم الهی ارزیابی کرد. باید از خود پرسید آیا معتقد به حاکمیت حکم خدا هستیم یا نه. اگر معتقد به حاکمیت حکم خدا هستیم پس این حرف ها که انقلاب اسلامی خوب است یا بد است معنی نمی دهد، مثل این است که بگوئیم خدا خوب است یا بد است؟ انقلاب اسلامی به معنای حقیقی، جز حاکمیت حکم خدا بر جامعه در زمان غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه، چیز دیگری نیست و بحث اجرایی کارها بحث دیگری است. آیا وقتی نماز بنده خراب شد دیگر نباید نماز بخوانم یا باید نمازم را درست کنم؟ حضرت امام «رضوان الله علیه» در نجف در سال ۴۷ در کتاب «ولایت فقیه» فرمودند هر کس بفهمد ولایت فقیه یعنی چه و منکر بشود، مرتد است. انقلاب اسلامی یک موضوع بسیار مهم و ریشه دار در تاریخ تشیع است. به همین جهت شما در پشت آن دست خدا را می بینید. همان خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله را برای تعالی بشریت پروراند و راه تحقق شریعت اسلام را هموار کرد، در این شرایط انقلاب اسلامی را به صحنه آورده است. همین طور که عده ای به پیغمبر پشت کردند، عده ای هم به انقلاب اسلامی پشت می کنند. ملاک ارزیابی و خوب و بد بودن انقلاب اسلامی برای مخالفان انقلاب اسلامی در حال حاضر ملاک های فرهنگ غرب است که بشر را از رابطه با احد در مناسبات اجتماعی و آموزشی و اقتصادی بیرون برده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرماید: «فَكَانَ نُورِي مُحِيطًا بِالْعَظَمَةِ وَ نُورٌ عَلَيَّ مُحِيطًا بِالْقُدْرَةِ» پس نور من عظمت را فرا گرفت و نور علی قدرت را. ارتباط نور پیامبر صلی الله علیه و آله با نور عظمت به آن معنی است که اگر می خواهید مقهور حوادث نشوید باید نور پیامبر صلی الله علیه و آله در نظام زندگی شما حاکم باشد و گرنه با خواری و زبونی زندگی می کنید و اگر در عین عظمت، قدرت می خواهید باید با نور امیرالمؤمنین علیه السلام مرتبط باشید تا توان مقابله با امیال خود و تبلیغات شیطان و کفر جهانی را داشته باشید و بتوانید صاحب نفوذ باشید. راستی اگر شیعیان حضرت از ایشان تبعیت کرده بودند برای معاویه پایگاهی می ماند؟ و چه کسی جز علی علیه السلام می توانست فتنه ی معاویه را دفع کند؟ حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» با جمع بین عظمت و قدرت یعنی اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و تشیع علوی چه زیبایی هایی را در جهان معاصر به صحنه آوردند. تمام عمر قلب خود را متصل کرده بودند به وجود مقدس نبی اکرم و علی مرتضی «علیهما السلام» که نمایش احاطه ی عظمت الهی و قدرت الهی بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: «ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَاللُّوْحَ وَالشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَةَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ أَسْمَاءَهُمْ» سپس خداوند عرش و لوح و شمس و نور روز و نور چشم ها و عقل و معرفت و بینایی و شنوایی بندگان را آفرید. یعنی تمام عالم بعد از خلقت نوری آن دو بزرگوار خلق شد. معلوم می شود نور انسان های کامل باطن عرش و لوح و شمس و سایر موجودات عالم وجود است. نظر به باطن عالم، بصیرت ارزشمندی برای انسان ها است. متأسفانه علومی که ما

می خوانیم حجاب حقیقت است. فیزیولوژی می گوید این چشم می بیند. در صورتی که انسان در معرفت نفس متوجه می شود «نفس یا من» آدم با این چشم می بیند. یعنی بصیرت از نفس انسان است. به همین جهت وقتی حواس انسان در جای دیگری است، این چشم نمی بیند. همه ی عالم این طوری است که دارای باطن و ملکوت است و هر چه در این عالم هست ریشه ی غیبی و باطنی دارد ولی علوم غربی انسان ها را به چگونگی های حسی پدیده ها مشغول می کند، نه به حقایق غیبی آن ها و ما را در همین حد نگه می دارند.

حال حضرت می فرمایند: نور روز و نور چشم و نور عقل همه به نور انسان کامل خلق شده است. نگاه غربی به پدیده ها به نحوی بر ذهن ما حاکم شده که نه تنها جایگاه سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی فهمیم، بلکه سعی می کنیم سخنان حضرت را مطابق نگاه غربی توجیه کنیم. به جای این که فهمان را درست کنیم، با نگاه سطحی علوم تجربی می خواهیم که نوامیس عالم هستی را بشناسیم و ارزیابی کنیم، غافل از این که همه ی عالم، صورت نور انسان کامل است. همان طور که نور و حیات چشم و دست من و شما از ذات و باطن ما یعنی نفس ناطقه می باشد.

حضرت با توجه به ابعاد ملکوتی عالم در ادامه فرمودند: «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ» مائیم اولین و مائیم آخرین. مثل آب که از دریا شروع می شود و باز به دریا برمی گردد، به این معنی دریا از یک جهت اول است و از جهت دیگر آخر. بنده بنا ندارم این فرازاها را به صورت مفصل بحث کنم همین که سیاق روایت روشن شود کافی است. می فرمایند:

«فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ» یعنی تمام کمالاتی که در عالم هست از ما شروع می شود و در نهایت هم جهت گیری آن کمالات برگشت به ما دارد. هر کمالی که امثال حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» داشتند از پرتو نور اهل البیت علیهم السلام بود و نیز با داشتن آن کمالات تمام توجه ایشان به همان اهل البیت علیهم السلام معطوف می شد تا آن کمالات را به مقصد اصلی خود برگردانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند هر کمالی از ما شروع شده و به ما برمی گردد. در همین راستا می فرمایند: «وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ» مائیم که در رسیدن به حقیقت از همه سبقت گرفته ایم. همین طور می فرمایند: «وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» هر تسبیحی که در عالم واقع شود از ما شروع شده است. آن کسی که در قرب محض است مسلم در معرفت محض قرار دارد و لازمه ی حقیقت تسبیح، معرفت محض می باشد که مربوط به مقام آن ذوات مقدس است و همه به نور تسبیح آن ها تسبیح می گویند که بعداً در این مورد بحث خواهد شد. می فرمایند: «وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ» شفیع یعنی کسی که جلو می رود تا بقیه بتوانند راه را درست طی کنند. می فرمایند: شفیع بشریت مائیم تا راه هدایت گم نشود. «وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ» و کلمه ی الهی و آن هایی که در محضر حضرت رب العالمین دارای مقامی مخصوص هستند ماییم. حضرت نمی خواهند خودشان را بزرگ کنند، دارند خبر می دهند که چنین هدیه ای خداوند به بشر داده تا انسان بتواند تمام راه های کمال را طی کند.

در جمهوری اسلامی آن مسئولینی که این معارف را می شناسند خیلی بهتر می توانند مدیریت کنند و تحت تأثیر ظلمات غرب قرار نگیرند.

دشمن اسلام به مسئولینی امیدوار است که متوجه نیستند بالأخره اسلام با احاطه ی عظمت محمدی صلی الله علیه و آله و با نور امیرالمؤمنین علیه السلام و احاطه ی قدرت الهی بر عالم، حکومت خواهد کرد. اگر کسی این معارف را بداند نگاه او به آینده ای است که بشریت به شکوفایی می رسد. عزیزی مصاحبه کرده بود که شرط این که دولت اسلامی حَقّ انقلاب اسلامی را ادا کند آن است که مسئولان یک دوره عرفان و حکمت اسلامی و تفسیر قرآن را خوب بدانند و گرنه نمی توانند کشور را مطابق آرمان های انقلاب اسلامی اداره کنند. به نظر بنده حرف درستی است، نمونه اش را هم در مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری تجربه کرده اید. عکس آن را هم وقتی شاه جلوی «کندی» به جای تعظیم، به رکوع رفته بود دیدید که آن لوایح شش گانه را از کندی گرفت و آمد اجرا کرد و آن ها را به عنوان انقلاب شاه و ملت به مردم تحمیل نمود.

منظور عرضم این است: کسی که نمی داند پیامبر صلی الله علیه و آله بر عالم احاطه ی وجودی دارند، حضرت را در حدّ یک انسان خوب می داند و لذا نمی تواند با اطمینان کامل به مدیریت رسول خدا صلی الله علیه و آله اطمینان کند. در رابطه با اطمینانی که بشریت نسبت به حاکمان خود نیاز دارد خبر می دهند که: «وَنَحْنُ أَحْبَاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ» ما دوستان خدا و وجه الهی و در جوار خداوند هستیم «وَنَحْنُ يَمِينُ اللَّهِ» و ما جنبه ی رحمت و میمنت خدا بر خلق می باشیم، نه جنبه ی خشم و سخط الهی. اگر می خواهید امور جامعه تان به میمنت و مبارکی بگذرد باید با ما مرتبط باشید. «وَنَحْنُ أُمَّاءُ اللَّهِ» امین الهی مائیم. «وَنَحْنُ خَزَنَةُ وَحْيِ اللَّهِ» مائیم

خزینه دار وحی الهی «وَ سَيَدْنُهُ عَيْبُ اللَّهِ» حاجب و دربان و رابط بین شما و خدا مائیم. «وَ نَحْنُ مَعِيدُنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى التَّأْوِيلِ» معدن تنزیل آیات الهی و معنی تأویل و به اصل برگرداندن آیات خدا مائیم.

ثابتات زمانه

بشریت برای یافتن حقیقت به کجا می خواهد رجوع کند؟ بنده واقعاً تعجب می کنم چطور یک عده ای می خواهند به حقایق عالم غیب متصل بشوند، بدون این که معتقد باشند کسانی باید باشند که معدن تنزیل عالم غیب هستند در حالی که همین طور که هر تری باید به عین تری ختم شود، تأویل هر تنزیلی باید به کسی ختم بشود که معدن تنزیل و معنی تأویل است و اصل هر آیه و سوره را می شناسد «وَ فِي آيَاتِنَا هَبْطٌ جَبْرِيْلُ» و در خانه های ما جبرائیل نازل می شود. «وَ نَحْنُ مَحَالٌ قُدْسِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَصَابِيحُ الْحِكْمَةِ وَ نَحْنُ مَفَاتِيحُ الرَّحْمَةِ» مائیم مکان های حلول قدس خداوند و مائیم چراغ های حکمت و کلید های رحمت. «وَ نَحْنُ يَنَابِيعُ النُّعْمَةِ وَ نَحْنُ شَرَفُ الْأُمَّةِ» و چشمه های نعمت و شرف امت مائیم «وَ نَحْنُ سَادَةُ الْأَنْبِيَاءِ» رهبری و سیادت مسئولان و پیشوایان جامعه بر عهده ی ما است.

«وَ نَحْنُ نَوَامِيْسُ الْعَصِيْرِ» مائیم صاحبان سرّ خدا در زمانه. نوامیس یعنی ثابتات یعنی حقایق پایدار. می فرمایند: در هر عصر و زمانه ای آن چیزی که نمی لرزد و پایدار می ماند و تحت تأثیر روزمرگی ها از اصول عدول نمی کند، مائیم. جامعه های غیر الهی، امروز یک حرف می زنند و فردا حرف دیگر. چون نوامیس هستی را نمی شناسند، با توجه به این امر

حضرت خیر می دهند نوامیس عالم و زمان مائیم. «وَ أَحْبَابُ الدَّهْرِ» و برگزیدگان و اندیشمندان روزگار مائیم. «وَ نَحْنُ سَادَةُ الْعِيَادِ وَ نَحْنُ سِيَاسَةُ الْبِلَادِ» و سرور بندگان و سیاستمداران جوامع، مائیم. دنیای ظلمانی غرب کاری کرده که معنی سیاست حقیقی گم شده است. بشریت اهداف عالی خود و این که سیاست به معنی تجهیز جامعه به سوی هدف متعالی است را، فراموش کرده است. در جامعه ی اسلامی سیاست به وسیله ی کسانی اعمال می شود که اهداف عالی ی جوامع را می شناسند و می دانند چگونه نیازهای حقیقی مردم برطرف می شود و لذا می فرمایند: «وَ نَحْنُ الْكُفَاءُ» و مائیم مایه ی بی نیازی جامعه «وَ الْوُلَاءُ وَ الْحَمَاءُ» و آن سرپرستان و حامیان جامعه. «وَ الشَّقَاءُ وَ الرُّعَاءُ وَ طَرِيقُ النَّجَاهِ» و سیراب کنندگان و امیران و راه نجات «وَ نَحْنُ السَّبِيلُ وَ السَّلْسِيلُ» مائیم راه رسیدن به مقصد و چشمه ی سیراب کننده که از آن طریق جامعه به سیرابی می رسد و احساس آرامش می کند.

راز مدارای طبیعت با بشر

چطور شده که امروز اکثر مردم دنیا به شدت مضطربند با این که زن و شوهرها همواره در تلاش اند که آرامشی به دست آورند و زندگی کنند؟ اخیراً پس از بحران مسکن در آمریکا یک مهندس با همسرش تصمیم گرفتند خود و سه فرزندشان را به قتل برسانند که در آینده خود و فرزندانشان با چنین اضطراب هایی به سر نبرند و چنین کردند. چرا باید جامعه به جایی برسد که انسان ها با این همه تلاش شبانه روزی امکان

ادامه ی زندگی نداشته باشند؟ نخبگان دنیا به آمریکا رفتند تا با تکیه بر استعداد و تلاششان یک زندگی خوبی داشته باشند و حالا با چنین بحرانی روبه رو شده اند. جز این است که جهان امروز بعد از رنسانس راهی را انتخاب کرد که حاصل آن حتماً بی برکتی و پوچی می شد؟ حضرت با توجه به چنین بحران هایی می فرماید: «وَنَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ وَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ» مائیم روش پایدار و مسیر مستقیم که انسان را از اضطراب ها و بن بست ها می رهاند. «مَنْ آمَنَ بِنَا آمَنَ بِاللَّهِ» هر کس به ما ایمان آورد به خدا ایمان آورده، چون از طریق آن ها سنت الهی در امور بشر جاری می شود. «وَمَنْ رَدَّ عَلَيْنَا رَدَّ عَلَيَّ اللَّهُ» هر کس ما را رد کند و نپذیرد خدا را رد کرده، چون معتقد است خداوند برنامه ی کاملی برای بشر ندارد و او را بدون یک مدیریت آسمانی رها کرده است. در این نوع اعتقاد، بشریت در واقع ربوبیت خدا را رد کرده است. در حالی که خداوند قرار گذاشته نظام هستی از طریق امامان معصومی که تمام ضوابط و قواعد و نوامیس هستی را می شناسند مدیریت شود. هنوز چاهی که علی علیه السلام در حاشیه ی شهر مدینه حفر کردند با آب کافی موجود است به نام «مِیَاهُ عَلِیٍّ». چون حضرت رابطه ی باطن و ظاهر را می شناختند. دنیای مدرن خواست با کشف قواعد تجربی بر طبیعت مسلط شود و لذا ظرائف عالم وجود را نتوانست ببیند و طبیعت را به بحران های موجود گرفتار کرد و نقش و تأثیر عالم معنا بر عالم ماده را از بین برد. درست است که قواعد علم مکانیک قدم هایی در جهت تسلط بر طبیعت برداشت اما نتوانست نقش عالم معنا بر زمین را ببیند و بر آن اساس برنامه ریزی کند. در حالی که در فیزیک

جدید بحث بر سر آن است که روحیه ی آزمایش کننده بر آنچه مورد آزمایش قرار می گیرد مؤثر است، چه رسد تأثیر عالم ملکوت بر عالم ماده. توجه به چنین نقشی بود که مؤمنین به همدیگر توصیه می کردند اگر می خواهید کارتان نتیجه بخش باشد ابتدا وضو بگیرید تا رابطه ای روحانی بین انسان و طبیعت برقرار شود. با توجه به این امر در نظر بگیرید وقتی امام معصوم در صحنه ی مناسبات جامعه فعال باشد طبیعت چه مدارها که با بشریت نمی کند! در آن حال رابطه ی بشر با طبیعت، خصمانه نیست تا در مقابل ما مقاومت کند و برکاتش را از ما دریغ دارد و ما مجبور شویم در مقابل آن به ابزارهای خشن متوسل شویم. تا زمانی که ندانیم مدیریت امام معصوم یعنی چه عملاً به نقش خدا در زندگی خود ایمان نداریم.

حضرت می فرمایند: «وَمَنْ شَكَّ فِينَا شَكَّ فِي اللَّهِ» هر کس در ما و نقش الهی ما شک کند در واقع به خدا شک کرده «وَمَنْ عَرَفَنَا عَرَفَ اللَّهَ» هر کس ما و نقش ما را در هدایت جامعه شناخت، خدا را شناخته که چگونه خداوند برای تعالی بشر امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاده است. بنا به فرمایش حضرت صادق علیه السلام سه روز بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان خطبه ای خواند و در آن خطبه فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ سَلْمَانَ بِيَدِهِ لَوْ وَلَّيْتُمُوهَا عَلَيَّ لَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ وَلَوْ دَعَوْتُمُ الطَّيْرَ لَأَجَابَتْكُمْ فِي جَوِّ السَّمَاءِ وَلَوْ دَعَوْتُمُ الْحَيَّاتَانَ مِنَ الْبَحَارِ لَأَاتَتْكُمْ وَ لَمَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ لَأَطَّاشَ لَكُمْ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَأَاخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ

اللَّهِ»^(۱) به خدایی که جان سلمان در دست اوست سوگند! اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شماها را فرا می گرفت، تا آنجا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می کردند و ماهی های دریا خواسته شما را می پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی رفت و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی کردند.

وقتی آدم بفهمد خدا از طریق وجود ائمه علیهم السلام بزرگ ترین لطف ها را به بشر کرده ارادتش به خدا بیشتر می شود و نظرش به حضرت حق شدیدتر می گردد و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «وَمَنْ تَوَلَّى عَنَّا تَوَلَّى عَنِ اللَّهِ» و هر کس از ما روی بگرداند از خدا روی گردانده. «وَمَنْ أَطَاعَنَا أَطَاعَ اللَّهَ» و هر کس ما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است «وَنَحْنُ الْوَسِيْلَةُ إِلَى اللَّهِ» و مائیم وسیله ی سیر به سوی خدا. خدایی که جلوه نداشته باشد به عنوان حقیقت وجود، نمی تواند باشد. خدایی هم که جلوه دارد جلوه اش جز انسان کامل یعنی جان امام معصوم نخواهد بود، همان که اولین مخلوق است و جامع ترین کمالات را دارا است. اگر کسی بخواهد به خدا وصل بشود حتماً نیاز دارد از جلوه ی کامله ی خداوند استفاده کند تا به خدا متصل شود، مثل این که اگر شما بخواهید با نور نزدیک به چراغ مرتبط گردید باید به نور وسطی نزدیک شوید. طرز تفکر وهابی ها که می گویند بدون ائمه علیهم السلام می توان با خدا مرتبط بود یک فکر

ص: ۵۴

صددرصد انتزاعی و غیر علمی و خلاف عقل است. چون خدایی که کمال مطلق است به جهت حقیقت وجودی اش دارای تجلی است و اولین تجلی او عالی ترین کمال را دارد و برای ارتباط با خدا لامحاله باید به عالی ترین کمال نزدیک شد و گرنه هرگز ارتباطی با خدا واقع نمی شود و قریبی صورت نمی گیرد. به همین جهت حضرت در ادامه می فرمایند: «وَ الْوَصِيْلَةُ اِلَى رِضْوَانِ اللّٰهِ» مائیم که عامل اتصال انسان ها به رضوان الهی هستیم. چون قلب آن ها ظرف اراده ی خداوند است و هراندازه انسان ها تابع دستورات امامان باشند تابع اراده ی الهی خواهند بود و به همان اندازه به رضوان الهی نزدیک می شوند، در نتیجه می فرمایند: «وَ لَنِيَا الْعِصْمَةِ وَ الْخِلَافَةِ وَ الْهِدَايَةِ» و مصونیت از خطا و لغزش و خلافت و هدایت را خداوند به ما داد. تا وسیله ی مطمئنی در اختیار مردم گذاشته باشد. و خداوند به وسیله ی ما انوار خود را به بشر می رساند. «وَ فِينَا النُّبُوَّةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْاِمَامَةُ» و نبوت و ولایت و امامت در بین ماست. «وَ نَحْنُ مَعِيْدُنُ الْحِكْمَةِ وَ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ شَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْمَثَلُ الْمَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا» و معدن حکمت و باب رحمت و شجره ی عصمت مائیم. مائیم کلمه ی تقوا و مثل اعلا و حجت عظمی و ریسمان مورد اعتمادی که هر کس بدان چنگ زد نجات یافت.

چنانچه ملاحظه فرمودید رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت؛ سَرِّی ترین مقام خود و علی علیه السلام را بیان فرمودند و روشن کردند که چگونه حقیقت حضرت از نور خدا شروع شده و از جلال عظمت الهی مشتق گشته و به طواف حقیقت قدرت الهی روی آورده تا آن که پس از هشتاد هزار سال به

جلال عظمت الهی متصل شده، سپس در چنین روحانیتی بر «الله» سجده کرد که حاصل آن تجلی نور علی علیه السلام شد، و حال نور رسول خدا صلی الله علیه و آله به حقیقت نور عظمت محیط گشته و نور علی علیه السلام بر نور قدرت محیط شد و پس از چنین مراحل که در عالم بالا- واقع شد، عرش و لوح و سایر مخلوقات عالم ملکوت، خلق گردید. پس از طرح چنین مسئله ای باب مهمی را باز کردند و فرمودند: ما اولین و آخرین و سابقین و ... هستیم و تا آخر روایت خبر از جایگاه باطنی خود در عالم دادند تا چشم ها و قلب ها را به گوهر اصلی هستی یعنی اهل البیت علیهم السلام بیندازند. امیدوارم با توجه به مقدمه ی روایت بتوانیم مقام های بعدی را که حضرت فرمودند تصدیق کنیم که در آن صورت چشم دل خود را به حقایقی بزرگ که در جلوات مختلف ظهور کرده، انداخته ایم و با نظر به اهل البیت علیهم السلام به «کلمه الله» و «وجه الله» و «یمین الله» و «امناء الله» و «خزینة ی وحی الهی» و سایر صفاتی که در ادامه ی روایت برشمرده اند، نظر کرده و راز مهمی را که با طرح این صفات با ما در میان می گذارند فهمیده ایم.

ایشان تأکید می فرمایند که ما متوجه شویم «طریق نجات» و «نهج قویم» و «طریق مستقیم» آن ها هستند تا با جدیت تمام نظرها را به آن ها بیندازیم و بفهمیم چرا ایمان به آن ها - به عنوان مظاهر اسماء الهی- ایمان به خدا است و انصراف از آن ها، انصراف از خداوند است و آن ها وسیله ی نیل به رضوان الهی هستند. این راز عجیبی است که اگر انسان کمی به خود بیاید متوجه می شود و لذا:

بیش از این گر شرح گویم زابلهی است

زان که

فهم آن ورای آگهی است

ص: ۵۶

تو خواهی از درون خود بخوان

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند همین که جایگاه آسمانی خود و امامان علیهم السلام را وصف کنند روح انسان ها را آماده می نمایند تا به مقام نوری امامان علیهم السلام نظر نمایند و راه انس با آن ذوات مقدس را بیابند، به زیباترین شکل به توصیف آن مقام پرداختند و در آخر فرمودند: «وَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا» ما کلمه ی تقوا و مثل اعلا و حجت عظما و عروه الوثقایی هستیم که هر کس به آن چنگ زد نجات می یابد. به گفته ی حافظ:

کلید

گنج سعادت قبول اهل دل است

مباد آن که در این نکته شک و ریب کند

شبان

وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

خدایا به حقیقت اهل البیت علیهم السلام ما را به شعوری برسان که بفهمیم ارتباط با امامان معصوم یعنی چه و در آن راستا جایگاه انقلاب اسلامی و آینده ی آن را نیز درک کنیم.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

از جمله روایاتی که موضوع مقام قدسی ذوات مقدس حضرات ائمه هدی علیهم السلام را تبیین می کند روایت زید بن الشَّحَّام است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند: «أَيُّمَا أَفْضَلُ الْحَسَنِ أَمْ الْحُسَيْنِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ فَضْلَ أَوْلَانَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ آخِرِنَا وَفَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ أَوْلَانَا وَ كُلُّ لَهُ فَضْلٌ» قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَسَّعَ عَلَيَّ فِي الْجَوَابِ فَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُكَ إِلَّا مُرْتَادًا فَقَالَ: «نَحْنُ مِنْ شَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ بَرَأْنَا اللَّهُ مِنْ طِينِهِ وَاحِدَهُ فَضَلُّنَا مِنَ اللَّهِ وَ عَلِمْنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أُمَّنَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، أَزِيدُكَ يَا زَيْدُ؟» قُلْتُ نَعَمْ. فَقَالَ: «خَلَقْنَا وَاحِدًا وَ عَلِمْنَا وَاحِدًا وَ فَضَلْنَا وَاحِدًا وَ كُنَّا وَاحِدًا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى» فَقَالَ أَخْبِرْنِي بَعْدَ تَكْمٍ فَقَالَ: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِنَا أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ».(۱)

زید بن الشَّحَّام از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند: از حسن و حسین کدام یک افضل اند؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: فضیلت و برتری اولین ما ملحق به برتری و فضیلت آخرین ما می شود و فضیلت آخرین ما به اولین ما برمی گردد و هر کدام را فضلی است. عرض کردم: فدایت شوم توضیح بیشتر بفرمایید؛ به خدا قسم من چون جوایب فضل و منقبت شما هستم این سؤال را می پرسم. حضرت فرمودند: ما از شجره ی طیبه ای هستیم که خدا ما را از یک طینت به وجود آورد، فضل ما از جانب خدا و علم ما از

ص: ۵۹

اوست، ما امین خدا میان مردم هستیم و دعوت کنندگان به سوی دین خدائیم و نگهبانان و واسطه ها بین خدا و مردم می باشیم. ای زید! آیا کافی بود؟ عرض کردم آری. فرمود: سرشت ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همه در نزد خدا یکسانیم، عرض کردم بفرمائید چند نفر هستید؟ فرمود: ما دوازده نفریم در اطراف عرش پروردگار در شروع آفرینش خود، اول ما محمد، وسط ما محمد و آخر ما نیز محمد است.

ص: ۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

یک حقیقت با جلوات مختلف

برای جناب زیدبن شحّام سؤال است که با توجه به تفاوت حرکت حضرت سیدالشهدا علیه السلام با حرکت امام حسن مجتبی علیه السلام کدام یک از آن دو بزرگوار افضل اند؟ حضرت صادق علیه السلام برای این که نگاه او و سایر شیعیان را به ائمه علیهم السلام تصحیح کنند اندیشه ها را متوجه حقیقت نوری و مقام قدسی آن ذوات مقدس می نمایند، زیرا اگر بتوان از این زاویه به امامان نظر کرد نه تنها چنین سؤالاتی برای انسان پیش نمی آید بلکه حرکات و گفتار ائمه علیهم السلام برای ما معنی دیگری پیدا می کند. حضرت در جواب زید فرمودند: «إِنَّ فَضْلَ أَوْلِنَا يُلْحَقُ بِفَضْلِ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يُلْحَقُ بِفَضْلِ أَوْلِنَا» یعنی این طور نسبت به ما فکر نکن که کدام یک از دیگری افضل هستیم، متوجه باش آن کمالی که در اولین نفر از اهل بیت علیهم السلام ملاحظه می کنی، ملحق می شود به کمالی که در آخرین آن ها می نگری و در واقع

در هر حال با یک حقیقت روبه رویی که اولش به آخرش متصل و ملحق است و آخرش به اولش متصل و ملحق می باشد.

شاید این یکی از بهترین تعبیرهایی است که می توان در مورد اهل البیت علیهم السلام داشت، چون ذهن ها را متوجه مقام قدسی آن ها می کند و قاعده ی مقام قدسی آن ها را گوشزد می نماید که آن مقام در عین آن که ظهورات مختلفی دارد ولی همه ی ظهورات به یک مقام متصل است و از آن مقام تجلی می کند و لذا کمالاتی که در اولین آن ها ظهور کرده متصل است به کمالاتی که در آخرین آن ها ظهور یافته و همه ی آن کمالات به حقیقت آن ها برمی گردد که یک حقیقت واحد است و این عالی ترین معرفتی است که انسان ها می توانند نسبت به آن چه در عالم جریان دارد پیدا کنند. در آن صورت است که در حرکات حضرت امام مجتبی علیه السلام همان نوری را مشاهده می کنید که در حرکات حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشاهده نمودید، چون متوجه اید شخصیت آن ها با یک حقیقت نوری که در شرایط مختلف ظهورات مختلف دارد متحد است. به این معنی در عین آن که چند شخص هستند، یک شخصیت می باشند. از نظر شخصیت، حقیقتی از نور و معرفت اند که در مقابل مخاطب های متفاوت و زمان های مختلف، ظهور مناسب فهم مخاطب و ظرفیت زمانه را دارند. بر این اساس است که باید بر روی حرکات و گفتار امامان علیهم السلام تدبّر کرد، زیرا در ظاهر حرکات و گفتار آن ها باطنی نورانی نهفته است که با عبور از ظاهر و نظر به آن باطن، معنی گفتار و رفتار آن ها بهتر روشن می شود و آن گفتار

و

رفتار، ما را به حقیقت بالاتری سیر می دهند و سیر از کثرت به سوی وحدت به عالی ترین شکل در این امر انجام می گیرد، به گفته ی حافظ:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

اگر انسان بتواند به این درجه از معرفت برسد که در نظام احسن الهی محال است یک حجت عالیه ای به معنای واسطه ی فیض خداوند نباشد و محال است آن واسطه ی فیض ظهور نکند، موضوع ظهور آن حقیقت در جمال مختلف ائمه علیهم السلام حلّ می شود. چون اولاً: همچنان که گذشت از حضرت «الله» که جامع همه ی کمالات است، بدون واسطه، جز انسان کامل صادر نمی شود، ثانیاً: از آن جایی که «پری رو تاب مسطوری ندارد» حتماً از مقام «واسطه ی فیض» ظهوراتی در عالم داریم که آن ظهورات حجت های خدا بر زمین اند. با توجه به این امر است که کمالات و حرکات و گفتار هر امامی، حرکات و گفتار و کمالات امامی دیگر محسوب می شود و هر کدام تمام کمالات را دارا هستند و در این صورت است که معنی نمی دهد بپرسیم کدام افضل اند، بلکه همان طور که حضرت در ادامه ی روایت می فرمایند: «كُلُّ لَهْ فَضْلٌ» برای هر کدام از آن ها هر فضلی که لازم است موجود است. راوی می گوید: «قُلْتُ لَهْ جُعِلْتُ فِتْدَاكَ وَسَّعَ عَلَيَّ فِي الْجَوَابِ فَإِنِّي وَ اللّٰهَ مَا سَأَلْتُكَ إِلَّا مُؤْتَادًا» عرض کردم خداوند مرا فدای شما کند جواب را توسعه و شرح بیشتر بدهید زیرا من اصرار نمی کنم جز این که جویای فضل و منقبت شما هستم. چون متوجه بوده که می تواند از این طریق به معارف عالیه ای از قواعد عالم غیب برسد، لذا حضرت هم از او می پذیرند و ظرایف گرانقدری از معارف را برای او

باز می کنند و در ادامه می فرمایند: «نَحْنُ مِنْ شَجَرِهِ طَيْبِهِ بَرَأْنَا اللَّهُ مِنْ طِينِهِ وَاحِدَهُ فَضَلُّنَا مِنَ اللَّهِ وَ عَلِمْنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ما از شجره ی طیبه ای هستیم که خداوند همه ی ما را از یک طینت و زمینه ی واحد به وجود آورد و فضل ما و علم ما همه از طرف خدا می باشد.

مظاهر مشیت الهی

بعد از آن که مشخص فرمودند حقیقت باطنی ائمه علیهم السلام یک حقیقت است، راز متفاوت بودن سیره و حرکات و گفتار خود را مانند کثرت شاخه های درختی معرفی می کنند که از یک ریشه و ساقه ظهور کرده اند و اشاره می نمایند به طینت و یا زمینه ی واحدی که آن زمینه ی واحد در یک چیز مشترک است و آن پذیرش مطلق انوار الهی است. (۱) چون می فرمایند فضل و علم ما از طرف خدا است. به این معنی که جان خود را در اختیار خدا قرار داده اند تا او هرچه را خواست در آن متجلی نماید و این مهم ترین توصیفی است که در رابطه با مقام اهل البیت علیهم السلام می توان داشت. در جای دیگر می فرمایند: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَهُ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ سَنَّتْنَا» (۲) قلب های ما ظرف اراده و مشیت خداوند است، پس چون او چیزی را

ص: ۶۴

۱- «طین» واژه ی مخصوصی است که به راحتی نمی توان آن را معنی کرد، همین طور که ما در محاوره های خود می گوئیم «فلانی گلش پاک است» منظور گل و خاک مادی نیست بلکه منظور زمینه ی روحی اوست، در ادامه ی روایت که روشن می فرماید: علم و فضل ائمه علیهم السلام از خداوند است چون تمام وجود خود را در اختیار خداوند قرار داده اند، روشن می شود معنی طین یا گل، همان قلب آماده ای است که خداوند بر آن تجلی می کند.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷.

بخواهد، ما می خواهیم. به این معنی که جز خواست و میل الهی در وجود آن ها نیست. و این تفاوت اصلی ائمه علیهم السلام با سایر مردم است چون مردم عموماً برای خود خواست و اراده ای دارند ولی خواست و اراده ائمه علیهم السلام همان خواست و اراده خداوند است. وقتی معلوم شد علم و فضل آن ها از خدا است پس در واقع روشن می شود تفاوت حرکات و گفتار آن ها، ظهورات متفاوت مشیت الهی است در زمینه و طینتی که خود را در اختیار خدا گذارده تا خداوند اراده و علم خود را به وسیله ی آن ها ظاهر کند.

انسان باید به جایی برسد که فقط با خدا مرتبط شود، حال اگر عده ای آینه ی نمایش جمال و جلال الهی باشند باید خدا را در آن ها یافت، تا بتوانیم با خدا مرتبط شویم، چون بدون ارتباط با تجلیات حقایق نوری نمی توان با آن حقایق مرتبط گشت و محال است بدون واسطه های نوری با ذات احدی ارتباط وجودی پیدا کرد. زیرا یا باید انسان در مقام واسطه ی فیض باشد و در قلبش خواست و اراده ی خداوند مستقر گردد که این مقام معصومین علیهم السلام است و یا باید به واسطه ی تجلیات نوری معصومین علیهم السلام با نور الهی مرتبط شود که این مقام سالکان واقعی است که با نفی خود در مقابل انسان کامل، از بهره های وجودی انسان کامل برخوردار می شوند و نور ولایت آن ها را بر جان و روان خود جاری می نمایند. گفت:

گوید

آن کس در این مقام، فضول

که

تجلی نداند او ز حلول

هر

چه روی دلت مصفاً تر

زو

تجلی ترا مهیاتر

این همان توحید صمدی است که اسرار جلال و اکرام حق را در آینه ی جمال انسان کامل می نگرد. فنای فی الله برای ائمه علیهم السلام به این معنی

است که در مقابل خدای بی نهایت هیچ خودی ندارند که حدی برای خدا باشد. اگر من در مقابل خدا خودی داشته باشم و با نظر به خود در محضر خدا حاضر شوم، از آن جهت که خدا بی نهایت است، دیگر خدایی برایم نمی ماند، چون حضور موجود با نهایت در مقابل حقیقت بی نهایت، بی نهایت را از بی نهایت بودن خارج می کند، در نتیجه هرگز خدایی در منظر بنده نمی ماند. پس اگر خدا از همه ی جهات بی نهایت است، اگر کسی در محضر خدا بود و به خود نظر کرد، از آن جایی که ممکن نیست یک موجود محدود در کنار وجود نامحدود واقع شود، یا باید موجود محدود در میان نباشد، یا آن خدای نامحدود، نامحدود نماند، اگر آن موجود نامحدود، محدود شد دیگر با خدای بی نهایت روبه رو نیستیم. پس اگر موجود محدود نظر به خود داشته باشد، دیگر خدای بی نهایت را در منظر خود ندارد، هرچند بتواند در فکر خود نامحدود بودن خدا را درک کند، ولی در بیرون و با قلب خود با خدای نامحدود مرتبط نیست، یا باید بگوییم هیچ وقت، هیچ کس نمی تواند خدا را بیابد، یا باید بگوییم عده ای هستند که در عین این که هستند، نیستند، اینها می توانند در عین این که قلب خود را از هرگونه آنائیت خالی کرده اند، نمایش تجلی اسماء الهی باشند. به تعبیر بهتر:

فانی

به خود و به دوست باقی

این

طرفه که نیستند و هستند

مقامشان مقام فناست، جز مظهر اسماء الهی شخصیتی برای خود تعریف نکرده اند. تمام توجه را به سوی حق انداخته اند تا از خود فانی و به حق باقی شوند. گفت:

ص: ۶۶

چو آمد روی مه رویم، چه باشم من، چه باشم من

که من خوش آنگهی باشم که من بی خویشتن باشم

من آنکه خود کسی باشم که در میدان حکم او

نه دل باشم، نه جان باشم، نه سر باشم، نه تن باشم

جایگاه واسطه ی فیض

از خود باید پرسید واسطه ی فیض الهی چه رابطه ای با خدا دارد که واسطه ی فیض شده است؟ جز این که باید تمام وجودش ظهور انوار الهی باشد و خودش را چیزی جز همان واسطه ی فیض بودن احساس نکند؟ اگر واسطه های فیض الهی هم به صورت استقلالی به خود بنگرند دیگر خدا را نمی یابند تا راه بندگی خدا برای سایرین باشند و اظهار دارند: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (۱) خداوند از هیچ یک از بندگان عملی را قبول نمی کند مگر به نور معرفتی که ما به خدا داریم. چون تنها معرفت آن ها به خدا معرفت صحیح است و عمل هر کس براساس معرفت به آن ها مورد قبول خواهد بود. هر کس به همان اندازه که خدا را با نظر به خود، محدود می بیند، عملاً از ارتباط با خدا محروم است و برای او خدا در همه جا نیست، یک من برای خود احساس می کند و یک خدایی که در ذهن خود دارد، در حالی که شرط ارتباط با خدای بیرونی نفی هر گونه وجود استقلالی برای خود است و این در سخن حضرت به خوبی ظاهر است وقتی می فرمایند: «فَضَّلْنَا مِنَ اللَّهِ» آن کمالی که در ما هست، از ما نیست

ص: ۶۷

از خدا است. نه این که اکثر فضل آن ها از آن ها نیست، نه! اصلاً فضل آن ها از آن ها نیست، همچنان که می فرمایند: «عَلَّمَنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» علم ما از ما نیست از نزد خدا است «وَ نَحْنُ أَمْثَلُوهُ عَلَى خَلْقِهِ» ما امینان خدا هستیم بر خلق او. یعنی هیچ چیزی از خود نداریم، تنها و تنها آنچه را خداوند بر قلب ما متجلی کرده است به خلق خدا می رسانیم. در روایت دیگری می فرمایند: «لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللَّهِ، هُوَ فِيهَا نَحْنُ وَ نَحْنُ فِيهَا هُوَ، وَ مَعِدَالِكُ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ، نَحْنُ» (۱) برای ما حالاتی است با خدا که او در آن حالات مائیم و ما در آن حالات او هستیم، معذلک او، اوست و ما، مائیم. به تعبیر مولوی:

آب

کوزه چون در آب جو شود

محو

در وی گردد و او جو شود

در آن حال وقتی نظر به خود می کنند خود را تماماً غرق وجود می بینند و جز وجود در منظر خود نمی یابند. وقتی نظر به حق می کنند، خود را مخلوقی می یابند تماماً متعلق و متصل به حضرت حق. آن جا که می فرمایند: ما او هستیم، روشن می کنند که آن ها مظهر جمال خداوندند، در عین نظر به خداوند و آن جا که می فرمایند: او ما می باشد، روشن می کنند چگونه خداوند از طریق آن ها خود را نشان می دهد، در عین نظر به جمال ائمه علیهم السلام. پس در واقع از یک جهت امین خداوندند برای خلق در نمایش اسماء الهی و تجلی انوار ربانی به سوی حق، و از جهتی دعوت کنندگان خلق اند به سوی دین خداوند در نمایاندن اعمال و افعال و

ص: ۶۸

عقایدی که یک انسان باید داشته باشد تا بتواند به خدا رجوع کند. بر این اساس حضرت در معرفی خود به زیدبن شحام در ادامه می فرماید: «نَحْنُ أُمَّائُوهُ عَلَى خَلْقِهِ وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ» ما امانت داران خداوند برای خلق او هستیم و دعوت کنندگان به دین او می باشیم - نه دعوت کننده به خود- و واسطه و حاجب بین خدا با خلقش هستیم. تا همچون حاجبی که بین سلطان و مردم واسطه است، واسطه ی بین خدا و خلق باشیم و خلق از طریق نظر به اعمال و گفتار ما راه انس با خدا را بیابند. در عین حال، ائمه علیهم السلام خودشان عبادات الهی را به کامل ترین شکل انجام می دادند تا جنبه ی شخصی و فردی آن ها به جنبه ی فانی در حق بودنشان متصل بماند و در نتیجه جنبه ی مظهریت آن ها محفوظ باشد.

اسوه های قدسی

نکته ای که با دقت کامل باید مدّ نظر داشته باشیم، جمع بین جنبه ی حاجب بودن و واسطه بودن ائمه علیهم السلام از یک طرف و جنبه ی شخصی آن ها است در انجام عبادات و فعالیت هایی که مربوط به بندگی آن ها می باشد از طرف دیگر. حضرت در این روایت شریف توجه ها را به جنبه ی اوّل اهل البیت علیهم السلام جلب می کنند تا هر کس بفهمد مقامی که خداوند برای ائمه علیهم السلام قرار داده و مردم می توانند از نور آن مقام بهره ی کامل بگیرند و آسمانی شوند، کدام جنبه است و از آن جایی که خود آن ها نیز بشری هستند که مأمور به بندگی خدا می باشند، برای حفظ ارتباط با جنبه ی قدسی خود عبادت ها دارند. حرکات و گفتار آن ها بهترین نشانه برای

ارتباط هر انسانی است با عالم قدس و معنا. چون خود آن ذوات مقدس هم از جهتی مثل بقیه از پدر و مادر زاییده شده اند، و مثل بقیه از نظر جسمی از این دنیا می روند و عزرائیل علیه السلام آن ها را قبض می کند. پس راز عظمت آن ها حفظ رابطه ی خود با عالم قدس است و این رابطه را از طریق شریعت الهی حفظ کرده اند. این روشن می کند که اگر بقیه ی مسلمانان هم به طریقی که آن ها شریعت را تبیین نمودند و بدان عمل کردند، بپذیرند و عمل کنند راه ارتباط با عالم معنا برایشان میسر می شود. به واقع آن ها امانت داران خدا برای ما خواهند بود تا ما را به دین خدا دعوت کنند و بدین وسیله حاجب بین خدا و ما باشند. پس اگر از یک جهت مثل ما انسان اند و موظف به انجام اموری هستند که اقتضای بندگی آن ها است، از جهت دیگر دارای جنبه ی خاص قدسی هستند که در حرکات و گفتار خود، آن جنبه را می نمایانند و به این اعتبار الگوی ما و راه اُنس با خدا می باشند.

آیا می توان گفت: چون ائمه علیهم السلام الگوی ما هستند باید آدم های معمولی باشند؟ اتفاقاً اگر آدم معمولی باشند هرگز الگوی مناسبی برای ما نیستند. باید انسان هایی باشند که با حقیقت مرتبط باشند نه مثل آقای کانت که الگوی اروپایی ها شد و کار به اینجا رسید که شما امروز در غرب با آن روبه رو هستید. چون اگر اخلاق، اخلاقی نباشد که وصل به عالم قدس است، تا آن جا رعایت می شود که نفس اماره اجازه می دهد. کانت از نظر اخلاق حرف های خوبی زد ولی نه از آن جهت که انسان ها متصل به حقایق قدسی شوند، چون آن اخلاق از طرف کسی پیشنهاد می شد که به

عالم قدس متصل نبود. شخصی که با عالم غیب مرتبط نیست چگونه می تواند از اخلاق سخن بگوید و انتظار داشته باشد انسان ها به آن دستورات پای بند باشند. در صورتی که حضرت صادق علیه السلام در روایت مورد بحث فرمودند: «فضل و علم ما از طرف خدا است» و ما از نزد خودمان هیچ حرفی نداریم. فرق چنین مقامی با من و شما این است که من و شما سعی می کنیم به کمک راهنمایی های امامان علیهم السلام راست بگوییم و حضور قلب داشته باشیم اما آن ها عین صدق و عین عبادت اند. همان نکته ای که قرآن در مورد امامان فرمود که: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۱) و آنان را امامانی قرار دادیم که به «امر» ما هدایت می کنند و به ایشان فعل خیر و اقامه ی نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ی ما بودند. مستحضرید که می فرماید: «فعل خیر» و «اقامه ی نماز» را به آن ها وحی نمودیم، نه این که به آن ها وحی کردیم که فعل خیر انجام دهند و نماز بخوانند، لذا شخصیت آن ها عین فعل خیر و عین اقامه ی نماز است. با این دید به جمله ی حضرت توجه کنید که می فرمایند: «وَعَلَّمَنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و علم ما از طرف خدا است. یعنی نه این که آن ها فکر کردند و فهمیدند، بلکه قلب آن ها محل تجلی علمی خاص می باشد که می توانند با حقایق غیبی عالم وجود مرتبط شوند، همان علم غیبی که قرآن در موردش می فرماید: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ

ص: ۷۱

رَسُولٍ» (۱). خدا است که عالم به غیب است و آن علم برای هیچ کس آشکار نمی شود مگر برای رسولی که خداوند از او راضی است. و امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَرَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضًى وَ نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي أَطَّلَعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنْ غَيْبِهِ فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۲). پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد خدا مرتضی هستند و خداوند از او راضی است و ما ورثه ی آن رسول می باشیم که خداوند از آنچه از عالم غیب مصلحت می دانست او را مطلع کرد، پس ما را از آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود آگاه نمود.

اساسی ترین موضوع در امام شناسی

حضرت صادق علیه السلام پس از آن که فرمودند: علم ما از طرف خدا است می فرمایند: «وَ نَحْنُ أُمَّنَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ» ما امانت داران خدا بر خلقش هستیم. تا اگر مردم می خواهند علمی واقعی به دست آورند به ائمه علیهم السلام رجوع کنند و عقل و اندیشه ی خود را صرف تدبّر در علومی نمایند که امامان در اختیارشان می گذارند تا نه مانند اخباریون در رویارویی با روایات، عقل را تعطیل کنند و نه مانند روشنفکران سکولار، عقل را در اموری به کار گیرند که بیشتر اعتباری است تا حقیقی، بلکه چون حکیمان عمل کنند که به نور عقل بتوانند انوار عالیه ی روایات را بشناسند. در آن صورت است که مردم به خوبی و به کمک راهنمایی های امامان به سوی

ص: ۷۲

۱- سوره ی جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۷۵.

فهم هرچه بیشتر دین الهی سوق پیدا می کنند و لذا در ادامه فرمودند: «وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ» ما کسانی هستیم که مردم را به سوی دین خدا دعوت می کنیم. چون همچنان که عرض شد متیتی ندارند تا مردم را به خود بخوانند و از خدا بازدارند، در مقامی هستند که در ادامه می فرمایند: «وَالْحُجَابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ» ما واسطه ها و حاجب هایی هستیم بین خدا و خلق او. مانند رسول نور صلی الله علیه و آله، آفتاب عالم معنویت هستند و تماماً همان عالم را می نمایانند. مولوی از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو رسول آفتابم به طریق ترجمانی

پنهان از او پرسم به شما جواب گویم

چو دلم ز خاک کویش بکشیده است بویش

خجلم ز خاک کویش که حدیث آب گویم

حضرت صادق علیه السلام به زید بن شحام می فرمایند: ما واسطه های بین خدا و خلق او هستیم تا در تمام گفتار و رفتار، نمایش خواست و اراده ی او باشیم و مردم در پیدا کردن راه ارتباط با خدا سرگردان نمانند و مجبور نباشند به برداشت های خود از قرآن اکتفا کنند بدون آن که مطمئن باشند آن برداشت ها درست است. سپس حضرت می فرمایند: ای زید آیا کافی بود و او می گوید: آری. گویا مطلب را به دست آورد ولی حضرت برای آن که موضوع را به طور کامل روشن کرده باشند در ادامه فرمودند: «خَلَقْنَا وَاحِدٌ وَ عَلَّمْنَا وَاحِدٌ وَ فَضَّلْنَا وَاحِدٌ وَ كَلَّمْنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى» خلقت و علم و فضل ما واحد است و همه ی ما در نزد خدا یک حقیقت واحد هستیم. ملاحظه بفرمائید با این که ائمه علیهم السلام هر کدام از نظر ظاهر و از نظر شکل عمل متفاوتند، ما را متوجه مقامی می کنند که ماوراء این تفاوت ها، واحد

است و در فهم مقام امامان توجه به این امر، اساسی ترین موضوعی است که باید فهمیده شود تا علاوه بر اطمینان کامل به سیره ی آن ها، متوجه حقیقتی در عالم اعلی بشویم و امامان را نمایاننده ی قواعد آن عالم بدانیم و از این غافل نباشیم که حرکات و گفتار ائمه علیهم السلام از کجا سرچشمه می گیرد.

جایگاه عرشی ائمه علیهم السلام

بعد از آن که جناب زید بن شحّام متوجه مقام قدسی امامان شد، از حضرت صادق علیه السلام تعداد امامان را سؤال کرد و حضرت فرمودند: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ» ما دوازده نفر هستیم. که این پاسخ می رساند اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبل معلوم بوده و همان طور که عرض شد شیعه و سنی از تعداد آن آگاه بوده اند. (۱)

عمده وصفی است که حضرت صادق علیه السلام در مورد

ص: ۷۴

۱- مقام معظم رهبری «حفظه الله» در مورد راز دوازده نفر بودن ائمه علیهم السلام و موضوع غدیر، با دقت حکیمانه ای می فرمایند: «اگر این حادثه اتفاق می افتاد که حفظ و گسترش کمی و گسترش کیفی در این موجود خلق شده ی الهی - یعنی جامعه ی اسلامی نبوی- می توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی در پی حراست و حفاظت بشود، آن وقت مسلم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست ناپذیر می ماند. معنایش این نبود که بشر، دوران انتظاری نخواهد داشت و خود در طول این دوازده نسل، به نهایت مطلوب خود خواهد رسید. اگر آن طوری که پیغمبر صلی الله علیه و آله معین کرده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد امام حسن علیه السلام، بعد امام حسین علیه السلام، بعد ائمه ی دیگر، یکی پس از دیگری می آمدند، باز به گمان بیشتر، بشر نیاز به یک دوران انتظار داشت تا بتواند آن جامعه ی آرمانی را تحقق ببخشد. اما در آن صورت اگر این تعاقب معصومین، این دست های امین و کارآمد، می توانستند این حادثه ی ایجاد شده ی در واقعیت را حفظ کنند، آن وقت مسیر بشر، مسیر دیگری می شد.» (۲۹/۱۰/۱۳۸۴)

جایگاه آن دوازده نفر فرمودند که: «هَكَذَا حَيْوَلْ عَرْشِ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِنَا»؛ ما از ابتدای خلقت، اطراف عرش پروردگار را قرار داشتیم. در این فراز معارف عمیقی نهفته است و تأکید بنده بر روی این روایت به جهت همین قسمت است. چون می فرمایند: از ابتدای خلقت خود حول عرش پروردگارمان قرار داشتیم. اگر معنی جایگاه عرش روشن شود عظمت موضوع روشن می گردد. می دانید که چون ذات الهی جلوه کند، صورت آن جلوه، عرش است که مقام تجلی ذات است به ظهور اسماء الهی. ذات فقط اوست، «هُوَ» تجلی می کند، می شود «الله». همین که پای تجلی به میان آمد بحث «اسم» مطرح می شود و لذا می گویی «بسم الله» یعنی «الله» را به عنوان اسم مطرح می کنید و خداوند از ما انتظار دارد لا اقل ما او را در مقام اسم «الله» بشناسیم و بسم الله الرحمن الرحيم را دانسته بگوییم. و اگر می خواهیم کاری را شروع کنیم، به اسم «الله» شروع کنیم، به اسمی شروع کنیم که آن اسم «الله» است و غیر ذات است.

پس اولاً: باید متوجه بود یک مقام، مقام «هُوَ» است که چون جلوه کند نور «الله» ظهور می نماید و شرایط انس انسان با مقام جامعیت کمالات در منظرش قرار می گیرد و می تواند با نظر به «اسم الله» راه رجوع به عالی ترین درجه ی ممکن را بیابد، به شرطی که بداند «الله» یعنی چه و چرا باید به اسم الله رجوع کند. اگر قلب جایگاه اسم الله را نشناسد نمی تواند «بسم الله» بگوید و چون در طول عمر خود بسم الله نگفته تمام عمر او بی برکت و

بسم الله الرحمن الرحيم به این معنی است که ما باید اسمی به نام «الله» را بشناسیم و وقتی می خواهیم کاری را انجام دهیم نور اسم «الله» را در میان بیاوریم تا به کمک آن نور کارمان محقق شود و آن کار ظهور هر اسمی که باشد، به نور اسم جامع الله، واقع گردد. مگر می شود بدون اسم الله راه برویم؟ راه رفتن یعنی تجلی نور اسم قائم در ذیل نور اسم جامع الله، اگر «الله» را از آن جهت که قائم است در میان بیاورید چطور می توانید حقیقتاً راه بروید و نتیجه بگیرید؟ اولین شرط راه رفتن قیام است، اگر تنها او قائم است شما می توانید به اسم الله راه بروید، چون فقط الله در همه ی هستی در صحنه است. وقتی می خواهیم غذا بخوریم اگر او که مُطعم است در میان نباشد ما در وهمیت خود غذا خورده ایم و نه در واقعیات. رجوع به مُطعم موجب می شود تا حقیقتاً از طعام بهره بگیریم و رجوع به مطعم واقعی در ذیل اسم الله ممکن است و بی اسم الله، کار ابتر و بی نتیجه است. از آن جهت فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) نور آسمان و زمین، «الله» است، پس آسمان و زمین بی الله، آسمان و زمین بی برکت و ابتر است.

در روایت مورد بحث، حضرت صادق علیه السلام به زید بن الشّحام فرمودند: عده ی ما دوازده نفر است اطراف عرش پروردگارمان از ابتدای خلقتمان. چون وقتی اسم «الله» جلوه کند، عرش ظهور می یابد و لذا اهل البيت عليهم السلام

ص: ۷۶

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ» (بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵) هر امر مهمی که با اسم الله شروع نشود، آن کار بی نتیجه خواهد بود.

۲- سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

حول عالی ترین جلوات اسم الله قرار دارند و هم رتبه با مقام عرش می باشند. و این قسمت از روایت روشن می کند محور وجود آن ذوات مقدس «الله» است و ایشان مستقیماً از نور «الله» بهره مند می شوند و بر سایر مخلوقات تجلی می کنند. آیا ممکن است چنین سلسله ای که از ذات شروع می شود و به عرش و انسان های کامل ادامه می یابد در عالم نباشد؟ و بدون انسان های عرشی، بشریت از انوار عرش خداوند بهره مند گردد؟ حال اگر در تمام دنیا جستجو کنیم و بخواهیم یک انسان عرشی پیدا کنیم که در مقام جامعیت اسماء الهی باشد آیا کسی غیر از امیرالمومنین علیه السلام را پیدا می کنیم؟ پس ملاحظه می فرمائید اگر جایگاه قدسی انسان کامل را درست شناختیم، مسلماً در یافتن مصداق آن به مشکل نمی افتیم و به راحتی متوجه اهل البیت علیهم السلام می شویم.

حضرت صادق علیه السلام در راستای یگانه بودن حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام در آخرین فراز از سخن خود می فرمایند: «أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسِيُّنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ» اول ما محمد است، وسط ما محمد است و آخر ما محمد می باشد. امیدوارم از این نکته ی بسیار مهم به راحتی عبور فرمائید و مسئله را به عنوان یک مسئله ی اعتباری قلمداد نفرمایید. زیرا مقام اهل البیت علیهم السلام طوری است که فقط از حقایق سخن می گویند و از حقایق پرده برداری می کنند. وقتی می فرمایند: اول و وسط و آخر ما دوازده انسان، محمد صلی الله علیه و آله است، از قاعده ی توحیدی خاصی خبر می دهند که در عالم ملکوت جریان دارد، قاعده ای که روشن می کند هر اندازه موجودی در درجه ی وجودی برتری قرار داشته باشد، بیشتر کثرت آن در وحدتش مستغرق

است و هر اندازه آن حقیقت غیبی نزول کند و جنبه ی ظهوری اش بر جنبه ی غیبی اش بیشتر شود، کثرت آن بیشتر ظاهر می شود، به طوری که این دوازده نور قدسی در عالم شهادت دوازده نفرند و هر کدام ظهور خاصی دارند ولی در موطن غیبی خود، نه تنها همه یک حقیقت واحدند بلکه آن حقیقت واحد در نوری به نام نور محمدی آنچنان مستغرق است که در واقع می توان گفت: اول و وسط و آخر آن ها محمد صلی الله علیه و آله است. دوازده نفری که به هر کدام نظر کنید در همان حال به باطن شان که حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله است، متصل اند. (دقت بفرمائید)

خداوندا! از طریق نظر به ذوات مقدس ائمه علیهم السلام راه بسیار نورانی و عظیم القدری را بر روی بندگانت گشودی، مرحمتی کن که این راه به بهترین شکل گشوده بماند.

«والسلام علیکم و رحمها لله و برکاته»

«عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ الْمُؤَسِّدِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُؤَسِّدِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلَّائِمَةِ مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مُحِبِّينَا يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَا حَوَاءُ وَ لَا الْجَنَّةُ وَ لَا النَّارُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا الْأَرْضُ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمُوا أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ خَلْقَ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنْزَرَةٌ عَنْ صِهِّ فَاتِنَا فَسَبَّحَتْ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا. وَ نَزَّهَتْهُ عَنْ صِهِّ فَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عَبِيدُ وَ لَسْنَا بِالْهَيْهِ يَجِبُ أَنْ نُعْبِدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلَّنَا كَبَّرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنْبَالَ عِظَمَ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ الْقُوَّةِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرَضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنْ الْحَمْدِ عَلَى نِعْمِهِ فَقَالَتْ

الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَىٰ مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ خَلَقَ آدَمَ
 فَأَوْدَعَنَا صُلبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا وَ كَانَ سِجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكُونِنَا
 فِي صُلبِهِ فَكَيْفَ لِمَا نَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ وَ إِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذَّنَ جِبْرِيْلُ مَنِّي
 مَنِّي وَ أَقَامَ مَنِّي مَنِّي ثُمَّ قَالَ لِي تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَهُ يَا جِبْرِيْلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ فَقَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ
 عَلَىٰ مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَ فَضَّلَكَ خَاصَّةً فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَ لَا فَخْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجْبِ النُّورِ قَالَ لِي جِبْرِيْلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ
 وَ تَخَلَّفْ عَنِّي فَقُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الَّذِي، وَضَعْنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلَى
 هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِي بِعَيْدِي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ. فَزُخَّ بِي فِي النُّورِ زَخَّةً حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ
 اللَّهُ مِنْ عُلُوِّ مُلْكِهِ فَنُودِيَتْ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّي وَ سَعْدَيْكَ تَبَارَكَتْ وَ تَعَالَيْتْ فَنُودِيَتْ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَيْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ
 فَيَايَا فَاغِيْدُ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نُورِي فِي عَيْدِي وَ رَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَ حُجَّتِي فِي بَرِيَّتِي لِمَكَ وَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَ
 لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي وَ لِأَوْصِيَاءِكَ أَوْجِبْتُ كَرَامَتِي وَ لِشَيْعَتِهِمْ أَوْجِبْتُ ثَوَابِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَائِي فَنُودِيَتْ يَا مُحَمَّدُ
 أَوْصِيَاؤُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ عَرْشِي فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي

كُلُّ نُورٍ سَاطِعٌ أَخْضَرُ عَلَيْهِ اسْمٌ وَصِيٌّ مِنْ أَوْصِيَائِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي؟ فَتَوَدَّعْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَصِيْفِيَائِي وَ حُجَجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِي وَ هُمْ أَوْصِيَاءُ يَأُوكَ وَ خُلَفَاؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَمَاطَهْرَنَ بِهِمْ دِينِي وَ لَمَاطَعِيَنَ بِهِمْ كَلِمَتِي وَ لَمَاطَهْرَنَ الْمَارِضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدَائِي وَ لَمَاطَعِيَنَهُ مَشَارِقَ الْمَارِضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ لَمَاطَعِيَنَهُ لَهَ الرِّيَّاحِ وَ لَمَاطَعِيَنَهُ لَهَ السَّحَابِ الصَّعَابِ وَ لَمَاطَعِيَنَهُ فِي الْأَسْبَابِ وَ لَمَاطَعِيَنَهُ بِجُنْدِي وَ لَمَاطَعِيَنَهُ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى تَغْلُو دَعْوَتِي وَ تَجْمَعَ الْخَلْقُ عَلَى تَوْحِيدِي ثُمَّ لَمَاطَعِيَنَهُ مُلْكُهُ وَ لَمَاطَعِيَنَهُ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (١).

ص: ٨١

بسم الله الرحمن الرحيم

هر کس وظیفه دارد امام خود را بشناسد آن هم آن طور که خود امامان خود را معرفی می کنند، به خصوص که آن ها ادعاهایی دارند که اگر درست شناخته نشوند پذیرفتن آن ادعاها بسیار برای بشر سنگین است تا آن جا که ممکن است کار به کینه ورزی نسبت به ائمه علیهم السلام کشیده شود. نمونه ی آن کینه ورزی را در برخورد امویان در کربلا- با حضرت سیدالشهداء علیه السلام ملاحظه می کنید. امام حسین علیه السلام مثل عبدالله بن زبیر مستقیماً محلی را به عنوان پایگاهِ مقابله با یزید قرار ندادند، مردم کوفه حضرت را دعوت کردند حضرت هم به سوی آن ها حرکت نمودند. بعد

هم که حرّ مانع حرکت حضرت شد، فرمودند اگر نمی خواهید برمی گردم. (۱)

نهضت حضرت یک نهضت نرم با شعار امر به معروف و نهی از منکر و برگشت به سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، با این همه بسیار عجیب است که با حضرت آنچنان خشن مقابله می کنند و در نهایت هم ایشان را شهید می نمایند با این که ساز و برگ حضرت سیدالشهداء علیه السلام ساز و برگ نظامی نبود. اگر موضوع را به خوبی کالبد شکافی و روان کاوی کنیم روشن می شود امویان در عین اقرار به کمالات حضرت از ادعای قدسی بودن ایشان ناراحت بودند. وقتی سنان سر حضرت را نزد عبیدالله آورد، گفت: بهترین جایزه هایت را به من بده و رکابم را از طلا و نقره پُر کن چون سر کسی را آوردم که بهترین پدر و مادر را داشت. عبیدالله از این حرف ناراحت شد و دستور داد او را کشتند و گفت اگر می دانستی بهترین فرد است چرا او را کشتی. (۲) این ها همه نشان می دهد که حزب اموی نسبت به اهل البیت علیهم السلام کینه داشتند و این کینه به جهت آن بود که نمی توانستند ادعاهای قدسی بودن آن ها را تحمل کنند و کینه بر اهل البیت علیهم السلام به خصوص علی علیه السلام را در بین مردم اشاعه می دادند تا آن جایی که وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام از سپاهیان عمر سعد پرسیدند به چه جرمی مجبوز

ص: ۸۴

۱- حضرت به حرّ فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ مِصْرَ كُفُّوا إِلَيَّ أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْنَا فَمَا إِذَا كَرِهْتُمُونِي انصِرْفُوا عَنْكُمْ» مردم شهر شما به من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می گردم» (تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۱۱- ارشاد، ج ۲، ص ۸۴)

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۱۶۴.

شده اید که مرا به قتل برسانید؟ جواب دادند: «بُغْضاً لِأَبِيكَ» به جهت کینه ای که از پدرت داریم.

آفات غفلت از جایگاه قدسی اهل البیت علیهم السلام

ما اصرار داریم که روی روایاتی که حقیقت نوری اهل البیت علیه السلام را متذکر می شود بحث شود، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این طور اصرار داشتند و تلاش می کردند این وجه از شخصیت اهل البیت علیهم السلام مورد توجه قرار گیرد و چون از این مسئله غفلت شد اسلام و مسلمین این همه ضربه خوردند. اگر یک جوان فلسطینی پرسد با توجه به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^(۱) اسلام همچنان به برتری می رود و هیچ دینی بر آن برتری نمی یابد. چرا شصت سال است قطعه ای از جهان اسلام زیر چکمه ی صهیونیسم اسیر و گرفتار است؟ باید برای جواب به این سؤال به فرمایش فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه رجوع کرد که خطاب به مسلمانان فرمودند با حذف علی علیه السلام ذلیل می شوید. به جوان فلسطینی باید گفت: آیا تو فاطمه زهرا علیها السلام را قبول داری؟ - شیعه و سنی به عظمت فاطمه زهرا علیها السلام اقرار دارند- فاطمه زهرا علیها السلام ریشه ی این اسارت ها و عقب افتادگی ها را در این می دانند که به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نشد. سؤال اصلی این است که چرا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نشد؟ در راستای ریشه یابی در این موضوع متوجه می شویم مقام و جایگاه قدسی امیرالمؤمنین علیه السلام مورد توجه قرار نگرفت.

ص: ۸۵

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۳۴.

وقتی چنین تصور شود که همه ی آدم ها مساوی هستند و می توان برای سر و سامان دادن به جامعه هر کس را که مردم صلاح می دانند انتخاب کنند، موضوع حاکمیت حضرت احد بر عالم کثرت در نظام بشری به هم می خورد و هر کس به میل و هوس خود اصالت می دهد. در چنین فضایی اگر ائمه علیهم السلام گفتند: ما اولین نور خدائیم که از خدا صادر شد، در مقابل می گویند این ها ادعاهای زیادی است و زمینه ی کشتن آن ها را فراهم می کنند تا جایی که به صورتی وحشتناک در سرتا سر جهان هر کجا فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را می یافتند می کشتند. باید روانکاوی کرد که چرا مسلمانان حاضرند پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام حسین علیه السلام را با آن همه توصیه که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به امام حسن و امام حسین «علیهما السلام» داشتند، به قتل برسانند. فرازی از خطبه های حضرت اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا این است که مگر شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند؟

علاوه بر امویان، کوفیان نیز به قتل امام حسین علیه السلام کمر بستند که این روانکاوی جدایی دارد. کوفیان دوستدار اهل البیت علیهم السلام هستند و سابقه ی مبارزه با معاویه و لشکر شام را که تحت فرمان معاویه بود دارند. ولی باید بدانید انسان هایی که در مقابل انسان های قدسی نتوانند خود را هماهنگ کنند برای مقابله با روان خود یعنی برای فرار از عقیده ای که نتوانسته اند وارد زندگی خود کنند، به شدت با آن عقیده به مخالفت می پردازند. مثل بعضی از رزمندگان که بعد از جنگ نتوانستند سجایای یک مجاهد را در خود شکل دهند، با این که جنگ کرده و مجروح هم شده اند اما نتوانستند

بفهمند جایگاه خود و جایگاه تاریخی این جنگ در آینده ی تاریخ کجا است، و از ارتباط با گوهر انقلاب اسلامی خود را محروم کردند تا آن جا که تصور کردند با حضور در جبهه های جنگ فرصت ها را از دست داده اند و در غیاب آن ها سرمایه دارها سرمایه دارتر شدند و این ها عقب افتادند و چون با عده ای از مسئولان هم که انقلاب از یادشان رفته روبه رو شدند، برای جبران مافات به کلی از مسیر انقلاب و اسلام فاصله گرفتند و سعی کردند با شخصیت گذشته ی خود مبارزه کنند. بر عکس آن ها، عده ای چون جایگاه قدسی انقلاب اسلامی را فهمیده اند اگر تمام مردم ایران هم به انقلاب و دفاع هشت ساله پشت کنند این ها در مسیر خودشان هستند. در مورد جریانی که در کربلا واقع شد هم این سؤال باید مدّ نظر باشد که چطور در جامعه ی اسلامی پس از ۵۰ سال از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر پیغمبر را با آن همه سفارش که قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اهل البیت علیهم السلام کرده اند، به قتل می رسانند. رأس الجالوت در دربار یزید گفته بود ما در جای پای صحابه ی حضرت عیسی محراب ساختیم، شما پسر پیغمبرتان را می کشید.

اگر خواستیم به هلاکتی نیتیم که جامعه ی اسلامی با قتل پسر پیامبر صلی الله علیه و آله در آن افتاد باید عمیق تر از گذشته مبانی فکری شیعه را بازخوانی کنیم تا برای همه - اعم از شیعه و سنی - معلوم شود شیعه بر چه چیزی تأکید می کند. جهان اسلام آماده است که به سخنان شیعیان گوش بدهند ولی هنوز شیعه حرف های مبنایی اش را آن طور که شایسته است تنظیم نکرده تا بتواند به جهان اسلام ارائه بدهد. کتاب هایی که به زبان فارسی

نوشته می شود خیلی سریع به زبان های عربی و ترکی ترجمه می شود و طوری مورد استقبال قرار می گیرد که بعضاً همان سال اول که منتشر می شود در بعضی از کشورهای عربی و ترکیه ترجمه و چاپ می شود. وقتی این قدر آمادگی هست تا تفکر شیعه فهمیده شود و از طرفی هم شیعه سرمایه های فوق العاده ای در خود دارد، چرا خود شیعیان از این سرمایه غفلت دارند؟

این را بدانید تا آن نوع معارف را که در روایات ما مطرح است به عنوان فرهنگ شیعه جزء گفتمان معرفتی خود در نیاوریم نمی توانیم در افقی که یک شیعه باید در آن به سر ببرد وارد شویم و با نظر به آن افق تمدن اسلامی را پایه گذاری کنیم. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» فرمودند: تا مسلمانان خود را به مرز قدرت بزرگ جهان نرسانند آسوده نخواهند بود. و به مسلمانان توصیه می کنند باید معادلات جهان به نفع آنان تغییر کند. (۱)

برای تبیین چنین انگیزه ای معارف مخصوصی نیاز داریم که در امثال روایاتی که مورد بحث است موجود می باشد و می تواند پشتوانه ی معرفتی آن تمدن باشد که تفاوت اساسی با تمدنی دارد که انسان غربی بر آن تکیه کرده و بشر را در حدّ یک حیوان مؤدب پایین آورده است.

در راستای تبیین مبانی معرفتی تفکر شیعه باید نظرها را متوجه روایاتی کرد که نظر به حقیقت قدسی اهل البیت علیهم السلام دارند مانند فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که امام رضا علیه السلام به واسطه ی پدرانشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این روایت می فرمایند: «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

ص: ۸۸

خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي» (۱) خداوند مخلوقی برتر و بزرگوارتر از من خلق نکرد. امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن که از موقعیت پیش آمده کمال استفاده را بنمایند مطلب را دنبال می کنند و سؤال می کنند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جِبْرَائِيلُ» ای پیامبر خدا! شما افضل هستید یا جبرئیل؟ «فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِكَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! خداوند همه ی پیامبران را از همه ی ملائکه ی مقرب برتری داده و من را از جمیع انبیاء و مرسلین برتری داده و بعد از من برتری از آن تو و ائمه ی بعد از تو می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام رازهایی از حقایق غیبی را که در این عالم جاری است در میان می گذارند و چقدر خوب است که ذائقه ی مردم ما به این نوع معارف عادت کند تا گرفتار سطحی نگری نگردند و به کلی از ضعفی که در بشرِ مدرن پیدا شده خود را جدا نمایند. ممکن است سؤال شود یعنی چه که همه ی انبیاء از ملائکه ی مقربین افضل اند، تازه چرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله از همه ی انبیاء برتر می باشند؟ در جواب باید بدانید انبیاء انسان های کامل و خلیفه ی الهی هستند، قلب انسان کامل محل تجلی همه ی اسماء الهی است، در حالی که مقام ملائکه مقامی است که یک اسم یا چند اسم بر آن تجلی می کند، پس انسان های کامل به

ص: ۸۹

جهت مقام جامعیت، از ملائکه افضل اند. در راستای محدود بودن ملائکه، قرآن از زبان ملائکه می فرماید: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (۱)

ما را نیست مگر مقامی محدود و معلوم. یا می گویند: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ» (۲) ما به حمد تو تسبیح تو را می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم. در صورتی که در رابطه با مقام انسان کامل می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (۳) خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت. در این جا آدم به معنی خلیفه الله مطرح است، چون در آیات قبل فرمود: من می خواهم در زمین خلیفه ای تعیین کنم. خلیفه الله، مظهر اسم الله است که جامع همه ی اسماء الهی می باشد. انبیاء الهی به عنوان انسان های کامل و خلیفه الله، همه در مقام جامعیت اسماء الهی هستند. هر چند هر مقامی در عین جامعیت اسماء، در جای خود شدت و ضعف دارد.

معنی افضلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ممکن است برای عزیزان این سؤال مطرح شود که اگر همه ی انبیاء از ملائکه افضل اند و همه در مقام علم به همه ی اسماء الهی هستند معنی افضلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه معنی است. برای جواب به این سؤال باید متوجه بود مقام جامعیت در عین جامعیت، تشکیکی است و دارای شدت و ضعف است و لذا در عین این که همه ی انبیاء در مقام علم به همه ی

ص: ۹۰

۱- سوره ی صافات، آیه ی ۱۶۴.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

اسماء الهی هستند، در آن مقام شدت و ضعف هست. همین طور همه ی مقامات نوری دارای شدت و ضعف می باشند. ملائکه در مقام جامعیت نیستند مثلاً جناب حضرت عزرائیل علیه السلام دارای مقام خاصی هستند که حضرت جبرائیل علیه السلام آن مقام را ندارند. مقام حضرت عزرائیل علیه السلام مقام ظهور اسم قبض و نزاع الهی است. هر نزاع و قبضی که حضرت پروردگار در عالم اراده کنند به نور حضرت عزرائیل علیه السلام انجام می شود، هر نوع کندن و جداکردنی، حتی جداشدن اخلاق رذیله و تعلقات دنیایی از قلب ما همه به اراده ی خدا و به جلوه ی اسم قبض به نور حضرت عزرائیل انجام می شود. حال توجه داشته باشید که حضرت عزرائیل یک مقام نوری و وجودی اند در نتیجه جلواتی دارند که دارای شدت و ضعف است. بعضی ها به جهت گناهایی که دارند هنگام قبض روح با جلوه ی عزرائیلی مادون روبه رو می شوند و به زحمت می افتند. بعضی ها با جلوه ی عزرائیلی متعالی روبه رو می شوند و همچون بوئیدن گل، قبض روح می شوند. قبض عزرائیل با جلوه ی مادون به صورت چنگال است و به آن حالت روح را از بدن بیرون می کشد. بستگی دارد ما در کدام مقام با حضرت عزرائیل مانوس شویم و چه اندازه گرفتار تعلقات دنیایی باشیم. معنی شدت و ضعف برای مقام جامعیت انسان کامل مثل نور بی رنگ است که در عین بی رنگ بودن و جامع هفت نوربودن، دارای شدت و ضعف است. وقتی روشن شد مقام جامعیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرتبه ی اشد و افضل است، موضوع تابع و واصل پیش می آید به این معنی که همه ی انبیاء با اتصال به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل به نور پروردگار هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرماید: «وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ» بعد از من - که در جایگاه افضل انبیاء هستم - تو و ائمه ی بعد از تو افضل اند. به اعتبار این که هر مقام عالیه ای ظهوری دارد، پرتو نور محمدی مسلم افضل و بالاتر است از نور جامعی که نسبت به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله در درجه ی پایین تر قرار دارد.

در ادامه می فرماید: «وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا» ملائکه خدام ما و خدام دوست داران ما هستند «يَا عَلِيُّ! الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا» ای علی! آن هایی که عرش و اطراف عرش را حمل می کنند، به حمد پروردگارشان تسبیح می گویند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان دارند استغفار می کنند. عنایت دارید که ملائکه مقام نازله و جلوه ای محدود از نور جامع انسان کامل هستند. نور بی رنگ وقتی از منشور گذشت و به صورت نور زرد و سبز و آبی و نیلی و بنفش ظاهر شد، در عین این که نور سبز و زرد و غیره نورهایی هستند با رنگی محدود، کاملاً به نور بی رنگ متصل اند و هیچ استقلالی ندارند. به همین شکل ملائکه در تصرف تکوینی اهل بیت علیهم السلام هستند. مثل تصرف قوای نفس به وسیله ی نفس ناطقه، همین که انسان اراده کند تا با قوه ی بینائی ببیند، می بیند. نسبت ملائکه با مقام نوری انبیاء و اولیاء چنین نسبتی است و همین طور که قوه ی بینائی خدمتکار شما است ملائکه خدمتگذار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَخُدَّامُ مُجِبِّينَا يَا عَلِيُّ» ای علی! ملائکه در خدمت ما و در خدمت دوست داران ما هستند. ظرائف و معارف عمیقی در این فراز نهفته است. می دانید که محبّ اهل البیت علیهم السلام کسی است که نظر به انسان کامل دارد، انسان کاملی که در مقام جامعیت اسماء است. محبّ ائمه به جهت محبت، رابطه ای قلبی با انسان کامل دارد و مطلوب او نزدیکی هرچه بیشتر به آن مقام است. قلب شما در قیامت همین که حجاب دنیا از او برداشته شد به طرف محبوبش سیر می کند، اگر محبوبش امام نبود نمی تواند جلو برود. مثل وقتی که دل انسان در این دنیا به طرف راست و چپ می رود. ممکن است در آن جا متوجه شود باید به طرف امام یعنی انسان کامل سیر کند ولی دل خود را برای حرکت به سوی مطلوب های دیگر تربیت کرده باشد. در همین رابطه می گویند بعضی ها در قیامت ناخواسته به طرف جهنم می روند. قرآن در وصف آن ها می گوید حتماً شجره ی زقوم را می خورند. «لَا يَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقوم» (۱) چون جنس آن ها شجره ی زقوم خوردن است. برای همین هم می گوید حتماً این کار را می کنند. محبین اهل البیت علیهم السلام یعنی کسانی که معرفت دارند این ذوات مقدس در مقام جامعیت اسماء الهی اند. حضرت صادق علیه السلام در رابطه با آن مقام فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۲)

ص: ۹۳

۱- سوره ی واقعه، آیه ی ۵۲.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

قسم به خدا! مائیم اسماء حسناى الهى. مگر خدا نفرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱) خدای را اسماء حسنایی است او را به آن اسماء بخوانید. یعنی ائمه علیهم السلام را بخوانید تا خدا را خوانده باشید. افق محبین اهل البیت علیهم السلام انسان های کامل و نزدیکی و اتحاد قلبی با آن ها است در حالی که مقام ملائکه اسمی از اسماء الهی است. از طرفی مقام جامعیت بالاتر و افضل از مقامی است که اسمی از اسماء الهی در آن مقام تجلی دارد. مثل بعضی از اهل کرامت که در ارتباط با یک اسم قوی شده اند. مثلاً دست روی سر بیمار می گذارد و او شفا می یابد. این فرد محل ظهور اسم شافی خداوند است، هرچند ممکن است نسبت به ارتباط با بقیه ی اسماء الهی کامل نباشد. اهل کرامتی که نسبت به تجلی یکی از اسماء الهی رشد کرده باشند شبیه ملائکه اند. حال اگر انسانی باشد که از طریق همه ی اسماء الهی با خدا اُنس داشته باشد ولی مثل آن فرد اهل کرامت در ارتباط با آن اسم خاص خیلی قوی نباشد، چون نسبت به همه ی اسماء الهی قلب خود را نورانی کرده، به حضرت «الله» که جامع همه ی کمالات است، نزدیک تر است. زیرا آن فردی که مظهر یک اسم شده به تعادل انسانی نایل نگشته است. البته اهل کرامت در شیعه نظر به انسان کامل و نظر به تعادل آنچنانی دارند ولی با این همه بین اهل کرامت با اهل توحید خیلی فرق است مثل تفاوت آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی که اهل توحید بودند با بعضی ها که اهل کرامت بوده و هستند. وادی این دو

ص: ۹۴

به کلی با هم فرق می کند. حتی تعادل علمایی که بیشتر در فقه مشغول اند از اهل کرامت بالاتر است.

علت این که ملائکه در خدمت انسان های کامل هستند روشن است، اما چرا در خدمت محبین آن ها می باشند؟ عنایت داشته باشید ملائکه مثل اهل کرامت از یک جهت انواری از پروردگارشان گرفته اند و در یک اسم رشد کرده اند. در حالی که محب اهل البیت علیهم السلام نظر به جامعیت انوار الهی دارد و در مقام تعادل سیر می کند و مقام تعادل اسماء، بالاتر از مقام یک اسم از اسماء الهی است هرچند آن اسم در آن شخص با شدت زیادی وجود داشته باشد که منجر به تصرفاتی شود. بنابراین چون قلب محبین اهل البیت علیهم السلام با قلب انسان های کامل مرتبط است در مقامی هستند که باید ملائکه خدام آن ها باشند.

شیطان در صعود عرفانی و ارتباط با بعضی از اسماء الهی در حدی بالا رفته بود که هم ردیف با ملائکه بود و وقتی خداوند به مقام ملائکه دستور می دهد به آدم سجده کنند شامل شیطان هم می شود و با این که فرمود: «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (۱) به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید. می گوید همه سجده کردند مگر شیطان و از شیطان می پرسد چرا سجده نکردی و شیطان هم نگفت به من نگفتی، بهانه آورد که من از آتشم و او از خاک. شیطان زحمت ها کشیده و شب زنده داری ها کرده تا در ارتباط با بعضی از اسماء به مقاماتی رسیده ولی خداوند به او دستور داد به کسی که در مقام جلوه ی همه ی اسماء است سجده کند و شیطان نتوانست این کار

ص: ۹۵

را انجام دهد، چون باید خود را از همه ی منیت ها خالی می کرد. مثل بعضی از صوفی ها که می گویند شیخ ما می تواند فردا را پیش بینی کند یا مریض شفا بدهد و لذا بالاتر از امام خمینی «رضوان الله علیه» است. باید متوجه باشند چه کسی به حکم جامعیت اسماء، به خدا نزدیک تر و در سیره و سنت به پیغمبر شبیه تر می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در عین آن که اهل شب زنده داری اند، اهل شمشیر و مبارزه با ظلم نیز می باشند. اگر پیامبران فقط بالای منبرها مسئله گفته بودند که این همه آزار و اذیت نمی شدند. هم مسئله گفتند، هم شمشیر کشیدند. شیطان مغرور شد که چون توانایی هایی در حد ملائکه دارد پس چیزی کم ندارد تا به آدم سجده کند. ملائکه مسئول رزق و حیات و مرگ انسان ها می باشند، شیطان دید حالا که از این نوع کارها می تواند انجام دهد چرا به آدم سجده کند؟ مثل بعضی از این صوفی ها که کم و زیاد از این توانایی ها دارند. مردم ساده حالا هم که می خواهند متدین بشوند می روند به دنبال صوفی هایی که در خط شیطان هستند. عموم فرقه های صوفیه، فقه را که انسان را به جامعیت می رساند و به قرب «الله» نایل می کند، قبول ندارند. هر چند ممکن است در توانایی های یک بُعدی کارهای چشم گیری انجام دهند.

فراموش نکنید که خدا عبارت است از «الله» که جامع همه ی کمالات است و کمال مطلق اوست و هر کس به اندازه ای که به الله نزدیک است از کمال انسانی برخوردار می باشد. بنابراین نقش شیطان در اغفال انسان ها از صراط مستقیم که قرآن بر آن تأکید دارد، چیز ساده ای نیست. قرآن با طرح مسئله ی شیطان می خواهد روشن کند می شود کسی در ارتباط با

اسمی از اسماء الهی جلو رفته باشد و از خود توانایی هایی نیز نشان دهد ولی در مسیر شیطان باشد. حتی بعضی از مفسرین برای سامری چنین توانایی قائل اند که جای پای حضرت جبرائیل علیه السلام را می شناخته و تأثیر آن بر خاک را می دانسته و لذا آن خاک را برمی دارد و در غیاب حضرت موسی علیه السلام با زینت های قوم بنی اسرائیل ترکیب می کند و گوساله ای می سازد که خوار می کرده، قرآن تعبیر می کند «عِجَالًا جَسَدًا لَهُ نُورٌ» (۱) گوساله ای که در عین جسد بودن، خوار می کشید. مردم عادی هم دنبال سامری رفتند. این مثل همین حالا است که بعضی از مردم می روند به دنبال کسانی که کار فوق العاده انجام می دهند. نور حضرت موسی علیه السلام و یا نور جامع محمدی صلی الله علیه و آله کجا و این حرکات شیطانی کجا! از این نکته، ساده نگذیرید که حضرت می فرمایند: ملائکه - با آن همه عظمت - «لِخُدَامِنَا وَ خُدَامِ مُحِبِّينَا» در خدمت ما و در خدمت دوستداران ما هستند. چون مقام اهل البیت علیهم السلام مقام جامعیت اسماء است و محبین ائمه نیز به آن مقام نظر دارند و دل به آن سپرده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «يَا عَلِيُّ! الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا» ای علی! ملائکه ای که عرش و اطراف آن را حمل می کنند، به حمد پروردگارشان تسبیح می کنند و برای آن هایی که به ولایت ما ایمان دارند استغفار می نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نظرها را متوجه نقش ملائکه ی عرش می نمایند که در ناب ترین درجات توحید قرار دارند و در

ص: ۹۷

مقام اسماء «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» هستند و استغفار آن ملائکه انسان را در پوششی از عالی ترین انوار الهی قرار می دهد تا به بالاترین درجه ی توحیدی ممکن نایل شود که شرط آن ایمان به ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و در مقامی افضل از مقام همه ی ملائکه و پیامبران قرار دارند. چون از طریق ایمان به چنین ولایتی حجاب های بین انسان و خدا مرتفع می شود. در نتیجه، ملائکه ی مُحیی جلوه می کنند و دل انسان روشن می شود که تنها خدا محیی است و ملائکه ی ممیت جلوه می کنند و دل انسان روشن می شود که مرگ جلوه ای است ربانی برای خلوت بیشتر عبد با رب. این ها همه حاصل حب اهل البیت علیهم السلام است که مظهر اسم «الله» اند و عامل نظر به حضرت «الله».

خدایا به حقیقت اولیاء الهی و ملائکه ی مقربین به ما معرفتی جهت فهم مقام نوری ائمه مان عطا بفرما.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در رابطه با مقام نبی اکرم و اهل البیت علیهم السلام بود. حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: امیرالمؤمنین علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که خداوند مخلوقی افضل از من خلق نکرده است. وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام عموماً وسیله ای بوده اند تا معارف عالیه ای از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله به بشر برسد و وقتی ایشان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله اسراری از عالم را می گشودند. بعضاً اصحاب در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت می نشستند تا علی علیه السلام بیاید، حال یا علی علیه السلام سؤال می کردند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع می کردند. از عایشه هست که عموماً هر روز ملاقاتی بین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام صورت می گرفت که ساعت ها طول می کشید. روی این اساس، این نوع روایات که پای امیرالمؤمنین علیه السلام در میان است یک ارزش فوق العاده ای دارد و تا بینش ما با این روایات

سازگاری پیدا نکند نمی توانیم امیدوار باشیم که بستر حاکمیت الهی در جامعه فراهم شده است.

جایگاه حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در روایت مورد بحث معارف بلندمرتبه ای را طرح کردند مبنی بر این که همه ی انبیاء از ملائکه ی مقرب بالاترند و آن حضرت از همه ی انبیاء بالاترند. در این روایت خبر از حقیقت خود می دهند که مقامی است فوق مقام نفس ناطقه ی آن حضرت، نفس ناطقه ای که از مادر متولد شده و با عزرائیل قبض گردیده است. از مقامی خبر می دهند که امروز هم به همان حالت در عالم موجود است. بنده و جنابعالی هر چقدر در توصیف خودمان بگوئیم از موجود ناقص محدود سخن می گوئیم. ولی نبی الله وقتی از حقیقت خود سخن می گویند از کامل ترین مخلوق در هستی سخن به میان می آورند که اصطلاحاً به آن حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله می گویند. این مسئله را نباید با خودمان قیاس کنیم که گفت:

کار

نیکان را قیاس از خود مگیر

گر

چه ماند در نبشتن شیر، شیر

حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله مقام خاصی است که توصیف موقعیت آن، توصیف یک حقیقت بزرگ است. اگر حضرت به حقیقت خود نظر بیندازند، به عالی ترین آیت الهی نظر انداخته اند ولی اگر ما به خودمان نظر کنیم به انسان محدودی نظر کرده ایم که نه آینده اش را می داند و نه به گذشته اش اعتمادی هست. هر اندازه انسان به خودش نگاه کند به سیاهی نگاه کرده است و هر اندازه به حقیقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد به

ص: ۱۰۰

عالی ترین آیت الهی که محل و مجلای اسماء حسناى خداوند است، نظر کرده است. مشکل ما در فهم این نوع روایات این است که در نظر به اهل البیت علیهم السلام، از نظر به جنبه ی حقیقت عالم هستی که یک جنبه ی حقانی است غفلت می کنیم. در صورتی که این نوع روایات موضوع وجود نوری آن ذوات مقدس را روشن می کند تا این شاء الله آرام آرام بتوانیم از آن انوار بهره بگیریم و در عالمی دیگر زندگی کنیم. مردمی که تشخیص نمی دهند حقیقتی هست فوق مخلوقات عادی، چگونه می خواهند از دیواره های تنگ عالم ماده خود را آزاد کنند؟ حقیقتی که مرز بین امکان و وجوب است و توجه به آن مقام موجب می شود تا انسان وارد معارف حقانی شود. مقام بین امکان و وجوب به این معنی است که آن مقام از یک جهت تجلی اسماء الهی است - که از شئون عالم الوهیت است - و از جهت دیگر مخلوق است و ممکن الوجود می باشد. طرح این مباحث این نتیجه را می دهد که می توان به معارف و حقایق خاصی دست پیدا کرد که ائمه ی ما علیهم السلام می خواهند معرفت به آن حقایق را در اختیار ما بگذارند تا با تأمل بر آن ها هزاران هزار دریچه ی علمی در مقابل ما گشوده شود.

وقتی حضرت می فرمایند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» می فهمیم از آنجایی که اولین مخلوق حتماً باید تجلی اسم الله باشد و اسم الله جامع جمیع اسماء الهی است، پس اولین مخلوق جز انسان کامل نمی تواند باشد. او به جهت جامعیت اسماء در ذاتش، در همه ی عوالم هستی حاضر است، آن هم با حضوری انسانی، حضوری که در جمال انسانی زمینی می تواند محبین خود را که نحوه ای اتحاد با او پیدا می کنند، از تنگنای حجاب های

عالم برهاند. وقتی الله جامع جميع اسماء است - همان اسمائی که در دعای جوشن کبیر می خوانید- خلیفه الله، مظهر و مجلای آن اسماء و جلوه ی قابل اُنس با حضرت الله می باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین رابطه می فرماید: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» (۱) هر کس مرا بنگرد خدا را نگریسته است. ملاحظه می فرمائید اگر یک نکته از موضوعات عالم معنا روشن شد پشت سر هم معارفی دیگر برای انسان ظهور می کند. وقتی انسان کامل حامل اسماء الهی به جامعیت می باشد اگر ملکی صورت کامله ی اسمی را طلب کند که حقیقت او را تشکیل می دهد، باید آن را در مقام خلیفه الله دنبال نماید و به خلیفه الله نظر کند. یعنی اگر ملکی بخواهد خودش را به صورت کامل بیابد، باید در منظر اسم جامع که حقیقت محمدیه است خود را بیابد. حضرت امام کاظم علیه السلام می فرماید: «مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مِمَّا يَهْبِطُ لَهُ إِلَّا يَدَأُ بِالْإِمَامِ» (۲) هیچ ملکی نیست که بخواهد هبوط کند و تجلی نماید مگر این که باید از امام شروع کند. مثلاً اگر ملکی که حقیقت او اسم علیم است بخواهد موجود شود و تجلی نماید باید آن نور را از امام بگیرد و از امام شروع کند، چون از اسم جامع الله، جز اسمی جامع که همان نور انسان کامل است جلوه نمی کند و پس از نزول و شروع سیر وحدت به سوی کثرت، امکان ظهور اسماء متکثره در جمال ملائکه فراهم می شود که قرآن در آن رابطه می فرماید: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ» (۳) خداوند

ص: ۱۰۲

۱- شرح فصوص، ابن ترکه، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۶، ۳۵۷.

۳- سوره ی نحل، آیه ی ۲.

ملائکه را به وسیله ی روح نازل کرد. از طرفی با توجه به آیه ی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) حقیقت انسان همان روح است که چون آن روح نازل شود روح افراد معمولی را تشکیل می دهد. (۲) نتیجه این که هر ملکی و هر انسانی حقیقت خود را از مقام حقیقت انسان یا امام می گیرد منتها یکی به جامعیت و دیگری به محدودیت در اسم خاص. مثل قوای نفس که از نفس تجلی می کنند، ملائکه از امام و پیامبر علیهم السلام تجلی می نمایند، به این معنی که جبرائیل به نور محمدی صلی الله علیه و آله جبرائیل می شود و در موقع وَحی بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله از مقام جامعیت اسماء الهی در موطن انسان کامل، به نور اسم علیم، بر نفس ناطقه ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله تجلی می کند و رابطه ی نوری بین حقیقت محمدی و نور جبرائیل و نفس ناطقه ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله برقرار می شود. دقت کنید و ببینید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یا امیرالمؤمنین علیه السلام در چه فضایی زندگی می کردند و از چه منظری همدیگر را می دیدند و با هم سخن می گفتند. چه صفایی در آن عالم برقرار است و چقدر خوب زندگی می کردند. زندگی مگر چیست؟ زندگی این است که بفهمیم فرش چه قیمت است و پرتقال چند است یا زندگی عبارت است از سیر کردن از بُعد روحی به عالم نور، تا آن جا که ملائکه در خدمت انسان در آیند و پنجره های نور را بر قلب انسان بگشایند؟

ص: ۱۰۳

۱- سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۲- برای توضیح بیشتر در این مورد که چگونه حقیقت انسان همان روح است به بحث «وسعت روح انسان» از کتاب «ده نکته از معرفت نفس» صفحه ی ۵۶، از همین مؤلف رجوع فرمایید.

بنده امیدوارم با بحث هایی که در جلسه ی قبل شد توانسته باشم روشن کنم مُحب اهل البیت علیهم السلام که نظرش به اسم جامع الله در جمال محمدی صلی الله علیه و آله است، در کجا زندگی می کند و چرا ملائکه در خدمت چنین کسی هستند و چرا حاملان عرش برای ایمان آوردندگان به ولایت اهل البیت علیهم السلام استغفار می کنند و حجابِ بین او و اسماء الهی را رفع می نمایند تا بتواند به عالی ترین شکل با خداوند مأنوس گردد؟ خدا به حق خود اهل البیت علیهم السلام نصیب ما بکند که فرشته ای بالی تکان بدهد تا در اثر آن، نور کبریایی حضرت رب العالمین بر قلب ما تجلی کند.

ایمان به ولایت انسان کامل، انسان را وارد دنیایی از شور و شَعفِ بندگی می کند. آری ایمان به خدا، جای خودش ولی ایمان به ولایت ائمه علیهم السلام زندگی را سراسر خدایی می کند و انسان هایی وارد زندگی ما می شوند که به نور اسم اعظم در تمام زوایای عالم وجود به صورت کامل و تمام حاضرند و در آن صورت تشریح مطابق تکوین می گردد. به ما گفته اند وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه ظهور کنند: «الحجر و الشجر یقول: یا مؤمن تحتی کافر اقتله».(۱)

سنگ و درخت می گویند: ای مؤمن در زیر من کافری پنهان شده او را به قتل برسان. متأسفانه به جایگاه این نوع روایات خوب فکر نمی کنیم تا روشن شود که وقتی ولی الله ظهور کنند و حاکم شوند عالم تکوین در مسیر تشریح قرار می گیرد. حضرت می فرمایند اگر به چنین ولایتی ایمان داشته باشید و قلب شما آن را تصدیق کند ملائکه ی حامل عرش برای شما استغفار می کنند و حجاب های بین شما و حضرت الله

ص: ۱۰۴

برطرف می شود و از هر منظری که بنگرید به حقیقت عالم منتقل می شوید. همان طور که یک عارف متوسط با دیدن گل به نور نبی الله منتقل می شود، زیرا این گل، نور جمال خداوند را گرفته است و از طریق زیبایی های خود جمال خدا را نشان می دهد. کاری که قلب مبارک نبی الله صلی الله علیه و آله با گرفتن وحی و رساندن آن به خلق، انجام می دهد. گل، شریعت نمی آورد ولی نبی الله است و حکایت از سنت نبوت دارد، چون خودی ندارد جز نمایش اسم جمال و اسم لطیف حضرت ربّ. وقتی حجاب های بین انسان و خداوند مرتفع شد، گل چیزی نخواهد بود جز نمایش زیبایی های عالم معنا و این با استغفار ملکوتیان برای انسان محقق می شود. اگر انسان یک قدم بیشتر جلو برود منتقل می شود به این که هر چه در این عالم هست مظهر اسم «الله» است، از آن طرف اهل البیت علیهم السلام مظهر جامع اسماء الهی یعنی مظهر «الله» هستند و لذا می توان با دیدن هر آیتی از آیات الهی که در عالم هست به علی علیه السلام منتقل شد. در این فضا است که می بینید عالم به نور انسان های کامل ظهور دارد و در این رابطه وقتی به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام می روید در آن فضای روحانی که به زیارت حضرت نایل شده اید عرضه می دارید: «وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْأَرْضُ ثِمَارَهَا وَبِكُمْ تُنَزِّلُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَرِزْقَهَا» (۱) به نور شما زمین، درخت ها و میوه های خود را می رویاند و به نور شما آسمان قطره ها و رزقش را نازل می کند. چون می بینید که چنین است این طور می گوئید.

ص: ۱۰۵

۱- مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه ی امام حسین علیه السلام، زیارت اول.

پس می توان با نظر به میوه ها و درختان منتقل به علت اصلی آن ها یعنی ائمه ی اطهار علیهم السلام شد.

برتری مجبین ائمه علیهم السلام از ملائکه

با توجه به نکات فوق باید در این مورد عمیقاً فکر کرد، چرا حضرت باب این مسئله را باز می کنند که حاملان عرش برای ایمان آورندگان به ولایت ما استغفار می کنند؟ می خواهند ما را به میهمانی کدام عالم ببرند و استغفار ملائکه تا کجاها انسان را جلو می برد؟ ایمان به ولایت امامان معصوم و این همه نتیجه! نمی دانم آن ایمان مهم تر است یا این نتیجه؟ حضرت در واقع دارند خبر می دهند، ملائکه خادم هر کسی هستند که نظر به اسم جامع الهی دارد. چون هر مرتبه ای از مراتب اسم جامع در عین شدت و ضعف - حتی مرتبه ی نازله ولی جامع - نسبت به اسمی از اسماء الهی هرچند در مرتبه ی بالاتری قرار داشته باشد، مقدم است. همین طور که نور سبز شدید مرتبه اش از نور بی رنگ نازله کم تر است. زیرا نور بی رنگ، هر اندازه هم که نازل باشد جامع است و همه ی رنگ ها را دارد ولی نور سبز هر اندازه هم که شدید باشد، یک نور است با یک بُعد. در عالم هستی هم قاعده از همین قرار است، انسانی که محبّ انسان های کامل باشد و یک نحوه اتحاد قلبی با آن ها داشته باشد، براساس اتحاد محبّ با محبوب، در مقام جامعیت اسماء قرار دارد هرچند در مرتبه ی نازله ی آن باشد. این انسان نسبت به ملائکه که حامل اسمی از اسماء الهی هستند در مرتبه ی بالاتری است و ملائکه جهت تغذیه ی نوری خود در خدمت چنین

انسانی هستند. بر اساس چنین قاعده ای است که بنده مکرراً عرض کرده ام مقام حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در این عالم حتماً از ملائکه بالاتر است، با این که عرفای عزیزی هستند که به آنها ارادت داریم ولی هیچ وقت به دلیل جامعیت حضرت امام «رضوان الله علیه»، با حضرت امام «رضوان الله علیه» مقایسه شان نمی کنیم. زیرا در حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» آن جامعیت خاص ظاهر شد و لذا قرب ایشان به خدا در عالم هستی از آن عارفی که روی سر یک سرطانی دست می گذارد و شفا می یابد، بالاتر است. چون آن عارف در عین آن که نظر به انسان کامل دارد و از آن جهت مظهر اسم شافی شده، اما حضرت امام «رضوان الله علیه» در عین این که نظر به انسان کامل دارد، در عمل هم مظهر اسم جامعی شده که به نور آن اسم، اسلام با تمام ابعادش در صحنه آمد. ملائکه خادم کسانی اند که به ولایت اهل البیت علیهم السلام ایمان دارند و نظر خود را به مظاهر مقام جامعیت اسماء الهی انداخته اند و در این راستا هر اندازه این نزدیکی بیشتر باشد انسان به کمال بیشتری نایل می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «يَا عَلِيُّ! لَوْلَا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَأَحْوَاءُ وَ لَأَلْجِنَّهُ وَ لَأَلْتَارُ وَ لَأَلْسَمَاءُ وَ لَأَلْأَرْضُ فَكَيْفَ لَأَنْكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا» ای علی! اگر ما نبودیم نه آدم و حواء خلق می شد و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین. چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت پروردگارانمان از آن ها پیشروتر هستیم. چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام یک نورند با دو تجلی، براساس «الْمُؤْمِنُ مِرْأَتُ الْمُؤْمِنِ» که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مرآت امیرالمؤمنین علیه السلام

خود را می بینند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مرآت محمدی صلی الله علیه و آله به تماشای حقیقت خود مشغول اند و همدیگر را به هم نشان می دهند، لذا می فرمایند اگر ما نبودیم عالم خلق نمی شد. دلیل آن هم مشخص است زیرا همه ی عالم مظهر اسماء الهی اند و با توجه به این که مقام انسان کامل مقام «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است و مقامی است که اسماء الهی به صورت جامع در آن مقام تجلی کرده، پس وجود و حقیقت همه ی عالم به مقام انسان کامل برمی گردد. کافی است ما متوجه ی رابطه ی وجودی خدا با صادره ی اول و رابطه ی وجودی صادره ی اول با سایر مخلوقات باشیم تا معنی این را که می گوئیم اگر ائمه علیهم السلام به عنوان واسطه های فیض نبودند، هیچ مخلوقی در عالم به وجود نمی آمد، درست بفهمیم. در چنین توجهی است که می فهمیم چرا عرش منشأ خلقت کرسی است و تصور درستی از این موضوع پیدا خواهیم کرد. مشکل وقتی پیدا می شود که به انسان کامل و عرش و کرسی به عنوان ماهیات بنگریم و نه به عنوان حقایق وجودی. معلوم است که ماهیت به خودی خود هیچ نحوه تجلی ندارد تا منشأ وجود شود. عرش و کرسی مثل اشیائی که در اطراف خود می بینید نیستند، بلکه نورند. شبیه رابطه ی نفس ناطقه ی شما و صورت هایی است که در ذهن خود ایجاد می کنید. این رابطه، رابطه ای است وجودی. با توجه به این امر است که وقتی وجود کرسی تجلی کند ارض می شود. با این دید ملاحظه کنید رابطه ی مقام «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» با بقیه ی موجودات چه رابطه ای است و چرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرمایند: اگر ما نبودیم نه آدم و حوا بود و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین. حضرت سعی می کنند اندیشه ی

بشر را متوجه حقیقت چنین فرهنگی بنمایند. در ادامه در اثبات سخن خود می فرمایند: «فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ» چطور ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت و تسبیح و تهلیل و تقدیس پروردگاران از آن ها سبقت داشته ایم؟ عنایت داشته باشید که هیچ ملکی به خودی خود نمی تواند حضرت «الله» را بشناسد چون ملک خالق خود را می شناسد و حضرت «الله» مستقیماً خالق او نیست. ملکی که مظهر اسم حی است اگر بخواهد خالق خود را بشناسد اسم حی را می شناسد. اسم حی اسمی از اسماء حضرت الله است. ملکی که مظهر اسم رزاق است اگر با نظر به خودش بخواهد خدا را بشناسد اسم رزاق را می شناسد که اسمی از اسماء حضرت «الله» است. از آن جایی که هر کس خدا را در آن حد که او را خلق کرده می شناسد، حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: مورچه ی کوچک چنان گمان می کند که خداوند دو شاخک دارد. (۱)

چون همان قدر که هست خدا را می یابد. مگر این که خدا را به نور انسان کامل ببیند که ملائکه چنین هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: ما در معرفت به خدا از ملائکه جلوتر بودیم. یعنی در مقام قرب، بی واسطه با نور «الله» مرتبط بودیم و به اعتبار آن که وجود ما تجلی نور کامل خداوند است با شناخت خود، خدا را با تمام اسماء اش می شناسیم. سر این که می فرمایند چون ما در شناخت خدا از ملائکه جلوتر بودیم پس ما برتریم، بسیار مهم است چون در عالم معنا

ص: ۱۰۹

۱- قال الباقر عليه السلام: «لَعَلَّ النَّمْلُ الصِّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ زَبَانِيَتَيْنِ». (مهجته البيضاء ج ۱، ص ۲۱۹)

جلوتربودن، جلوتربودنِ وجودی و تکوینی است نه اعتباری. لذا در تقدم معرفت به رب یک نحوه قرب وجودی مطرح است، به همان معنایی که حضرت حق با تجلی همه ی اسماءش انسان کامل یا صادره ی اول را می آفریند. و از طرفی طبق قاعده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^(۱) هر کس خود را شناخت پروردگار خود را می شناسد. تأکیدی که با «قَدْ» کرده اند می رساند که هیچ راه دیگری نیست. پس کسی که انسان کامل است و به صورت بالفعل جامع همه ی اسماء الهی است، اگر خود را بشناسد، جامع اسماء الهی یعنی الله را می شناسد. سبقت در شناخت خدا به این معنی است که در درجه و رتبه ی وجودی بالاتری هستند و با اسم جامع الهی مرتبط می باشند. با چنین معرفتی او را تسبیح و تقدیس می کنند.

تسبیح مطلق خداوند و توجه به این که او در مقام کمال مطلق و بی نقصی کامل است، مخصوص انسان های کامل است. آن که خدا را فقط حی می داند نمی تواند بفهمد خداوند هیچ نقصی ندارد. چون او را قادر نمی داند. تسبیح خداوند یعنی خدا در بی نقصی محض ملاحظه شود و کسی که خدا را در کمال مطلق دیده باشد از عهده ی چنین تسبیحی برمی آید و آن جز انسان کامل نیست. و نیز انسان کامل است که با نظر به کمال مطلق بودن خداوند او را در یگانگی محض مشاهده می کند و با ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، آن را می نمایاند. چون رابطه ی مستقیمی است بین وحدت و کمال، هر جا پای وحدت است پای کمال است و هر جا پای

ص: ۱۱۰

کثرت است پای نقص در میان است و لذا آن کس که خدا را با همه ی اسماء و به صورت جامع دید، خدا را در کمال وحدانی اش می یابد و حقّ تهلیل را اداء می کند و متوجه است فقط حق در صحنه است. کسانی از عهده ی چنین کاری برمی آیند که تمام وجود آن ها تجلی اسماء الهی باشد. من و شما چگونه می توانیم چنین کاری را انجام دهیم با این همه نقص و این که خودمان را با نقص همامان پذیرفته ایم؟ چطور انسان می تواند فقط اسماء الهی را بنگرد مگر آن کسی که در مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است. حضرت در ادامه فرمودند: ما در تقدیس خداوند از ملائکه سبقت گرفته ایم و در درجه ی وجودی برتری او را تقدیس می کنیم. و همه ی پاکی ها و کمالات را به خدا نسبت می دهیم.

در ادامه می فرمایند: «لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا» زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق کرد روح های ما بود. و مسلم آن که از جهت خلقت مقدم از همه ی مخلوقات باشد از نظر رتبه و معرفت نیز مقدم است و به همان اندازه و به تبع آن در معرفت و در تسبیح و تهلیل و تقدیس مقدم می باشد و بر همین اساس می فرمایند: «فَأَنطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ» پس ما را به توحید و تحمید خود گویا کرد تا توحید و تحمید او را ظاهر کنیم. آن کس که جانش مقام تجلی اسم جامع الهی است، همین که به خود نظر کند به خدا نظر کرده - چون واسطه ای بین او و خدا نیست - و نظر به خودش همان ارتباط با حق است. و لذا در منظر او غیر حق در صحنه نیست. از یک طرف همین که نظرش به خودش است - به عنوان مظهر جامع اسماء الهی - نظرش به حق است، از طرف دیگر به

عالمی نظر دارد که مظهر اسماء الهی است و هیچ دوگانگی بین خدا و مخلوقات نیست و این از یک جهت اوج توحید است و اوج تحمید است چرا که حق همان کمال مطلق است و جز کمال مطلق در صحنه نیست، همان توحید دعای سحر که به خدا می گویند: «وَكُلُّ كَمَالِكَ كَامِلٌ» همه ی کمالات تو همان کمال مطلق است. انسان کامل، گویا و ناطق به توحید است چون جز حق در صحنه نمی یابد و نیز گویا و ناطق به تحمید است چون هر چه می یابد کمال است و همه ی کمالات در منظر او به حق منسوب می باشند.

ائمه علیهم السلام و تعلیم ملائکه

می فرمایند: «تَمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمُوا أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقَ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا» سپس خداوند ملائکه را خلق کرد و چون ملائکه روح های ما را به عنوان نوری واحد، مشاهده کردند امر ما را بزرگ شمردند. پس ما خدا را تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند ما مخلوق خدائیم و او از صفات ما منزّه است، سپس ملائکه به کمک تسبیح ما خدا را تسبیح کردند.

وقتی ملائکه به روح ائمه علیهم السلام نظر کردند همه ی عظمت و یگانگی را در آن ها یافتند و گمان کردند آن مقام، مقام وحدانی خداوند است و خواستند آن ها را خدا بگیرند که آن ها شروع می کنند به تسبیح خداوند تا ملائکه بفهمند توحید خالق هستی بالاتر از توحید نور اهل البیت علیهم السلام است.

و ائمه عليهم السلام نیز نظر به آن بیکرانه ی مطلق دارند و اگر آن ها همه ی کمالات الهی را دارند به مخلوقیت دارند. «وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا» و خداوند از صفت مخلوقیت آن ها منزّه است. و ملائکه به تعلیم اهل البیت عليهم السلام و از منظر آن ها خدا را تسبیح کردند تا به واقع «الله» را تسبیح کرده باشند و این نکته ی مهمی است که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا» پس ملائکه به تسبیح ما خدا را تسبیح کردند.

این ها معارفی است که اگر انسان ها وارد آن شوند می توانند احوالات خود را تفسیر کنند که در چه موقعیتی هستند. این که عرفای بزرگ واقعاً در راستای اُنس با حقایق وجود، نتایج فوق العاده ای می گیرند به جهت این است که متوجه چنین عوالمی بودند و راحت به سوی آن عوالم نظر و سیر می کردند و با آن دل زلالشان می فهمیدند که ملائکه در خدمتشان اند و می توان امور را از طریق آن ها جلو برد. آن ها با وزش بال ملائکه در سیر آفاقی و انفسی قرار می گیرند، راز کار این جا است.

خداوند به حقیقت اولیاء و اصفیاء ما را از معارف عالیه ای که موجب سعادت دنیا و آخرت مان می شود محروم نگرداند.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در رابطه با مقام نبی اکرم و اهل البیت علیهم السلام بود. امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: مقام شما بالاتر است یا مقام ملائکه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با توجه به آمادگی مخاطبی چون علی علیه السلام فرصت را غنیمت شمردند و بابی از معارف عالیه ی غیبی را باز کردند. ما نیز به امید آن که باب طرح آن معارف باز شود سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به میان آوردیم و گرنه فرصت زیادی نیاز هست تا به تک تک فرازهای این روایت بپردازیم. واقعاً معارف عالیه ی پیامبر و ائمه علیهم السلام به گونه ای است که اگر هزار سال فرصت طرح آن ها هم فراهم شود باز مطلب به انتها نمی رسد. حوصله ی مردم نسبت به این موضوعات کم شده و اگر روحانیون ما بخواهند این نوع موضوعات را طرح کنند مردم دل نمی دهند در حالی که آرام آرام باید مردم متوجه شوند بالأخره امامان ما این معارف را برای شیعیان طرح کردند و امام رضا علیه السلام به قصد تعالی شیعیانشان این روایت را

به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله طرح می کنند. یقین بدانید طرح این موضوعات در دنیای مدرن که ظلمات بی ارتباطی با عالم غیب همه را آزار می دهد، بسیار نجات بخش است و بشر می فهمد مشکل اش در کجا است. امروزه مردم دنیا آنچنان از حرف های سطحی و پوچ خسته شده اند که اگر بدانند چنین معارفی در شیعه مطرح است به دنبال کسب آن حاضرند هر زحمتی را به جان بخرند. همین طور که در مورد مهدویت وقتی می فهمند ما معتقد به وجود انسان زنده ای هستیم که ولی خدا است، ذهن های خود را متوجه شنیدن حرف های تشیع می کنند، چون متوجه اند با چنین عقیده ای است که می توان به مکتبی دست یافت که به آینده نظر دارد، مکتبی که امامش حی و حاضر است و در افق آینده ی جهان نقش آفرینی اساسی خواهد کرد. با توجه به چنین اندوخته ای است که پرفسور کرین به ایران می آید. جالب است که همه ی کارهای خود را رها می کند و سراغ یک عالم بزرگ شیعه یعنی علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» می رود. با این که پرفسور کرین یک شخصیت جهانی است ولی می فهمد علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» از چه فرهنگ و سنتی سخن می گوید.

به دلیل معارف بلندی که در متون دینی ما هست، باید افقی را که ائمه علیهم السلام در مقابل شیعیان شان باز کرده اند با حوصله دنبال کرد. ما در این جا فقط طرح موضوع می کنیم چون معتقدیم این کار مقدمه می شود تا خود موضوع دنبال شود و در نتیجه با دریایی از معارف عالی الهی روبه رو شویم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: انبیاء از ملائکه افضل اند، و من از همه ی انبیاء افضل می باشم و بعد از من ای علی! تو و ائمه ی بعد از تو از همه افضل اید و نه تنها ملائکه خدام ما هستند بلکه خدام مُحبین ما می باشند و ملائکه ی حامل عرش برای کسانی که مؤمن به ولایت ما می باشند استغفار می کنند. جایگاه این سخنان به لطف الهی تا حدی تبیین شد و عزیزان متوجه شدند این سخنان غلو نیست، یک معرفت بزرگ است. سپس فرمودند نه تنها قضیه از این قرار است، بلکه وجود ما اهل البیت علیهم السلام موجب وجود آدم و حوا و بهشت و جهنم و ارض و سماء شد، که از زوایای مختلف باید در موردش بحث شود. ما تنها از علت موجدِ اش بحث کردیم و جا دارد به عنوان علت غایی نیز مورد بحث قرار گیرد.

عرض شد از آن جهت که مقام ائمه علیهم السلام صادره ی اول است تمام عالم به واسطه ی وجود نورانی آن ها محقق می شود. ولی از جهت آن که غایت خلقت، ظهور اسماء الهی به صورت کامل و جامع است، ائمه علیهم السلام به عنوان آینه ی تمام نمای اسماء الهی، غایت خلقت همه ی هستی می باشند. مثل این که باغبان باغ را برای ظهور میوه پدید می آورد. در همین رابطه جهت عالم به سوی ظهور نهایی ترین شکل بروز انوار الهی یعنی ظهور ائمه علیهم السلام می باشد و از این جهت که ائمه علیهم السلام غایت خلقت اند، منشأ همه ی

موجودات اند و حدیث مشهور «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَا عَرَفَ»^(۱) متوجه این بُعد از خلقت است.

برکات عقل پرورش یافته

در آن جا که فرمودند ملائکه هم به تسبیح ما تسبیح می گویند، موضوع سبقت ذات خود را در معرفت به پروردگار و سبقت در تسبیح و تهلیل و تقدیس را به میان آوردند و فرمودند خداوند اولین چیزی که خلق کرد ارواح ما بود، پس به توحید و به تحمیدش گویایمان نمود، به همان معنی که در جلسه ی قبل عرض شد. سعی بفرمائید موضوع را از آن پائین تر نیاورید و با همان نگاهی که عرض شد آن ها را یک حقیقت نوری که مظهر جامعیت اسماء الهی هستند در نظر بگیرید. باید مواظب بود آن ها را از آن مقام پائین تر نیاورد، حالا هرچه بالاتر ببریم درست تر می بینیم. همان نکته ای که حضرت فرمودند «نَزَلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ»^(۲) ما را از پروردگار بودن پائین بیاورید سپس هر کمالی در رابطه با ما بگوئید درست گفته اید. اگر ائمه علیهم السلام را پایین تر از مظاهر جامع اسماء الهی بنگرید، آن ها را ندیده اید و هرگز از این روایت چیزی نمی فهمید. اگر فکر کنید یک آدمی یک گوشه ای نشسته و در عین حال اولین مخلوقی است که خدا خلق کرده و به توحید و تحمید خودش گویایش کرده، متوجه ی باطن و حقیقت ناب مقام اهل البیت علیهم السلام نشده اید. واقعاً نمی دانم در آن

ص: ۱۱۸

۱- درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح، ص ۳۳.

صورت چطور خودتان را در رابطه با این نوع روایات قانع می کنید. دل باید برای فهم این روایات شعور خود را رشد دهد، برای فهم چنین موضوعاتی نباید خود را احمق کنیم. وقتی می گوئیم ائمه علیهم السلام واسطه ی رزق اند باید تأمل کرد این ها در چه مقامی هستند که واسطه ی رزق می باشند. اگر مسئله را درست دنبال کنید متوجه ی مقامی می شوید که تمام ملائکه در قبضه ی آن ها می باشند در آن صورت متوجه موضوعات علمی و معرفتی و معنوی می شویم. اما اگر تصور کنیم همین شخص امام با این لباس و عصا و قبا، واسطه ی رزق اند، باید به عقل خود شک کنیم که چطور پذیرفته ایم کسی که خودش در یک گوشه از این عالم قرار دارد، نان می خورد و می خوابد، واسطه ی رزق عالم هستی باشد؟ متوجه نیستیم شخص امام، ظهور یک حقیقت نوری است که اولین مخلوق است و به اعتبار آن حقیقت، واسطه ی فیض است. ظاهر امام را می گیریم بعد احساس می کنیم روایات با عقلمان نمی سازد و بعد نتیجه می گیریم برای پذیرش روایات باید عقل تعطیل شود. در حالی که اگر عقل خود را تعطیل کنیم به یک کلمه از حقیقت دین هم دست نمی یابیم و آنچه را با تعطیلی عقل به دست آورده ایم هیچ ربطی به دین ندارد.

اگر به کمک نور روایات عقلمان را رشد بدهیم می توانیم به پرتوی از نور اسلام نائل شویم. چون عقل باید جلو برود تا به دین و دینداری نزدیک بشود. چطور انسان موضوعی را قبول می کند در حالی که عقل او آن را تصدیق نکرده است؟ برای قبول این نوع روایات نه تنها نباید عقل را تعطیل کرد بلکه باید آن را پرورش داد تا سیر کند. این نوع روایات نه تنها

ضد عقل نیستند بلکه ائمه علیهم السلام با احترام به عقل انسان ها، آن ها را متوجه حقایق بالاتر از آن چیزهایی می کنند که عقل ابتدا در منظر خود نمی یافت. این که حافظ می گوید:

عاقلان

نقطه ی پرگار وجودند ولی

عشق

داند که در این دایره سرگردانند

نمی خواهد عقل را نفی کند، می گوید چطور وقتی پرگار می خواهد بچرخد باید پایه ی آن محکم باشد، عاقلان این اندازه محکم اند و عقل موجب استحکام فرد و جامعه است اما چیزهای بالا-تری هم هست که اگر انسان به آن جا نظر نکند سرگردان می ماند و از ارتباط با موضوعات متعالی محروم می گردد. حافظ چون بالا-تر از عقل را می شناسد به عقل هم احترام می گذارد. بعضی ها فکر می کنند وقتی بخواهند خیلی بالا- بروند و منکشف به حقایق بشوند باید عقل را زیر پا بگذارند. در حالی که حریم عقل را باید در جای خود نگه داشت و به کمک آن فهمید منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که فرمودند توحید و تحمید ملائکه به وسیله ی توحید و تحمید ما است، به چه معنی است.

اهل البیت علیهم السلام و تعلیم توحید به ملائکه

در ادامه فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عِبِيدٌ وَ لَسِيْنَا بِإِلَهِهِ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ملائکه در عالم قدس متوجه عظمت ما شدند، ما تهلیل کردیم تا ملائکه بدانند که خدایی جز خدای یگانه نیست و ما بند گانیم و نه خدایی

ص: ۱۲۰

که واجب باشد همراه او و یا مادون او پرستش شویم. پس ملائکه نیز «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتند.

می فرمایند: چون ملائکه عظمت شأن ما را مشاهده کردند که چگونه در مقام یگانگی و شکوه هستیم، گمان کردند توحید حقیقی همین است، چون یک نوع وحدت و یگانگی و انسجامی در مقام واسطه ی فیض بودن هست که زمین و آسمان را به هم پیوند داده است. ملائکه از این زاویه به نور ائمه علیهم السلام نگاه کردند، ائمه علیهم السلام متوجه شدند ممکن است ملائکه گمان کنند آن ها خدا هستند. آقای یعقوبی قائمی نویسنده ی کتاب سفینه‌الصادقین می گویند اولین بار که با مرحوم قاضی طباطبایی «رضوان الله تعالی» روبه رو شدم یک لحظه گفتم نکند این خود خدا است. شکوه مرحوم قاضی طوری ایشان را می گیرد که چنین تصور می کند، بعد به خودش می گوید این که نمی شود، بعد پیش خود می گوید پس پیغمبر است، به خود می گوید پیغمبر که رحلت کرده، می گوید گفتم پس امام است. تا بالأخره خودش خود را متذکر می کند که مقام روحانی و شکوه مرحوم قاضی چنین اقتضائاتی را برای او پیش آورده است. ملائکه شکوهی در نور اهل البیت علیهم السلام دیدند که گمان می رفت تصور کنند آن ها خدا هستند و منشأ قدرت و تأثیرند. آقای فخرالدین حجازی «رحمه الله علیه» وقتی جهت ملاقات امام خمینی «رضوان الله علیه» به پاریس می روند در محضر امام، خیلی سر و ساده همان دم در می نشینند. حضرت امام ایشان را می شناسند و می فرمایند: تشریف بیاورید بالا. شکوه امام موجب می شود ایشان دست و پایش را گم کند. آقایان می گفتند تا خواست برود پهلوی امام چند بار نزدیک بود

زمین بخورد. فخرالدینی که چون شیری شجاع در مقابل نظام شاهنشاهی قد عَلَم کرده بود در مقابل شکوه امام خود را هیچ می بیند. این شکوه یک نحوه ظهور «توحید» و نفی غیر است. شما هم اگر موحد شدید، با تمام عالم یگانه می شوید و شکوه خاص پیدا می کنید.

نظر به توحید از طریق ائمه علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: ملائکه چون عظمت و شکوه و شأن ما را مشاهده کردند، متوجه توحید آن مقام شدند و لذا شروع کردیم «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن. برای این که به ملائکه بگویند مقام بالاتری هم هست و آن توحید اصلی است تا یگانگی و شکوه مطلق را در توحید اصلی ببینند. شکوه آن جمع یگانه ی جامع نورانی، آنچنان چشم نورانی ملائکه را گرفت که ائمه علیهم السلام دیدند ملائکه ممکن است تصور کنند حقیقت یگانه ی هستی آن ها هستند، لذا ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتند: «لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا ملائکه بدانند آن یگانه ی مطلق «الله» است. در این جا این نکته پیش می آید که معلوم است یگانگی خاصی در نور محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله پیدا است که ملائکه تصور می کنند توحید حقیقی آن نور است. این می رساند که می توان یگانگی پروردگار عالم را در منظر اهل البیت علیهم السلام رؤیت کرد با این خصوصیت که آن ها ما را به یگانگی مطلق راهنمایی می کنند و این ملائک حقانیت اهل البیت علیهم السلام است.

اگر فرهنگ مذهبی اقوام را مطالعه بفرمائید از سرخ پوستان بگیرید تا هندی ها به خوبی می توان فهمید این دین ها تحریف شده اند چون از

توحید منحرف گشته اند که نمونه ی ساده اش دین زردشت و موضوع رقابت تکوینی اهریمن و اهورامزدا است. این ها چون نتوانستند یگانگی حضرت حق را بفهمند اهریمنی را کنار خدا قرار دادند، در حالی که مگر یگانگی حق در کنار خود اجازه ی وجود به غیر می دهد؟ این غیر از آن است که خداوند به شیطان اذن می دهد و می فرماید: «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» (۱) تو فعلاً از فرصت داده شدگان باش. اما نه این که یک خدا داشته باشیم و یک شیطان مقابل خدا. ما فقط یک خدا داریم با مظاهر مختلف، حتی شیطان به اعتبار اسم مُضِلّ، یکی از مظاهر اسماء الهی است تا اگر کسی شایسته ی قرب نبود، خداوند او را از طریق شیطان از خود دور کند و این یکی از سنن الهی است تا آن کس را که شایسته ی قرب نیست، از سایه ی لطف خود براند، همان طور که به شیطان فرمود: «فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» (۲)

از آن مقام خارج شو زیرا تو رانده شده ای. حال اگر خداوند بخواهد کسی را از آستانه ی رحمت خود دور کند با اسم مضل که در ذیل اسم جلال است، دور می کند، همان طور که با اسم جمال، بندگان را به رحمت خود نزدیک می نماید. همه در معرض اسم جمال و جلال الهی هستند. با تجلی اسم جلال، خوف ایجاد می شود و با تجلی اسم جمال، رجاء. اگر کسی انسان مؤمنی باشد با تجلی اسم جلال او را متوجه می کنند که شایسته ی قرب الهی نشده است ولی او را رها نمی کنند تا شیطان او را از رحمت خدا مأیوس کند بلکه اسم جمال بر قلب او تجلی می کند تا

ص: ۱۲۳

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵.

۲- سوره ی حجر، آیه ی ۳۴.

امیدوار شود لذا است که گفته می شود قلب انسان در بین دو انگشت جمال و جلال الهی قرار دارد. (۱)

تا نه مأیوس شود و نه مغرور. یکی از جلوات اسم جلال برای غیر مؤمن اسم مُضِل است با مظهریت شیطان. چون ما معتقدیم «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا» (۲) هیچ برگی فرو نمی افتد مگر با علم و آگاهی و اذن پروردگار. پس نمی شود چیزی رقیب خدا باشد. هر اندازه که ادیان از توحید منحرف شده اند به همان اندازه گرفتار تحریف گشته اند. نمونه ی دیگرش مسیحیت است که برای خدا فرزند قائل شده و لذا قرآن می فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (۳) محققاً کافر است کسی که بگوید مسیح فرزند خدا است. غافل از این که اگر هم عیسی جلوه ای از توحید دارد - که دارد- آینه ی نمایش توحید مطلق است، نه فرزندى در عرض خداوند همین طور که مسیحیان اولیه مثل آگوستینوس و متأخرینی مثل اکهارت معتقدند، به طوری که آگوستینوس می گوید: روحم را سیر دادم، به هر چه رسیدم یک نوع یگانگی در آن دیدم اما آن چیز می گفت نه! من معبود نیستم، برو جلوتر. آگوستینوس سیر توحیدی خود را می گوید و نه تثلیث را که متأسفانه مسیحیت تحریف شده بر آن اصرار دارد. باید متوجه بود نور امامان معصوم نمایش توحید خداوند است و به توحید مطلق اشاره دارد، و انسان با توحیدی که در آن ها می بیند متوجه می شود آن ها بنده ی واقعی

ص: ۱۲۴

۱- امام باقر علیه السلام: «فَإِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ» (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۸).

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۵۹.

۳- سوره ی مائده، آیه ی ۷۲.

خداوندند، به همین جهت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را با وصف «عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» می شناسید، چون یک نوع یگانگی خاص در شخصیت آن حضرت می یابید که حکایت از رسول بودن آن حضرت از طرف یگانگی مطلق می کند. تا یگانگی مطلق را شناسید از حرکات و سکنات جمال محمدی صلی الله علیه و آله نمی توانید بوی یگانگی او را استشمام کنید و متوجه شوید این عبد اوست.

اَئِمَّةٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ مظهر کبریایی حق

در ادامه می فرمایند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلَّنَا كِبْرَنَا لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظَمَ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ» پس چون بزرگی جایگاه ما را مشاهده نمودند، ما به بزرگی خدا اقرار کردیم تا ملائکه بدانند خداوند بزرگ تر از آن است که کسی به جایگاه بزرگی نایل شود مگر به وسیله ی کبریایی خداوند. نور کبریایی حضرت حق آنچنان در جمال آل محمد علیهم السلام جلوه کرده بود و ملائکه متوجه آن کبریایی شدند که گمان کردند این همان کبریایی مطلق است. ملائکه آن کبریایی را در آل محمد علیهم السلام دیدند و متأسفانه بعضی ها از آن غافل اند. گفت:

تنگ

چشمان نظر به میوه کنند

ما

تماشا کنان بستانیم

با این که باغ با جمعیت خاصی که دارد چیزی فوق میوه است آنقدر که به میوه ها چشم دوخته ایم به باغ و بستان نظر نداریم. از ائمه علیهم السلام شفای دست و پای خود را می خواهیم ولی از منظر آن ها به تماشای کبریایی حق نمی نشینیم تا خودخواهی های ما را درمان کنند. اگر انسان ها خود را از

ص: ۱۲۵

آرزوهای محدودِ دنیایی آزاد کنند با نظر به اهل البیت علیهم السلام با نور کبریایی خداوند آشنا می شوند و با کبریایی پروردگار عالم مأنوس می گردند. شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید با توجه به این که «الله اکبر» یعنی خدا بزرگ تر است، بزرگ تر از چیست؟ حضرت فرمودند: «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^(۱) برتر از این است که توصیف شود. کبریایی حق، کبریایی نفسی است و خود او، حقیقت کبریایی است و نه کبریایی نسبی تا بگوییم از چیزی بزرگ تر است. در حرکت جوهری ملاحظه کردید که ذات عالم ماده چیزی نیست که حرکت کند، بلکه خود حرکت است. کبریایی حضرت حق هم خود کبریائی است نه این که بزرگ است نسبت به بقیه ی چیزها. می گویند سقف مساجد را بلند بسازید تا نمایش کبریایی خداوند باشد و به طور کلی کراهت دارد در شهرها خانه ها بلندتر از مساجد باشد چون در مقابل کبریایی خانه ی خدا کسی نباید برای خود و خانه اش کبریایی قائل باشد. با نمایان بودن خانه ی خدا از سایر خانه ها، صورت شکوه و کبریایی امور خدایی نمود می یابد و جنبه ی عبودیت و ذل بندگی ما صورت عینی پیدا می کند و چنین فضایی ما را به کبریایی حضرت رب العالمین منتقل می نماید. در روایات داریم اتاقی که ارتفاع سقف آن بلندتر از سه یا چهار زرع باشد شیاطین در آن جای می گیرند.^(۲)

چون روح تکبر انسان در آن تقویت می شود و زمینه ی حضور شیطان و القائنات آن فراهم می گردد. جامعه ای که کبریایی حق را نشناسد به امید رسیدن به کبریایی،

ص: ۱۲۶

۱- توحید صدوق، ص ۳۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۴.

گرفتار انواع خودبینی ها و رقابت ها می شود در حالی که خداوند می فرماید: «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَ الْعِظْمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا قَصَمْتُهُ» (۱) کبریایی روپوش من و عظمت پوشش من است هر کس با من در یکی از آن دو به منازعه و رقابت بپردازد، پشت او را می شکنم. اگر انسان نظر به کبریائی حق بیفکند نوری از کبریایی حق در قلب او تجلی می کند.

در همین رابطه عطار نیشابوری در ابتدای تذکره الاولیاء در مورد امام صادق علیه السلام می گوید: «صادق را گفتند: همه ی هنرها داری، زهد و کرم باطن و قره العین خاندانی، ولیکن بس متکبری». گفت: «من متکبر نی ام، لیکن کبر کبریائی است، که من چون از سر کبر خود برخاستم کبریایی او بیامد و به جای کبر من نشست. به کبر خود کبریایی نشاید کرد اما به کبریایی او کبر شاید کرد» (۲).

شما می توانید این نوع کبریایی را در بعضی از اهل ایمان ملاحظه کنید، این افراد خودشان خوب متوجه اند این کبریائی حق است که در این افراد جلوه کرده است، به همین جهت در مقابل هر حقی، به شدت در تواضع اند، هرچند شما در آن ها کبریایی می بینید. ملائکه کبریایی حق را در نور ائمه علیهم السلام مشاهده کردند و ائمه علیهم السلام کبریائی حق را به آن ها نمایاندند و همیشه ائمه علیهم السلام همین طور عمل می کنند.

در ادامه می فرمایند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَالْقُوَّةِ قُلْنَا لَأَحْوَلُ وَ لَأَقْوَةُ إِلَّا بِاللَّهِ» پس آنگاه که آنچه خداوند از عزت و قوت

ص: ۱۲۷

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۳.

۲- تذکره الاولیاء، انتشارات بهزاد، ص ۱۷.

برای ما قرار داده بود مشاهده کردند، ما گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» تا ملائکه بدانند هیچ قدرت و توانایی در هستی نیست مگر آن که از خدا است و به خدا ختم می شود. «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجِبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ» سپس چون ملائکه آنچه را خدا به وسیله ی آن بر ما نعمت داد و نیز وجوب اطاعتی را که برای ما قرار داده، مشاهده کردند، گفتیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، تا معلوم شود این نعمت ها از خدا است. «لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنْ الْحَمْدِ عَلَى نِعْمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه آگاه شوند حمدی که شایسته ی خدا است و ذکرش بر ما واجب است، به جهت نعمت های اوست. پس آن ها نیز گفتند: الحمد لله.

رجوع به توحید از طریق ائمه علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نکات فوق نتیجه می گیرند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» پس ملائکه از طریق ما به معرفت توحید الهی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خداوند هدایت شدند. توجه داشته باشید در این فراز بر نکته ی ظریفی تأکید دارند. عنایت دارید که سیر انسان باید یک قاعده ای داشته باشد تا همواره کثرت را به وحدت سیر بدهد. ولی این که انسان بتواند کثرت را در عین وحدت بنگرد و در نظر به کثرات به حقیقت یگانه ای که در هستی جاری است منتقل شود، یک شعور متعالی است. جامعه ی پریشان و تمدن ویران، تمدن و جامعه ای است که کثرت ها را مستقل بنگرد. اگر کسی نتواند کثرت ها

را به وحدت رجوع دهد از توحید بهره ای نبرده است. همین طور که شما تمام وجودها را به خدا برمی گردانید، باید بتوانید تمام کمالات را هم به الله رجوع دهید. در چنین شرایطی تمام کمالاتِ ظاهر شده از خدا را باید به مظهری که مظهر جامع اسماء الهی است ارجاع دهید، و امام، مظهر اسم «الله» است پس هر اسمی به امام برمی گردد.

اگر انسان نتواند هر کثرتی را به وحدت برگرداند، گرفتار شرک شده است و نتوانسته موضوعات را به سوی مبانی شان سیر دهد. همین طور که فرهنگ غرب هیچ چیزی را به حق بر نمی گرداند و نمی تواند دارو را به شافی وصل نماید. در حالی که خدای شافی، در بستر شفای خودش، وسایلی قرار داده است، اگر کسی به نور شافی از این بستر استفاده کند شفای حقیقی پیدا می کند و گرنه، در صورتی هم که به سلامتی دست یابد مغرور می شود. وقتی نظر به خدا بود و خدا وارد زندگی شد سلامتی های به دست آمده به همراه خود مصیبت به بار نمی آورند. شکسته بندهای قدیم چون خدا را همه کاره می دانستند در عین این که سخت ترین شکستگی ها را جا می انداختند، یا پولی نمی گرفتند یا خیلی مختصر، هرچه مردم می دادند می پذیرفتند. ولی از آن وقتی که برای شفای خود، امیدمان به پزشکان جدید افتاد اگر هم ما را درمان کنند، سلامتی که از طریق آن ها به ما برسد با خانه خرابی همراه است، چون به نور شافی کارها انجام نمی شود. وقتی روح ارتباط با وحدت از بین رفت، کثرت به خودی خود هدف می شود. وقتی کثرت، هدف شد پزشک کثرت زده به بیمار می گوید اگر این مقدار پول ندهی عمل را انجام نمی دهم و با این روش همه چیز به هم

می ریزد. چون رابطه‌ی کثرت از وحدت منقطع شد. می گویند شریعت الهی چه نفعی دارد؟ شریعت الهی موجب می شود که شما حریص نشوید.

همین طور که اگر ما وجود هر چیزی را به خدا نسبت ندهیم مشرک هستیم و بدون مبنا به امور نگاه می کنیم، همین طور اگر با مظهر اسم جامع الله ارتباط برقرار نکنیم مشرک خواهیم بود و به انواع بحران‌ها گرفتار می شویم. مظهر اسم جامع الله، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است، یعنی نبی اکرم و اهل البیت علیهم السلام. هر کس بخواهد خدا را تسبیح و تمجید و تهلیل کند اگر از منظر مظهر اسماء الهی به خدا ننگرد با خدای جامع مرتبط نیست. اگر بخواهید خدا را تمجید و تهلیل کنید باید «الله» را که مقام جامعیت است بنگرید و آن ممکن نیست مگر از طریق مظاهر الله تا با «لا اله الا الله» گفتن، «الله» را یگانه بینید. ملائکه یاد گرفتند که باید با نور اهل البیت علیهم السلام که مظهر اسم جامع الهی اند، تهلیل کنند.

تهلیل ملائکه به تهلیل اهل البیت علیهم السلام، تهلیل خواهد شد، چون وقتی اهل البیت علیهم السلام خدا را تهلیل کنند با قلبی که حامل همه‌ی اسماء الهی است، تهلیل کرده اند و «لا اله الا الله» گفته اند یعنی به تهلیل محمدی صلی الله علیه و آله تهلیل کرده اند. این است معنی این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمَجِيدِهِ» ملائکه از طریق ما به معرفت توحید «الله» و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید حضرت «الله» هدایت شدند. می فرماید: «بِنَا» یعنی به نور ما معرفت حضرت «الله» برای ملائکه ممکن شد، چون باید از منظر انسان کامل که جامع همه‌ی اسماء الهی است آن معرفت را به دست آورند، مثل آن که

یک آیه را باید در همه ی سوره و هر سوره را در همه ی قرآن ببینید تا آن آیه را درست دیده باشید. اگر هر اسمی در حقیقت اسم جامع دیده شود می توان گفت: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ» (۱). یعنی «الله» است که تنها رزاق است. در منظر اسم الله، رزاق را می نگرید. یا می گوئید: «هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۲). یعنی او که «الله» است و جامع همه ی اسماء الهی است، عزیز و حکیم است. عزیز و حکیم دو اسم از اسماء الهی است که در حقیقت اسم «الله» معنی و ظهور دارند. یا می گوئید: «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (۳). و او که الله است، یگانه ی عالم است و جز او معبودی نیست. در تمام این آیات نظر به «الله» است و از منظر اسم «الله» به بقیه ی اسماء نظر می شود تا در هر صورت «الله» دیده شود منتها به جلوه ی اسم رزاق یا عزیز یا حکیم.

تسبیح الهی یعنی تسبیحی که آن تسبیح، تسبیح انسان کامل است، در آن صورت تسبیح ما تسبیح «الله» می باشد. تا الله را شناسیم حمد «الله» را نمی شناسیم. الله را کسی می شناسد که قلبش محل تجلی نور الله باشد، یعنی تمام اسماء الهی در قلبش به صورت جامع و یگانه مستقر باشند.

هنرمندان قدیم هنر خود را از عالم قدس به دست می آوردند. امروزه این کاسه و کوزه هایی که در موزه ها می بینید، وسایل زندگی مردم قدیم بوده است. ولی چون با دلی که نظر به عالم غیب داشته، ساخته می شده، زیبایی و هماهنگی خاصی دارند. آن ها جلوات نور غیبی را در کارشان

ص: ۱۳۱

۱- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.

۲- سوره ی سبأ، آیه ی ۲۷.

۳- سوره ی قصص، آیه ی ۷۰.

اعمال می کردند و آن کاسه و کوزه ها را می ساختند و به همین جهت یک نحوه جامعیت یا هماهنگی در آن می یابید. عالم ماده هر چیزش چیزی هست و چیزها نیست. این چوب، آب نیست. آن سنگ، گوشت نیست. در حالی که عالم غیب این طور نیست، هر چیزش همه چیز است. مثل نفس ناطقه ی انسان که هم گوینده است و هم شنونده و هم بیننده و هم فکر می کند و هم عقل دارد. حال اگر کسی برای ساختن چیزی از عالم غیب الهام بگیرد چیزی که می سازد یک نحوه جامعیت در آن هست و با نظر کردن به آن شیئی، انسان به صورت غیبی آن شیئی منتقل می شود، مثل دریا که انسان را به شکوهی خاص منتقل می نماید، چون به تدبیر الهی ساخته شده است. هنرمندان گذشته هنرمند صرف نبودند، آدم های متدینی بودند که زندگی زیبایی داشتند و سعی می کردند با زیبایی های عالم معنا مرتبط باشند و آن زیبایی ها را صورت خارجی بدهند، و لذا خودشان هم که آثار خود را می دیدند به نور باطنی آن آثار منتقل می شدند. ما هم که نگاه می کردیم به همان نور منتقل می شدیم. برای همین یک کوزه گر بعد از سی سال کوزه اش را که می ساخت و به آن نگاه می کرد، به سی سال معاشقه با عالم غیب نگاه می کرد و خودش بیشتر از بقیه از اثر خود لذت می برد و گله هم نمی کرد چرا بقیه به آثار او توجهی ندارند و منتظر بازنشسته شدن هم نبود. در آن نوع زندگی ها بازنشستگی معنی نمی داد، چون زندگی ها با عالم قدس مرتبط بود.

عرض بنده این است که چون هنر، یک نحوه ارتباط هنرمند با عالم غیب بوده، آثار هنری نیز جامعیت داشته است و لذا وقتی به آن نگاه

می کردید همه ی غیب را می دیدید. هر چند آن اثر هنری، کوزه باشد. در حالی که در فضای فرهنگ مدرنیته نظر هنرمند به نظر مردم متصل است و این که چه موقع مردم کار او را می پسندند، او به باطن عالم، نظر ندارد. این یک نوع گرفتار شدن در اهواء سرگردان و میل های پراکنده ی مردم است. در فضای توحیدی اگر به کوزه هم نظر کنید به یک حقیقت جامع معنوی منتقل می شوید. عین برخوردی که با گُل دارید. در فضای توحیدی گاهی متوجه نیستید که این گل، شما را به یک حقیقت جامع معنوی منتقل می کند، ولی با این همه، از تماشای آن احساس آرامش می کنید چون دارای کمالات جامع عالم غیب است و شما را به آن جامعیت منتقل می کند. با همین دید ملائکه تهلیل می کنند اما به نور جامع محمدی صلی الله علیه و آله. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای روشن کردن این حقیقت فرمودند: «فَبِنَا اهْتَدُوا» پس به ما و از منظر ما به معرفت الهی و تسبیح و تهلیل الهی دست یافتند.

خدایا به حقیقت اهل البیت علیهم السلام به ما کمک کن تا از مسیر نورانی این خانواده به توحید تو نایل آییم.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم

همان طور که مستحضرید نبی اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متذکر شدند که «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي» خداوند هیچ مخلوقی را برتر از من خلق نکرد. در واقع حضرت می خواهند بابی از معارف آسمانی را باز کنند تا بشر متوجه شود ذهن و فکر و قلبش را به کجا سوق دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام خوب می فهمند این حرف به چه معنی است و از چه مقامی حکایت می کند، با سؤالی که فرمودند نتایج بزرگی را نصیب بشریت کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب سؤال امیرالمؤمنین علیه السلام که پرسیدند: مقام شما افضل است یا ملائکه؟ فرمودند: همه ی انبیاء از ملائکه برترند و من از همه ی انبیاء برتر می باشم و روشن فرمودند ملائکه، خدام اهل البیت علیهم السلام و خدام محبین اهل البیت علیهم السلام هستند. مبانی معرفتی این موضوع در جلسات گذشته تا حدی بحث شد.

بعد فرمودند: اگر ما خلق نشده بودیم هیچ چیزی خلق نمی شد که عرض شد این سخن به یک اعتبار به مقام واسطه ی فیض بودن آن ذوات مقدس نظر دارد و به یک اعتبار ناظر است به مقام غایت خلقت بودن آن ها. به این معنی که عالم با جلوه ی ناب انسان کامل معنای خود را پیدا می کند، همان طور که باغبان با نظر به میوه ای که به دست می آید، باغ را احداث می کند. پس این که می فرمایند: اگر ما خلق نشده بودیم عالم خلق نمی شد، نظر به معصومین علیهم السلام دارد از آن جهت که غایت خلقت اند و همه ی عالم برای ظهور کمالات آن ها خلق شده تا بستر نمایش انسان هایی باشد که آینه ی جمال کمالات رب العالمین اند. در واقع خداوند با ایجاد مخلوقات می خواهد جمال خود را در آینه ی مخلوقات به تماشا بنشیند و آن آینه ای که به نحو کامل حق را در اسماء الهی به صورت جامع می نمایاند، انسان کامل است.

یک وقت خداوند خود را در نزد خود می بیند، یک وقت می خواهد خود را در آینه ی مخلوقاتش ببیند و از جهت دوم است که خلقت واقع می شود و در این رابطه انسان های کامل غایت خلقت اند. گفت:

چو

آدم را فرستادیم بیرون

جمال

خویش بر صحرا نهادیم

جمال خویش را در آدم به تماشا می نشیند و برای تماشای جمال خود آدم را خلق کرده است، چون کمال مطلق به غیر از کمال مطلق به چیز دیگری نظر ندارد و لذا به غیر از خودش به هیچ چیز دیگری نظر نمی کند.

ص: ۱۳۶

شما این مسجد را بنا می کنید برای این که در آن نماز برگزار شود. یعنی در ساختن آن به غایتی بالاتر از آجر و سیمان ها نظر دارید. اگر آن وقتی که آجر و سیمان ها را خریداری می کردید غایتی در نظرتان نبود هیچ قدمی برای خرید آن بر نمی داشتید. حضرت رب العالمین خود را دوست دارد چون کامل است، کمال کامل، به دوست داشتن کمال است و لذا خود را در تمام مراتب دوست دارد و همواره خودش مطلوب خودش می باشد. در نتیجه مخلوقی که جمال رب العالمین را نشان می دهد مطلوب اوست. پس خداوند برای نظر به غیر خود خلق نمی کند ولی کمال او اقتضا می کند که خود را که عین کمال است دوست داشته باشد. این نوع دوست داشتن؛ دوست داشتن عین کمال است، مثل ما نیست که اگر خودمان را دوست داشته باشیم موجب یک نوع خودخواهی و خودبینی شود. همین طور که تکبر برای خدا کمال است و نظر به کبریایی حق دارد ولی تکبر برای ما ضعف است، چون کبریایی برای ما دروغ است. قرآن در وصف خداوند می فرماید: خداوند جبار و متکبر است (۱). در آن آیه بزرگی خود را ارائه می دهد. در همین راستا چون خود را کامل می یابد و اقتضای موجود کامل این است که کامل را دوست داشته باشد و در مورد خداوند دوست داشتن کامل به دوست داشتن خودش است، در تمام جلوات و مراتب، رسول الله صلی الله علیه و آله را هم دوست دارد. چون جمال خدا را نشان می دهد. در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایت مورد بحث

ص: ۱۳۷

می فرمایند: «يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَا حَوَاءُ وَ لَا الْجَنَّةُ وَ لَا النَّارُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا الْأَرْضُ» اگر ما نبودیم نه آدم خلق می شد و نه حوّا و نه بهشت و نه جهنّم و نه آسمان و نه زمین. چون تمام این مخلوقات مقدمه اند تا انسان کامل خلق شود و اسماء الهی به نمایش بیایند. همه ی این مخلوقات بستر است برای نمایش عالی ترین شکل وجود که همان ائمه علیهم السلام هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که «قَدْ سَبَقْنَاَهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا» ما از آن ها در شناخت پروردگارمان سبقت گرفتیم و در تسییح و تهلیل و تقدیس خداوند از ملائکه در رتبه و شرافت برتری قرار داشتیم. یک وقت یک نفر زودتر از دیگری وارد مکانی می شود، این به خودی خود کمالی برای آن فرد نیست، چون در مکانی قرار دارند که در عرض دیگران خواهد بود. اما در عالم مجردات سبقت، سبقت طولی و رتبه ای است و در نتیجه آن که در شناخت پروردگار خود سبقت گرفته در قرب بیشتری قرار دارد و بقیه در ذیل مرتبه ی او قرار می گیرند. سپس فرمودند: «لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ» این سبقت در معرفت پروردگار و تسییح و تهلیل و تقدیس او به جهت آن بود که خداوند در ابتدای امر، روح ما را خلق فرمود و ما را به توحید خود گویا نمود.

عنایت دارید که این روایت از نظر سند و محتوا روایت محکمی است و لذا اگر با همین مضمون روایاتی داریم که سند آن ها ضعیف است به اعتبار این روایات به آن ها نیز اعتماد می کنیم. حال اگر شخصی نظر دهد روایت «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند؛ در مجامع

روایی ما از زمان مجلسی «رحمه الله علیه» به بعد مطرح شده، نباید تصور کرد که این روایت قبلاً در مجامع روایی ما نبوده و در زمان مجلسی ساخته شده است. چون این نوع روایات که از جمله ی روایات اخلاقی، عرفانی و معرفتی است بیشتر در محافل اخلاقی و معرفتی مطرح بوده نه در محافل فقهی و لذا ضرورتی نمی دیده اند که مکتوب بشود و یا سلسله ی روایانش گفته شود. ولی چون نظیر آن در روایات موثق، موجود است، آن را قبول می کنیم. بعضی ها طوری تحقیق می کنند که انگار اصلاً چنین مضامینی در روایات وجود نداشته است و متأسفانه نتیجه ی تحقیقشان موجب سست شدن اطمینان خوانندگان به این نوع روایات ارزشمند می شود. این جا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا» برای این که اولین چیزی که خدا خلق کرد خلقت ارواح ما بود. ملاحظه بفرمایید این روایت با آن روایت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود، فرقی ندارد. به جای آن که تحقیق کنند و شواهد تأیید روایات را پیدا نمایند، اطمینان افراد را نسبت به روایات سست می کنند!

نحوه ی وسعت نور اهل البیت علیهم السلام در هستی

بحث شد که حضرت فرمودند ملائکه با رؤیت کمالات ما و با توجه به این که آن کمالات آنچنان وسیع و گسترده بود، نتوانستند بفهمند نور ما، نور مخلوقیت است. روشن می شود وسعت نور اهل البیت علیهم السلام آنچنان گسترده است که ملائکه نمی توانستند بین نور آن ها و نور خالق هستی

تفکیک کنند زیرا ملائکه ملاحظه می کردند که آن نور منشأ همه ی برکات به عالم هستی است ولی پیامبر و ائمه علیهم السلام کمکشان کردند تا بتوانند بین نوری که واسطه ی فیض عالم هستی است با نوری که منشأ اصلی فیض است، تفکیک کنند. مثل آن که ما در ساحل اقیانوس یا کنار دریا نمی توانیم تفکیک کنیم که در کنار اقیانوس هستیم یا دریا. و لذا حضرت می فرمایند: «فَلَمَّا شَاهِدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا» وقتی که ارواح ما را یک نور یگانه ی همه جانبه در تمام هستی دیدند و هرچه نگاه کردند حضور ما بود که عالم را پر کرده بود - مثل حضور اسم اعظم در هستی - امر ما را عظیم داشتند با این تصور که خالق هستی همین نور است ولی ما خدای را تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند ما مخلوقی از مخلوقات خدا هستیم. جالب است که متوجه باشیم اهل البیت علیهم السلام به عنوان حاملان اسماء الهی چه نوع حضوری در عالم دارند و چگونه خداوند با اسماء خود عالم را مدیریت می کند و وقتی اسم اعظم نزد اهل البیت علیهم السلام است پس در هر جایی هر موجودی که به اسمی ظاهر است، اهل البیت علیهم السلام در آن جا حاضرند، آن هم با جنبه ای اعظم از آن اسم و با حضوری که سایر اسماء الهی نیز در آن به صورت جامع حاضرند و این می رساند در تمام هستی، اعظم هر چیزی در نزد اهل البیت علیهم السلام است و آن ها در کنار هر چیز به صورت اعظم آن چیز حاضرند.

عنایت داشته باشید که باید تمام این موضوعات را در حالت وجود نوری در نظر داشت و گرنه متوجه پیام اصلی این روایات نمی شویم. وجود ارواح مقدس اهل البیت علیهم السلام و نحوه ی حضور آن ها به اسم اعظم، مثل

حضور «حیات» است در بدن. حیات من در هر قسمتی از سلول های من، موجود است آن هم به نحوی خاص که تمام سلول ها را در بر گرفته و به جهت حضور حیات است که سلول ها زنده اند، بدون آن که حیات در درون یا بیرون سلول باشد، تمام سلول ها در قبضه ی حیات اند. حامل اسم اعظم، حامل همه ی اسماء از جمله حامل اسم حی است، منتها به صورت حیات اعظم، در نتیجه تمام حیات من در قبضه ی اشراق حیات اعظم است. نور اهل البیت علیهم السلام که حامل اسم اعظم است هر جا در هستی و در هر صحنه ای به صورت اعظم و در حالت یگانه با هر موجودی حاضر است. پس از این فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله ساده نگذرید که می فرمایند: وقتی ملائکه نور ما را به صورت واحد دیدند آن را بزرگ داشتند. واحد بودن اهل البیت علیهم السلام به این معنی است که نور آن ها تمام هستی را پر کرده و در همه ی عالم ظهور نموده است. پس برای توجه ملائکه راهی جز این نبوده که می فرمایند: «فَسَدِّبِحْنَا لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ» پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه متوجه باشند با آن همه حضور، باز ما در مقام مخلوقیت هستیم و از آن طریق عبودیت خود را نشان دادیم تا علاوه بر اظهار عبودیت، تعلیمی هم برای ملائکه باشد. سپس حضرت فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا» چون ملائکه عظمت شأن ما را دیدند و آن نحوه حضور و آن همه کمال را مشاهده کردند، برای توجه ملائکه به توحید الهی «هَلَلْنَا»، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را اظهار کردیم تا به آن ها تعلیم داده باشیم که ما را معبود ندانند. تا این که فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَالْقُوَّةِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» پس چون ملائکه عزت و قوتی که خداوند برای ما قرار داده بود

مشاهده کردند، گفتیم: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». ملائکه در تمام صحنه ی هستی متوجه ی حضور ائمه علیهم السلام به نور عزت و قوت گشتند. نوری که همه ی عزت ها و قوت ها به آن ختم می شود. در آن حال نمی توانستند ما فوق آن حضور گسترده، حضوری را تصور کنند، هر چه می دیدند حضور عزت و قدرتی بود که تمام مراتب عالم را پر کرده بود به آن صورت که جز ائمه علیهم السلام را با تجلی نور عزت و قدرت نمی دیدند. «قُلْنَا لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» حضرت می فرمایند: ما حول و قوت را به خدا برگردانیم. «لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لا حَوْلَ لَنَا وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» تا ملائکه بدانند آن عزت و قوت مبدأ دیگری دارد.

«فَلَمَّا شَاهِدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرَضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعْمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ» سپس چون ملائکه آنچه را خدا به وسیله ی آن بر ما نعمت داد و نیز وجوب اطاعتی را که برای ما قرار داده، مشاهده کردند، گفتیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه آگاه شوند حمدی که شایسته ی خدا است و ذکرش بر ما واجب است، به جهت نعمت های اوست. ملائکه نیز گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». می فرمایند: ملائکه در منظر خود نوری از ما را دیدند که آن عبارت بود از نعمتِ وجوب اطاعت از ما. طبیعی است که تصور کنند این نوری که اقتضا می کند تا مخلوقات از آن اطاعت کنند، همان نور پروردگار عالم باشد و ملائکه چنین تصور کردند که نور اهل البیت علیهم السلام همان نور پروردگار است و اهل البیت علیهم السلام با گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ ملائکه را متوجه کردند که اطاعت از اهل البیت علیهم السلام نعمتی از طرف پروردگار عالم

است برای آن که انسان‌ها بتوانند از طریق آن اطاعت به سرچشمه‌ی نعمت متصل شوند و از آن طریق نقص‌های خود را جبران کنند. اطاعت یعنی نظر به نور الهی و پذیرفتن آن، که لازمه‌ی آن نفی متیّت خود و طلب حکم معبود است. ملائکه مشاهده کردند نوری در عالم هست که برای متصل شدن به سرچشمه‌ی کمال، اقتضا می‌کند که از آن اطاعت کنند و خود را در مقابل آن نفی نمایند. قبل از آن که فرشتگان گمان کنند نور اهل البیت علیهم السلام نور پروردگار است آن نور گفت: «الحمد لله» و نظرها را متوجه کمال مطلق کرد و این از خصوصیات اصلی اهل البیت علیهم السلام است که هیچ کس را به خود مشغول نمی‌کنند بلکه با تمام وجود انگشت اشاره به حق دارند.

بعد از طرح نکات فوق مبنی بر این که چگونه ائمه علیهم السلام به ملائکه تعلیم دادند، در جمع بندی می‌فرمایند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَىٰ مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» پس به وسیله‌ی ما بود که ملائکه به معرفت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خداوند هدایت شدند و ای علی! ملائکه از این طریق در مقامات خود در نور قرار دارند. چون همان طور که مستحضرید حضرت صادق علیه السلام در رابطه با تبیین این مقام می‌فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (۱) به خدا سوگند اسماء حسنیایی که خداوند فرموده او را به آن اسماء بخوانید، مائیم. چون خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۲) و از آن خدا است

ص: ۱۴۳

۱- بحار، ج ۲۵، ص ۵.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۰.

اسماء حسنی، پس او را به آن اسماء بخوانید. وقتی حضرت می فرمایند به خدا سوگند مائیم آن اسماء حسنایی که خداوند فرموده او را با آن اسماء بخوانید، یعنی از طریق ائمه علیهم السلام می توان به خدا رسید. به شرطی که نظرها به سوی خداوند باشد و گرنه

آن که

را روی به بهبود نبود

دیدن

روی نبی سود نبود

شرط قبولی عمل

آن کسی که به دنبال خدا نیست و خدا را نمی شناسد، مظاهر الهی را هم نمی بیند. در دنیا پنجره هایی هست که محل نمایش اسماء الهی اند اگر کسی خداشناس باشد متوجه آن ها می شود. انقلاب اسلامی یکی از آن پنجره ها است، در حالی که بعضی ها با این که مدعی خداشناسی هستند به دشمنان انقلاب اسلامی بیشتر نزدیک اند تا به انقلاب اسلامی. این ها خدایی را که باید در مظاهرش بیابند در جایی جستجو می کنند که هیچ نوری از خدا در آن نیست. راز این که حضرت قسم خوردند که «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَشْيَاءُ الْحُسْنَى» به این جهت است که راه اصلی را نشان می دهند و روشن می کنند. وقتی باید خداوند را با تجلیات اسمائی اش شناخت پس تا امامان را شناسید خدای واقعی را شناخته اید و آن کس که خدا را شناخته معلوم نیست چه کسی را عبادت می کند و لذا حضرت صادق علیه السلام در ادامه ی روایت می فرمایند: «الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (۱) آن اسماء حسنایی که باید خدا را از آن طریق بخوانید مائیم،

ص: ۱۴۴

اسماء حسنایی که خداوند از بندگانش عملی را قبول نمی کند مگر با معرفت به ما. پس اولاً: کسی که اسماء حسناى خداوند را نشناسد عبادتش قبول نیست چون به واقع خدا را عبادت نکرده است. ثانياً: آن اسماء حسنا اهل البیت علیهم السلام هستند که مظهر جامع اسماء الهی می باشند.

عرض شد تا کسی «الله» را نشناسد هیچ کدام از اسماء الهی را نمی شناسد، چون «الله» است که رزاق است، الله است که عزیز و حکیم است. همین طور که همه ی نورهای هفت گانه از نور بی رنگ است و نور بی رنگ است که با عبور از منشور به صورت نور سبز و زرد و غیره در آمده است. اگر بخواهیم رنگ پدیده ها را مطابق واقع ببینیم باید در منظر نور بی رنگ به آن ها نگاه کنیم. هر اسمی فقط در مقام انسان کامل، که حامل همه ی اسماء الهی است، درست شناخته می شود. انسان های کامل هیچ چیزی از خود ندارند و فقط جلوه ی نمایش اسماء حق و اراده ی پروردگار هستند. همین طور که نور سبز به جهت محدودیت نسبت به نور بی رنگ، بیشتر پیدا است ولی نور بی رنگ محدودیتی ندارد تا پیدا باشد، اهل البیت علیهم السلام هم خودی ندارند که مانع تجلی انوار الهی به صورت کامل باشند، می فرمایند: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ» (۱) قلوب ما ظرف اراده ی خداوند است. هر چقدر شما به نور بی رنگ نگاه کنید چیزی نمی بینید ولی نور سبز تا حدی قابل رؤیت است، چون شش نور دیگر را در خود دفن کرده است، هر کس خود را بنمایاند حق بقیه را و به خصوص خود حق را نفی کرده است. نور سبز وقتی غرق نور بی رنگ بشود از

ص: ۱۴۵

محدودیت و خودیت آزاد شده، همین طور که قرآن می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» یعنی حضرت «الله» اسماء حسنایی دارد و هر کس می خواهد معبود او «الله» باشد باید «الله» را با نظر به اسماء حسنایش بخواند، چون او یک حقیقت است و جامع همه ی کمالات است. فرمود: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، او که «الله» است، احد است. تا کسی رابطه ی «الله» که جامع همه ی کمالات است و «أحدیت» را که یک حقیقت یگانه است، درک نکند خداشناس نشده تا خدا پرست شود. وقتی انسان متوجه شد آن که «احد» است و جامع همه ی کمالات است، تجلی خارجی دارد و تجلی خارجی آن جز انسان کامل نیست، حقیقتاً توانسته خدا را بیرستد و در آن صورت عملش پذیرفته می شود و می فهمیم چرا حضرت صادق علیه السلام به قصد هدایت ما فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (۱) ما یم اسماء حسنایی که خداوند عمل هیچ یک از بندگانش را قبول نمی کند مگر به معرفت ما.

ابتدا باید متوجه باشیم کمال مطلق در عین دارا بودن همه ی کمالات، یک حقیقت واحد است که براساس شرایط ظهور، کمالی از کمالاتش ظهور می کند. آن کسی که پایش شکسته است و می گوید «یا الله»، در واقع دارد با نظر به «الله» می گوید: «یا جابر العظم الکسیر» ای پیوند زنده ی شکسته ها. یعنی ای الله از آن جهت که پیوندزنده ی شکسته ها هستی، شکستگی استخوان مرا جبران کن. وقتی شما بیمار هستید اگر معتقد باشید

ص: ۱۴۶

یک حقیقتی در این عالم هست که شما را شفا می دهد و تلاش کنید از آن نیروی شفا دهنده استفاده کنید، کار مرتاض ها را کرده اید، ولی اگر معتقد باشید یک «الله» است که جامع همه ی کمالات است و براساس نیاز شما به اسم شافی اش به شما نظر می کند، شما الله را پرستیده اید و معنی «لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» را فهمیده اید و بحمدالله همه ی عزیزان با توجه به همین قاعده عمل می کنند چون انسان بالفطره «الله» پرست است.

عظمت ملائکه این بود که توانستند از منظر جمال پر جلال انسان کامل که محل تجلی الله است خدا را بشناسند. درست است ملائکه هر کدام حامل اسمی از اسماء الهی هستند ولی آن اسم را در منظر انسان کامل می شناسند و می نگرند و این خدمت بزرگ ائمه علیهم السلام به ملائکه است چون ملکی که حامل اسم محیی خداوند است اگر بخواهد با خودش خدا را بشناسد، «الله» را در حدّ اسم محیی می تواند بشناسد، و در واقع «عبادالله» نمی شود، از آن طرف ما در عالم مُحیی نداریم، ما «الله» داریم که بر اساس شرایط خاص به صورت محیی ظهور می کند. پس اگر ائمه علیهم السلام نبودند نه تنها انسان ها که ملائکه نیز معبود حقیقی را که حضرت «الله» باشد نمی پرستیدند و در آن صورت هیچ کس عبادتی انجام نمی داد که مورد قبول خداوند باشد.

وقتی انسان کامل که خلیفهاالله است و قلبش محل تجلی حضرت الله می باشد و خداوند او را به توحید و تحمید خود منور کرد، در میان بود راه نظر به «الله» برای ملائکه ظاهر شد و پرستش معبود حقیقی برایشان ممکن گشت. ملائکه به تَبَع تحمید و تسبیح انسان کامل تسبیح و تحمید کردند،

نه به خودشان. ائمه عليهم السلام به ذات خودشان تحمید خدا را کردند چون در مقام «اول ما خلق الله»، بی واسطه با الله ارتباط دارند. اما اگر ملائکه به خودشان تسبیح خدا را کرده بودند تسبیح محیی و ممیت را کرده بودند. با توجه به این که ممیت و محیی جدای از «الله» وجود ندارد. پس ملائکه پرستشی صورت نداده بودند. ملاحظه بفرمایید چه معارف گرانقدری در یک جمله از سخنان آن ذوات مقدس هست، آن جا که می فرمایند: «فَإِنَّا اهْتَدَوْا إِلَىٰ مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» ملائکه به کمک ما به توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید الهی راهنمایی شدند.

این فرمایشات، معارف عالم غیب است. اگر این معارف را بدانیم برای امور دنیا و آخرتمان بصیرت فوق العاده ای کسب کرده ایم. مگر ما در روایاتمان نداریم «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ» (۱) بالاترین عبادت تفکر ممتد در رابطه با خدا و قدرت اوست. با تفکر در عوالم معنوی به این نتیجه می رسیم که بدون کمک از وجود مقدس انسان کامل هیچ عبادتی واقع نمی شود، چون تا «الله» پرستیده نشود، پرستشی واقع نشده و تا به «الله» از منظر انسان کامل معرفت نیابیم، به الله معرفت پیدا نکرده ایم. آیا این حرف ها غلو است یا یک حقیقت انکارناپذیر؟ آیا از طریق تفکر، به چنین نکاتی دست یافته ایم یا احساساتمان غلبه کرده است؟ در این جا ما گله داریم از بعضی ها که می گویند فلسفه ی ملا صدرا به چه کار می آید؟ آیا حکمت متعالیه به ما کمک نمی کند تا راحت تر مبانی این

ص: ۱۴۸

روایات را بفهمیم؟ می گویند: ملاصدرا فلسفه ایجاد کرده و فلسفه کاری به دین ندارد. آیا اگر بخواهیم این گونه روایات را بفهمم مبانی حکمت متعالیه به ما کمک نمی کند که تفکر خود را در این امور به کار ببریم؟ ما نمی خواهیم محتوای روایات را در قالب فلسفی بریزیم بلکه می خواهیم از مبانی ملاصدرا در فهم روایات کمک بگیریم.

به نظرم با مقدماتی که مطرح شد تا حدی معلوم گشت چرا تا ائمه علیهم السلام شناخته نشوند خداوند عبادت نمی شود و معلوم است اگر خدا را عبادت نکنیم قبولی عبادات معنی نمی دهد. شیعیان امام صادق علیه السلام باید از خود پرسند چگونه باید به مقام امام نظر کرد که اگر آن مقام را شناسیم عباداتمان قبول نمی شود؟

خدایا به حقیقت اهل البیت علیهم السلام معرفتی به ما عطا کن که از طریق نور اهل البیت علیهم السلام هر چه بیشتر به تو نزدیک شویم.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۱۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

همین طور که مستحضرید بحث در رابطه با مقام نبی اکرم و ائمه ی اطهار علیهم السلام بود و این که حضرت امام رضا علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام نقل می فرمایند رسول خدا صلی الله علیه و آله مقام افضلیت خود و اهل البیت علیهم السلام را که از ملائکه و سایر انبیاء برترند، مطرح فرمودند و روشن شد چگونه مقام انسان کامل، توحید و تهلیل و تحمید و تمجید را به ملائکه تعلیم می دهد تا آن ها از منظر انسان کامل که خلیفهاالله است، خدا را تهلیل و تحمید کنند.

آنچه نیاز است عزیزان بر روی آن تأمل بفرمایند این نکته است که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله براساس چنین مقامی که اهل البیت علیهم السلام در هستی دارند به آن ها تعلق گرفته و اگر پیام غدیر پذیرفته شده بود، فضایی به وجود می آمد که در آن فضا نسبت بین انسان و عالم غیب و قیامت صورت کاملی به خود می گرفت. این معارف نه تنها در میان اهل سنت مورد غفلت قرار گرفت، بلکه به طور کلی جهان اسلام - اعم از شیعه و

سنی- از ورود این معارف به زندگی علمی شان محروم شدند و بازگشت جهان اسلام به معارف اصیل اسلامی منوط به رجوع به معارفی است که جایگاه قدسی اهل البیت علیهم السلام را تبیین کند. چون ابتدا باید روشن شود بدون این معارف نمی توان بندگی درستی در خود ایجاد کرد، اسلام منهای این معارف یک اسلام ناقص است. مشکل ما عدم آمادگی مجامع علمی مان است که هنوز آمادگی دقت در این نوع مطالب را در خود ایجاد نکرده اند و این همان خطری است که جهان اسلام را تهدید می کند، چون اگر این نوع معارف با تعمق و استمرار به تفکر تبدیل نشود نمی توان از آن منظر به عالم و آدم نظر کرد و زندگی زمینی را با آسمان معنویت پیوند داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَىٰ مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» از طریق ما و به نور هدایت ما ملائکه به معرفت الهی و تسبیح الهی و تهلیل و یگانه بودن خدا و تحمید و تمجید پروردگار رسیدند. امیدوارم عزیزان از این نکته ی بسیار مهم زود عبور نفرمایند و فراموش نکنند حمدی در این عالم حمد است که از منظر حمد انسان کامل صورت بگیرد، زیرا تسبیح و تحمید و تهلیل بدون توجه به جنبه ی کمالی اش، معنی نخواهد داشت.

سجده ی ملائکه به اهل البیت علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلبِهِ

فَكَيْفَ لِمَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» سپس خداوند آدم را خلق نمود و ما را در صلب او به ودیعت قرار داد و به ملائکه دستور داد تا جهت بزرگداشت و تکریم ما به او سجده نمایند و سجده ی آن ها براساس عبودیت خدا و اکرام و اطاعت از آدم، به خاطر وجود ما در صلب او بود، پس چگونه برتر از ملائکه نیستیم و حال آن که همه ی ملائکه بر آدم سجده کردند؟

سؤال حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که شما بالاترید یا ملائکه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با جواب خود در پیچه های عمیقی از معارف را برای آن حضرت گشودند. از جمله راز سجده ی ملائکه بر آدم را به میان می آورند و این که حضرت آدم علیه السلام در صلب خود بهره ای از نور اهل البیت علیهم السلام داشت. اگر این موضوع به طور دقیق روشن شود آن قدر واقعی است که آدم نمی تواند انکار کند. همان طور که اگر درست فکر کنیم به خوبی می پذیریم واقعی ترین واقعیات، خداست و او اصل و اساس همه چیز است و همه چیز پرتو نور او است. موضوع خلیفه الله بودن آدم به جهت گوهر انسان کامل، آنچنان حقیقت دارد که عقل هرگز انکار آن را نمی پذیرد، همان طور که وقتی به خدا فکر می کنید و احساس می کنید به وجود خدا شک دارید، می گوئید خداوند با شکی که در ما نسبت به وجود خودش ایجاد کرده می خواهد ما را تنبیه کند، یعنی انکار او هم یک نوع اقرار به وجود اوست. گفت:

بس که هست از همه سو در همه رو راه به تو

به

تو برگردد اگر راهروی برگردد

ص: ۱۵۳

عقاید درست دارای چنین خصوصیتی است، زیرا «پری ژو تاب مستوری ندارد» و خود را می نمایاند همان طور که نور جلوه دارد، آن که جلوه نمی کند نور نیست. هیچ وقت یک میز به صورت میز نازل تر تجلی نمی کند، اما نور جلوه دارد، حیات جلوه دارد، جلوه ی حیات را در دست و پای خود می یابید که موجب حرکت آن ها می شود. علم چون نور است جلوه دارد. بالاترین نور عالم، نور محمد و آل محمد علیهم السلام است که جامع ترین و گسترده ترین جلوه را دارا است، این به شرطی است که آن ها را شخص نگیریم، شخصیت بینیم، چون یک حقیقت نوریه اند. آن حقیقت نوری در موطنی خود را جلوه می دهد و حضرت رب العالمین آن نور را که در مقام غیب الغیوب بود به مرتبه ی تعیین می آورد.

همیشه این قاعده هست که حقایق غیبی در صورت آمادگی مظاهر، ظهور می کنند، مثل ظهور قوه ی باصره در چشم. همین که زمینه ی حیات در بهار آماده می شود، نور حیات، طبیعت را فرا می گیرد، فقط کافی است زمینه آماده شود. از آن جایی که خداوند جواب هر تقاضا و طلبی را می دهد، طلب نور انبیا و اولیا را بی جواب نمی گذارد. طلب نور آن ها این است که ظاهر شوند و به تعیین در آیند، همین طور که حیات من در دست من به تعیین درآمده است. در همین راستا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرمایند: آن نور در صلب آدم به ودیعه گذاشته شد یعنی آن نور از آن مرتبه ی بسیار متعالی و غیبی، از جهتی به تعیین در آمد، هرچند آن تعیین نسبت به عالم ماده هنوز غیب است. مثل صورت های خیالی که جلوه و تعیین معانی عقلی است، هرچند نسبت به صورت های خارجی در موطن غیب قرار دارند، با

قرار گرفتن نور اهل بیت علیه السلام در صلب آدم آن نور یک نوع تعیین پیدا کرد و شما با رؤیت حرکات و سکانات آدم در برزخ نزولی متوجه نور باطنی او می شوید، همان طور که از حرکات و سکانات افراد مؤمن پی به روحیه ی ایمانی آن ها می برید. نور باطنی و غیب الغیوبی مقام «اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ» با تجلی در صلب آدم به تعیینی خاص در آمد، خصوصیت آن نور آن است که مظهر «الله» می باشد و خلیفه الله است.

خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱) ربّ تو که الله است خواست خلیفه ای در زمین جعل کند، توجه بفرماید که می گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ» من همواره می خواهم این جعلِ خلافت را داشته باشم و در این راستا آدم را انتخاب نمود و تمام اسماء را بر قلب او متجلی کرد که این همان مقام جامعیت اسماء یعنی مقام نور محمدی صلی الله علیه و آله است. به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود پروردگار تو خواست خلیفه الله تعیین کند تا «الله» را نشان دهد، و بر این اساس همه ی اسماء الهی را به او آموخت و به او نشان داد و او برعکس ملائکه، توانست همه ی آن اسماء را بگیرد و بروز دهد. به ملائکه که مدعی بودند می توانند خلیفه الله باشند همان اسماء را عرضه کرد، سپس فرمود: «أَتَبْتَونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲) به من خبر دهید از این اسماء اگر به واقع معتقدید می توانید خلیفه ی الهی باشید. آن ها که متوجه محدودیت مرتبه ی خود

ص: ۱۵۵

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

شدند اظهار داشتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (۱) خدایا تو از هر نقصی منزّه هستی ما را همان اندازه علم به اسماء هست که تو بر جان ما آموختی و ظرفیت ما اقتضا می نمود، تو علیم و حکیمی و لذا هیچ عملی را بدون علم و حکمت انجام نمی دهی. (۲) این تعلیم چه تعلیمی است که با این که همان اسماء به ملائکه هم عرضه شد ملائکه به خداوند اظهار می دارند فقط همان تعلیمی که به ما کردی را می دانیم. معلوم است آن تعلیم تعلیمی نوری و قدسی است که جان آدم عین آن اسماء می شود ولی ملائکه ظرفیت تجلی آن اسماء را ندارند، همان طور که قوه ی بینایی از گوش انسان تجلی نمی کند و با این که قوه ی بینایی در همه ی بدن حاضر است، گوش ظرفیت پذیرش آن قوه را ندارد.

تفاوت نگاه ملائکه با نگاه شیطان

غفلت ملائکه آن بود که در ابتدای امر کمال خود را دیدند ولی نقص خود را ندیدند. آدم آن نقص را نشان داد لذا گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» ولی شیطان پس از آن که محدودیت ظرفیت خود را دید باز کمال خود را برای خود عمده کرد، بدون آن که نقص خود را بنگرد و بدون آن که کمال آدم را ببیند. و با گفتن «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ

ص: ۱۵۶

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۲.

۲- معنی و جایگاه آیات مربوط به حیات بهشت برزخی آدم و تجلی اسماء بر او و عدم ظرفیت ملائکه نسبت به همه ی اسماء در کتاب «هدف حیات زمینی آدم» از همین مؤلف بحث شده است.

وَخَلَقْتُهُ مِنْ طِينٍ» (۱) من از او بهترم چون من را از آتش خلق کردی و او را از گل، موضوع را تغییر داد و از نمایش اسماء الهی بحث را خارج کرد. در حالی که اگر او بهتر از آدم بود باید می توانست بهتر از آدم اسماء الهی را بنمایاند. باید پرسیده می شد ای شیطان این حرف ها کجا بود که این وسط زدی؟ جواب سجده نکردن را که نمی شود با این حرف ها داد. می گوید من از آتش هستم! خیلی خوب از هر چه می خواهی باش، بگو چرا در مقابل نوری که آدم نشان داد و نشان داد که جمالش، جمال نمایش همه ی اسماء الهی است، سجده نکردی؟ پس معلوم است تو «الله» را نمی پرستی که در مقابل خلیفهاالله سجده نکردی. مگر اسماء الهی تجلیات نور خدا نیست؟ خداوند با تعلیم اسماء به آدم، قلب او را محل تجلی آن اسماء نمود، چطور می شود کسی مدعی خداپرستی باشد و در مقابل انوار اسماء او سجده نکند، مگر تا حال چه چیزی را می پرستیده که نمی تواند در مقابل اسماء الهی سجده کند؟ آیا می شود به بهانه ی این که آن اسماء از آدم تجلی کرده از سجود در مقابل آن ها سر باز زد؟

حرف اینجاست که خلیفه ی الهی بودنِ آدم به جهت پذیرش همه ی اسماء الهی و نمایش همه ی آن اسماء است و بر این اساس نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند حقیقت آدم، مقام ماست و آن نوری که باید در زمین به تعین در آید از آدم شروع شد و به آل محمد علیهم السلام ختم می شود و این طبیعی است، زیرا زندگی زمینی تدریجی است و اگر شما بخواهید یک درخت میوه دهد ابتدا باید نهال آن را بکارید و شرایط رشد آن را فراهم نمائید تا

ص: ۱۵۷

به نهایت برسد. اولین جلوه ای که از حضرت الله شروع شد حامل همه ی اسماء الهی بود و ملائکه وقتی به آدم سجده می کنند به جنبه ی نهایی اسم خودشان سجده می کنند، همان طور که از منظر نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله تهلیل و تسیح کردند تا حقیقتاً تسیح و تحمید حضرت «الله» را که در مقام جامعیت اسماء معنی خود را پیدا می کند، انجام داده باشند. وقتی هم با خلیفها لله روبه رو می شوند برای این که نورشان برایشان منور و حقیقی باشد، باید به مظهر اسم جامع الهی سجده کنند و گرنه از هویت می افتند و نقش مَلْکِی خود را از دست می دهند.

اهل البیت علیهم السلام جنبه آرمانی ملائکه

رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای نشان دادن مقام نوری خود و اهل البیت علیهم السلام مسئله ی سجود ملائکه بر آدم را مطرح می کنند و این که نور آن حضرت و اهل البیت علیهم السلام در صلب آدم موجب سجود ملائکه بر آدم شد، این جریان حاکی از افضلیت اهل البیت علیهم السلام بر ملائکه است. خداوند در موضوع آدم مسئله ی خلیفها لله را در میان می گذارد تا خلیفها لله عامل نمایش صفات مُسْتَخْلَفٌ عَنْهُ یعنی الله باشد و به همین جهت همه ی اسماء خود را به او آموخت و او را محل تجلی آن اسماء نمود و به او فرمود: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»^(۱) ای آدم اسماء ملائکه را - که سراسر عالم وجود را پر کرده اند- به آن ها خبر بده. یعنی نشان بده اصل و مبنای مَلْکِی محیی چیست و چگونه آن اسم در مقام جامعیت اسماء معنی می دهد. و آدم مبنا

ص: ۱۵۸

و اساس ساير ملائكه را كه خودشان اساس همه ي تحولات زمين و عوالم مادون هستند، نمايانند. بر اين اساس است كه بزرگان اهل معرفت مي فرمايند از اول خلقت تا آخر خلقت، دور، دور محمد صلي الله عليه و آله بوده و هست. چون حقيقت آدم كه نور محمد صلي الله عليه و آله و آل اوست، عامل سجده ي ملائكه گرديد، به جهت آن كه حقيقت محمد و آل محمد عليهم السلام به ملائكه نشان داده شد. وقتی آدم از اسماء ملائكه خبر مي دهد به اين معنی است كه شما هر آنچه هستيد به نحو جامع و كامل در نزد من مي باشيد و اصل و ريشه ي همه ي شما مقام نوري آل محمد عليهم السلام است. بر همین مبنا اساتيد بزرگ مي فرمايند: در واقع جنبه ي عاليه ي آدم همان محمد و آل او هستند و ملائكه به آن ذوات مقدس سجده كردند. چون هميشه در عبادات نظرها به جنبه ي عالي و متعالی عبادات است، همان طور كه وقتی مي گوييد يا قادر، نظرتان به قادر مطلق است و نه به پهلوانان. ملائكه اگر به آدم سجده مي كنند به آدم به جهت اسماء الهيه اي كه دارند سجده مي كنند، پس در واقع به مقامی از آدميت يعنی مقام محمد و آل محمد عليهم السلام سجده مي كنند كه به صورت كامل حامل آن اسماء مي باشند. در همین راستا تمام انبيا و اوليا در عمق جانشان نظر به آخرين پيامبر - يعنی به جنبه ي كامل اسماء الهی - دارند، مثل شما كه وقتی نماز مي خوانيد به جنبه ي كامل آن نظر داريد، و به نمازی راضی هستيد كه مطابق نماز انسان كامل است و با جان آن ذوات مقدس متحد می باشد. انبيا هم در موطن خود به جنبه ي كماليه ي انسان نظر دارند، هر چند خودشان انسان كامل اند و در مقام جامعيت اسماء الهی هستند ولی موضوع شدت و ضعف - در عين جامعيت - در مورد

آن‌ها جاری است. مثل نور بی رنگ که در عین بی رنگ بودن و جامع هفت نور بودن، در بیرنگی دارای شدت و ضعف است. لذا قرآن می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۱). بعضی از رسولان را از بعضی دیگر برتری بخشیدیم.

اهل‌البیت علیهم‌السلام جنبه‌ی کمال رسولان و ملائکه بودند و با توجهی که خداوند به ملائکه داد تمام جنبه‌ی کمالی خود را در باطن آدم مشاهده کردند، آن‌ها هم از دو جهت، یکی از آن جهت که آن اسمی که هر کدام از ملائکه دارا بودند، در آدم به صورت شدیدتر موجود بود و دیگر آن که آن اسم در موطن انسان کامل معنی حقیقی خود را داشت. به همین جهت ملائکه خدام محبان اهل‌البیت علیهم‌السلام می‌باشند و همه‌ی کمالات محبان اهل‌البیت علیهم‌السلام ریشه در رجوعی دارد که آن‌ها به اهل‌البیت علیهم‌السلام دارند. لذا حضرت می‌فرماید: امر به سجودی که خداوند به ملائکه دستور داد «تعظيماً لنا» جهت گرامی داشت مقام ما بود.

با توجه به این نکته که حقیقت ملائکه را به ملائکه نشان داد تا نقص خود را در رابطه با خلیف‌الله بشناسند، تأکید می‌فرمایند: سجود ملائکه دو جنبه داشت: «وَكَانَ سِجُودُهُمْ لِلَّهِ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً» برای خدا سجده کردند از سر عبودیت و به آدم به جهت احترام و طاعت. «لِكُونِنَا فِي صَلْبِهِ» به جهت وجود ما در صلب آدم. ملائکه «عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» هستند و وجوداً در مقام بندگی خدا می‌باشند و براساس همان بندگی فرمان الهی

ص: ۱۶۰

را که دستور داد به آدم سجده کنید عمل کردند و از طرف دیگر اسماء الهی را در صلب آدم دیدند یعنی نور حق را در جلوات مختلف مشاهده کردند و به احترام حق در جمال انسان کامل، سجده کردند و در همین رابطه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» (۱) هر کس مرا ببیند حق را دیده است. ملاحظه بفرمائید این نوع نگاه همان نگاهی است که ملائکه داشتند و در صلب آدم در جمال اهل البیت علیهم السلام حق را دیدند و عملاً به حق سجده کردند. این نگاه را شیطان نداشت، شیطان نوری که در صلب آدم بود ندید، ظاهر آدم را دید و گِل دید.

بعضی ها با همان نوری که ملائکه دارند، در صلب انقلاب اسلامی نور مهدی عجل الله تعالی فرجه را می بینند بعضی ها ظاهر امور را می بینند و انتظار دارند انقلاب اسلامی نیز مانند فرهنگ غربی مأمور ارضای نفس اماره شان باشد. همان طور که ملائکه و شیطان دو نگاه متفاوت به آدم داشتند، انسان ها نیز به انقلاب اسلامی همین دو نگاه را دارند، ملائکه در آدم حق را دیدند چون آدم مظهر اسماء حق بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام در مرتبه ای برتر، نمایش اسماء الهی هستند تا ما را با حق آشنا و به حق متصل نمایند و بر این مبنا در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» چون آن حضرت با عبودیت حق، انانیتی برای خود باقی نگذاشتند که مانع ظهور اسماء الهی شود. خود را هیچ کردند تا نور اسماء الهی بدرخشد و بر جان صاحبان آن بتابد. خوشا به حال آنهایی که با این دید با انبیا و اولیاء علیهم السلام ارتباط دارند و قلب حضرات را مظهر انعکاس اسماء الهی

ص: ۱۶۱

می بینند که به جان محبین شان منعکس می شود، آن ها غلام و بنده ی آفتاب وجود اند. گفت:

چو

رسول آفتابم به طریق ترجمانی

به نهان از او پرسم به شما جواب گویم

چو

غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم

نه شبم، نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

ارزش انسان کامل به آن است که جامع اسماء است و اسماء متضاد، مثل قهر و لطف را در خود جمع دارد و از آن اسماء یک شخصیت جامع ساخته و راز سجده ی ملائکه که هر کدام اسمی از اسماء الهی را حامل هستند، در جامعیت اسمائی است که در مقام آدم نهفته است. بسیار فرق است بین این که انسان بتواند در جمال اهل البیت علیهم السلام همه ی اسماء را - در عین تضادی که بین اسماء است - به صورت جامع و به یگانگی مشاهده کند با این که اسمی را در شخصیت یک صوفی و یک مرتاض به صورت منفرد مشاهده نماید. حالت دوم برای انسان ارزش ندارد، مثل عارف شب زنده داری که روح مقابله با ظلم در او نیست، در حالی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم مظهر اسم قهار بودند - در مقابل کفر - و هم مظهر اسم رحمان بودند - در مقابل مؤمنین - و خداوند در وصفشان فرمود: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (۱) لذا همان شخصیتی که مومنین را از آتش نجات می دهد، سخت ترین جنگ ها را با کفار دارد. مقام حفظ جامعیت با لیبرال منشی که گاهی چون خوک هر بد و خوبی را می پذیرد و گاهی مانند گرگ هر بد و خوبی را طرد می کند فرق دارد، چون در مقام برزخیت کبری و جامعیت الهی مستقر نیست. وقتی ما طوری عمل کنیم که با بدی بدکاران کنار بیاییم

ص: ۱۶۲

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.

عملاً مکتب خداوند را که از طرف انبیاء آمده است دفن کرده ایم و اظهار خواهیم کرد ما همه را خودی می بینیم، حال چه انقلاب و اسلام را قبول داشته باشند، چه ضد انقلاب باشند. این به معنی آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوسفیان در یک حدّ ارزش دارند و در نتیجه نباید امام حسین علیه السلام در مقابل یزید سخن خود را حق بداند و مانع اندیشه و حرکات یزید شود. این طرز فکر عملاً یک نوع اصالت دادن به فرهنگ غربی است که از جامعیت جدا شده و یک بُعدی گشته است. جامعیت اقتضا می کند که در هر موقعیتی اسم خاصی از اسماء الهی با حفظ جامعیت بروز کند و هیچ اسمی به حاشیه نرود. حضرت علی علیه السلام را متهم می کردند که آن حضرت خشن اند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دفاع از حضرت فرمودند: «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ» (۱) درست است که حضرت خشن اند اما نه خشونت بدون حکمت، بلکه حضرت خشم الهی را می نمایانند. اقتضای جامعیت انسان کامل چنین است که در جایی که باید خشم کند بتواند خشم نماید، همان طور که در مقابل بچه های یتیم اشک می ریزد و از آن ها تقاضا می کند اگر من در امور شما به جهت سهل انگاری کارگزاران کوتاهی کردم، مرا ببخشید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سجود ملائکه برای خدا، در راستای عبودیت، و برای آدم، جهت اکرام و اطاعت بود. این سخن خبر از آن می دهد که ملائکه در اطاعت انسان های کامل می باشند که برگشت می کند به مقام جامعیت اسماء که در انسان های کامل هست و اسماء ملائکه همه تابع مقام

ص: ۱۶۳

جامعیت اسماء الهی است چون مطلوب ملائکه، برای ماندن در نور اسمائی خود، قرار گرفتن در ذیل نور جامع انسان کامل می باشد. در همین رابطه است که در روز عاشورا همه از آسمان و زمین و خاک، تا جنیان و ملائکه در پی یاری حضرت حسین علیه السلام بودند. حضرت هم در رابطه با مأموریتشان شهادت را انتخاب کردند و مصلحت ندیدند از توانائی های تکوینی خود بهره بگیرند. اما در نظر بگیرید وقتی وجود مقدس مولایمان تشریف بیاورند - در حالی که بناست از توانایی های تکوینی عالم نیز استفاده کنند - چه شرایطی ظهور می کند، شرایطی که عالم در اختیار ایشان قرار می گیرد. در حال حاضر که امام غایب اند، جهان بشری آماده ی نفوذ حکم حضرت نیست تا در نتیجه ی آن آمادگی، عالم تکوین تسلیم ما باشد و به همین جهت ملاحظه می کنید دنیا بی برکت شده است. وقتی حضرت ظهور کنند بنا به قول خداوند: «لَفَتَّحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (۱) برکات زمین و آسمان را بر مردم می گشائیم و معنی طاعت ملائکه به همین معنی است و این قاعده در همه ی زمان ها جاری است. یعنی اگر امروز هم مردم تقوا پیشه کردند و مسئولان تلاش کردند در ذیل نور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و در حد توان خود حکم خدا را حاکم کنند، به همان اندازه جامعه از برکات آسمان و زمین برخوردار می شود.

هر اندازه انسان ها الهی شوند روحیه ی خدمت به سایرین در آن ها می تابد و موجب سرازیر شدن برکات زمین و آسمان در زندگی افراد جامعه می شود و اگر مردم مردانه درصدد حاکمیت اسلام به نور اهل

ص: ۱۶۴

البیت علیهم السلام نباشند آنچنان خوار می شوند که در زمان رضاخان با آن روبه رو شدیم. پیرمردها تعریف می کردند همین که نفس می کشیدیم راضی بودیم. نفت را که انگلیسی ها می بردند، دولتیان هم مالیات های سرسام آور می گرفتند و مردم را هم در مذلت و خواری نگه داشته بودند.

مبنای رعایت حقوق انسان ها

راز این که تأکید دارم فقط انبیا و اولیا و مومنین واقعی، حقوق انسان ها را حفظ می کنند به جهت آگاهی آن ها از گوهر انسانی انسان ها است و این که خودشان ابتدا گوهر خود را شناخته و به سوی کمال مطلق سیر داده اند. یقیناً کسی که قلبش الهی نباشد نمی تواند حریم و حقوق مردم را رعایت کند چون گوهر انسانیت را نمی شناسد تا بخواهد آن را پاس بدارد. آنها به اندازه ای که خدا برای انسان ها اهمیت دارد حریم و حقوق مردم را رعایت می کنند و مردم را دوست دارند و بر آن اساس برکات خدا آن ها را فرا می گیرد، و ملائکه نیز به جهت گوهر انسانی انسان کامل که همان مقام جامعیت اسماء است، بر او سجده کردند و در اطاعت او درآمدند.

از آن جایی که تمام عالم در اطاعت اهل البیت علیهم السلام است، هر جامعه ای به همان اندازه که به اهل البیت علیه السلام نزدیک باشد، از برکات زمینی و آسمانی برخوردار می شود. چون عالم براساس طلب آن ها خود را تنظیم می کند. ما امروز آثار جدایی از حاکمیت انسان های کامل و بی برکتی فوق العاده را در نظام های غربی مشاهده می کنیم. آیا واقعاً زندگی انسان این همه باید بی برکت باشد که بعد از ۷۰ سال هنوز آپارتمانی که در آن

زندگی می کند رهن بانک باشد و اگر اقساط آن را ندهد او و فرزندانش بی خانمان شوند؟ ما به اندازه ای که به غرب نزدیک شدیم به بی برکتی دچار گشتیم. قبلا با زندگی در پهن دشت طبیعت مشکلی به نام مسکن نداشتیم. بعضی ها می گویند چرا در اسلام ارثی که زن از شوهر می برد از زمین نمی برد و از اعیانی می برد، غافل از این که زمین قیمت نداشته است، زن می تواند سهم خود را از اعیانی بردارد و زمین را رها کند و سایر ورثه اگر مایل بودند از زمین استفاده می کردند. با این نوع شهرنشینی که همه تصمیم گرفتند یک جا جمع شوند، سرمایه داران زمین ها را در اختیار گرفتند و بحران مسکن پدیدار شد و معنی بی برکتی مصداق پیدا کرد، به طوری که امروزه یک سوم عمر هر کس باید صرف مسکن او شود.

وقتی از امام جدا شدند ملائکه که عامل برکت عالم اند و در اطاعت امام می باشند به جامعه مدد نمی رسانند و با نور امام به عالم تجلی نمی کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از طرح سجود ملائکه به آدم نتیجه می گیرند که با توجه به این امر چگونه ما از ملائکه افضل نباشیم؟ که ملاحظه فرمودید چه معارف بلندمرتبه ای در این موضوع نهفته است.

خداوند به لطف خود و به نور اهل البیت علیهم السلام ما را متوجه معارف عالی ی این گونه روایات بگرداند.

«والسلام علیکم و رحمها الله و برکاته»

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در رابطه با جایگاه مقام غیبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام نسبت به مقام ملائکه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با طرح این موضوع اسرار بلندی از عالم غیب را بر ما گشودند. از آن جمله روشن شد اولاً: علت اصلی سجده ملائکه بر آدم به جهت نور آل محمد علیهم السلام بود که در مورد راز اطاعت ملائکه از آدم مختصراً نکاتی عرض شد و تحقیق مفصل آن به عهده ی عزیزان است که اگر موضوع را دنبال بفرمایند منشأ برکات ارزشمندی در امور سلوکی و عبادی شان می شود.

رابطه های نوری

توجه به امکان تماس قلب مؤمنین با نور ذوات مقدس است که نوع برخورد را جهت می دهد و قلب را آماده می کند تا از جلوات نورانی آن ها برخوردار شود و به نور انسان کامل نزدیک گردد.

حتماً عنایت دارید که ذات انسان یعنی نفس ناطقه یا قلب، دارای حقیقت نوری است و از آن طرف حقیقت اهل البیت علیهم السلام نیز در ساحت خاص خود از جنس نور است، هرچند تفاوت بین آن دو فوق العاده زیاد است ولی در عین تفاوت بسیار، رابطه ی نفس ناطقه ی انسان با ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام رابطه ای نوری است- مثل ارتباط اجمالی شما با خداوند.

اگر بتوانیم با امامانی که عین عبودیت و ارتباط با خدا هستند، ارتباط برقرار کنیم، ساحت مان، ساحت عبودیت می شود، به همان معنایی که انسان های کامل با خدا ارتباط دارند، هرچند آن ارتباط در مرتبه ی نازله باشد. همه ی ما می خواهیم با «سبحان الله» گفتن، نور «سبحان اللهی» پروردگار بر قلبمان تجلی کند، با توجه به این که سبحان اللهی پروردگار یک فکر نیست، یک نور است و اگر حق در جلوه ی سبحان اللهی تجلی کرد قلب انسان منور به آن نور می شود. اگر بخواهیم مسیری را طی کنیم که انوار اسماء الهی بر قلب ها تجلی نماید راهش این است که با کسانی که صاحب این اسماء هستند و خودشان فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^(۱) ارتباط نوری پیدا کنیم و این تنها راه ارتباط با اسماء الهی است. مشکل ما که می گوئیم فرهنگ اهل البیت علیهم السلام منزوی و فراموش شده در همین موضوع است که ارتباط نوری انسان ها با آن ها از جهت نظری و عملی روشن نیست و گرنه اکثر ما روایاتی از این سنخ را مطالعه می کنیم بدون آن که راهی از مقام بر جان ما گشوده شود.

ص: ۱۶۸

حضرت فرمودند: ما را در صلب آدم گذاشتند و ملائکه با نظر به آن نور بر آدم سجده کردند. چطور ملائکه توانستند آن نور را بشناسند، تا آن جا که در مقابل آن سجده کردند و ما از ارتباط آنچنانی با آن نور محرومیم؟ فکر کنید اگر ارتباط با امامان، ارتباط نوری باشد، چه پیش می آید؟ وقتی در حرمی از حرم امامان به خدمتشان مشرف می شوید احساس می کنید قلب تان آرام آرام آماده می شود تا در یک حالت نوری قرار گیرد و اگر کسی معارف خوبی از نحوه ی بودن آن ها در سینه داشته باشد و این احوالات را بشناسد، به نحو احسن از آن شرایط استفاده می کند، ولی در هر حال هر کس یک نحوه ارتباط نوری را درک می کند. آنهایی که قواعد نوری را بشناسند بهتر مورد استقبال قرار می گیرند و به قلبشان جهت می دهند. این که امامان علیهم السلام توصیه می کنند نسبت به حق ما معرفت داشته باشید برای این است که در آن موقعی که آن انوار می آید آدم بفهمد معنی و جایگاه این حالات کجا است. همین طور که باید جایگاه و نقش و چگونگی ملائکه را بشناسیم. به فرمایش شهید مطهری «رحمه الله علیه» معرفت و اعتقاد به ملائکه باید جزء اصول دین باشد. می فرمایند این اصول دینی که ما فعلاً داریم در مقابل اشعری ها و معتزلی ها بوده است. می فرمایند: چه کسی گفته امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین است، این چیزها را ابداً نمی شود پای قرآن و اسلام گذاشت که ایمان به ملائکه و امر به معروف جزء اصول دین نباشد. صریح قرآن است که «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ» (۱) نیکی آن نیست که نظرها را به طرف مغرب و مشرق بیندازید و لکن نیکوکار کسی است که به خدا و آخرت و ملائکه و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد. یعنی اگر کسی نتوانست انوار ملائکه را کشف کند، وارد حوزه ی ایمان نشده تا مسیر نوری خود را به سوی اسماء الهی بگشاید و این نشان می دهد ایمان به ملائکه از اصول دین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با مقام افضلیت اهل البیت علیهم السلام از ملائکه، موضوع معراج خود را شاهد آوردند که «وَإِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَدْنَى جِبْرِئِيلَ مَثْنَى مَثْنَى وَأَقَامَ مَثْنَى مَثْنَى ثُمَّ قَالَ لِي تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَهُ يَا جِبْرِئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ فَقَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً فَتَقَدَّمْتُ فَصَلِّئْتُ بِهِمْ وَلَا فَخْرَ» در آن هنگامی که من به آسمان عروج داده شدم جبرائیل اذان گفت، در حالی که دو به دو بودیم و اقامه گفت، در حالی که دو به دو بودیم. سپس گفت: جلو بیا ای محمد! پس گفتم: بر تو مقدم شوم؟ (۲)

گفت: بله، زیرا خدای تبارک و تعالی انبیاء اش را بر همه ی ملائکه برتری بخشیده و تو را

ص: ۱۷۰

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۷.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مقام نظر به شخص خود که جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است می اندازند و ملاحظه می کنند در آن مرتبه از وحی جبرائیلی بهره می گیرند، در این رابطه است که مایل نیستند بر جبرائیل مقدم شوند. ولی خداوند و جبرائیل نظر به حقیقت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» بودن حضرت دارند و جایگاهی که فوق همه ی مخلوقات است و بر این اساس جبرائیل علیه السلام از حضرت درخواست می کند جلو بروند.

برتری خاص بخشیده. پس بر آن ها مقدم شدم و همراهشان نماز خواندم و البته این فخری نیست.

تفاوت مقام نوری اهل البیت علیهم السلام با مرتبه ی نفس ناطقه شان

ملاحظه می فرمائید که امکان سیر انسان کامل در قوس صعود تا مرتبه ی محدودی همراه با ملائکه خواهد بود، پس از آن شرایطی فراهم می شود که آن همراهی تبدیل می شود به تقدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر جبرائیل که آن مرحله، مرحله ی ظهور غلبه ی جنبه ی حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله بر نفس ناطقه ی آن حضرت است. چون هر انسانی وجوهی دارد، نبی الله هم از وجهی مثل بقیه ی انسان ها از مادر زاییده شده اند و مثل همه ی انسان ها یک جسم و یک روح دارند، در عین این که حقیقتی دارند فوق همه عالم و آدم. جسمشان در عین این که جسم است ولی چون متأثر از نور مقدس حقیقت محمدی است با نورانیت خاص همراه است. همین طور که نفس ناطقه ی حضرت طبق قاعده ی «الْأَنْفُسُ جِسْمَانِيَّةُ الْخُدُوثِ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَا» به عنوان شخص خاص از مادرشان شروع شده است.

این که شنیده اید در عهد اَلْسِت همه به ربوبیت خداوند اقرار کردند مربوط به وجود علمی افراد در علم خداوند است. هر کس به اعتبار انسانیتش در آن عالم اقرار به ربوبیت خداوند نموده است. هر کس قبل از این که به وجود بیاید در علم خدا بوده و این که در چه سالی در کجا به دنیا می آید همه معلوم بوده ولی آن وجود، وجود علمی است. این شخص قبل از به وجود آمدن در رحم مادر به عنوان یک موجود، در هیچ جا

نبوده، در علم خدا بوده و چون علم خدا انفعالی نیست و فعلی است لازم نمی آید که چیزی باشد تا خدا از آن آگاهی بیابد، همین که خدا هست امکان بودن هر چیزی، یعنی جنبه ی امکانی آن چیز، در علم خدا هست ولی به عنوان شخص خاص از رحم مادرش همراه با جسمش شروع می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت جسمانیه الحدوث بودنِ نفسِ شان، نفسِ ناطقه دارند و مثل بقیه ی انسان ها عبادت می کنند تا آن نفس را عابد و بنده نگه دارند ولی وجه و جنبه ی دیگری دارند به عنوان حقیقت نوری که آن فوق ملائکه است و ائمه علیهم السلام نیز از جهت نفس ناطقه شان از مادرشان متولد می شوند و وجودشان در عالم جسم با حضور در رحم مادرشان شروع می گردد و از طرف دیگر حقیقتی فوق نفس ناطقه دارند. آن وقتی که در دنیا در اوج بندگی، عبادات طاقت فرسا دارند، جنبه ی نفس ناطقه شان را با حقیقت خود متحد نگه می دارند ولی آن وقتی که مقدم از جبرائیل قرار می گیرند، شرایط ظهور جنبه ی حقیقتشان است که فوق جبرائیل است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مرحله نیز انتظار دارند حضرت جبرائیل جلو بروند، تا نفس ناطقه ی خود را با مدد جبرائیل جلو ببرند. به همان اعتبار که جبرائیل بر حضرت وحی می کرد، ولی در آن مقام معراجی بنا است حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله ظاهر شود که مقام فوق جبرائیل و مقام برزخیت کبری است. (۱)

به گفته ی محی الدین بن عربی و قیصری، مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله،

ص: ۱۷۲

۱- امام خمینی «رحمه الله علیه» در مورد مقام جامعیت یا برزخیت کبری نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر یک از موجودات صراطی خاص و هدایتی مخصوص به خود دارند و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعِدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ». و چون در هر تعیین و انانیت، حجابی است ظلمانی و در هر وجود و انیت، حجابی است نورانی، و انسان از آن جهت که مجمع تعیینات و جامع وجودات است، محبوب ترین موجودات از حق تعالی است. و شاید اشاره به این معنی باشد آیه ی کریمه ی «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» و از این جهت، صراط انسانی طولانی ترین و ظلمانی ترین صراط ها است. و چون «رب» انسان حضرت اسم الله اعظم است، که ظاهر و باطن و اول و آخر و رحمت و قهر و بالاخره اسماء متقابل نسبت به او علی السواء است، از برای خود انسان در منتهای سیر، باید مقام برزخیت کبری حاصل شود، و از این جهت صراط او ادق از همه ی صراط ها است. پس باید انسانی که در مقام تعیین برزخیت کبری است همواره مد نظر انسان ها باشد تا بتوانند از جنبه ی انحراف به بعضی از اسماء و غفلت از بعضی دیگر مصون بمانند. ممکن است انسان از حجاب غلو یا کثرت خارج شده باشد ولی این رسیدن به برزخیت و تعادل کبری نیست و به همین جهت معصوم می فرماید: «نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ، النَّمَطُ الْاَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِي وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِي». (کافی، ج ۱، ص ۱۳۶) ما آل محمد گروهی هستیم میانه رو، آن کس که از حق جلو افتاده و آن که تفریط پیشه کرده و کوتاهی نموده، ما را در نیابد. (آداب الصلوا، ص ۲۸۹).

مقام اعتدال و حاکمیت بر تمام عالم غیب و شهود است چون وقتی اولین مخلوق خداوند انسانی است که جلوه‌ی جامع اسم الله است، پس حتماً آن حقیقت، فوق جبرائیل و میکائیل و هر ملک مقربی می‌باشد. منتها در معراج باید این حقیقت برای شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله ظهور کند تا از این جهت جایگاه تکوینی و تشریحی حضرت به اتحاد خاصی تحقق یابد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر رسیدن به حقایق عالی تر وجود خود، در باطنی ترین مراتب هستی حاضر شوند. جبرائیل یک ملک مقرب است مثل بقیه‌ی ملائکه که کمک می‌کند تا انسان به مبادی عالم غیب متصل شود و به باطنی ترین ابعاد خودش برگردد، از این جهت خدام انسان‌هایی هستند که نظر به مقام جامعیت اسماء یعنی انسان‌های کامل دارند.

حضرت می فرمایند در آن سفر معراجی جبرائیل از یک مرتبه ای بالاتر نیامد و عرض کرد این انتهای حد من است، چون جبرائیل تا آن جا کمک می کند که انسان به حقیقت خودش که مقام اُنس با حقیقت اسماء به نحو جامعیت است، برسد، وقتی مقام، مقام تجلی همه اسماء شد جبرائیلی که در مقام جامعیت نیست، امکان حضور ندارد. ملاحظه فرمودید چگونه ملائکه ای که حامل اسمی از اسماء الهی هستند به مقامی که حامل همه ی اسماء است اقتدا می کنند. چه خوش است این اقتدا، خدا رزق همه مان بکند که ما بتوانیم به کسانی که جامعیت دارند اقتدا کنیم.

ملت ایران چون به حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» اقتدا کردند این قدر جلو رفتند. مردم تبت به آقای دلایی لا ما اقتدا کردند و ملت ایران به حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه»، ملاحظه کنید تفاوت چه اندازه است. یکی مثل دلایی لا ما می خواهد زیر سایه ی آمریکا زندگی صوفیانه ی خود را ادامه دهد و یکی مثل امام خمینی «رضوان الله علیه» با شناختی که از راز تجلی اسماء الهی در زندگی بشر دارد، آمریکا را حجاب حقیقت می بیند و سعی بر نفی روح استکباری آن دارد. در آن نوع زندگی که امام خمینی «رضوان الله علیه» برای انسان ها می شناسد هر چه آمریکا به ما بدهد یک دام محسوب می شود و لذا هرگز در مسیر خود از ترس محرومیت هایی که آمریکا بر ما تحمیل می کند کوچک ترین فشاری را نمی پذیریم. درست است که عده ای از روشنفکران از این گردونه بیرون اند و آرزو دارند شرایطی پدید آید که در بازار و خیابان با تحریم های آمریکایی روبه رو

نشوند، ولی مسیر اصلی که انسان را تا معراج صعود می دهد و ملائکه را به اطاعت خود می کشاند، چشم دوختن به افق دیگری است غیر از افقی که زندگی آمریکایی در مقابل ما قرار می دهد.

کسانی که جامع اسماء الهی اند یعنی ائمه علیهم السلام فوق آنچه اهل دنیا به آن دل بسته اند، عالم را در خدمت بشر قرار می دهند و بشریت را جلو می برند، ولی نه پیشرفت با ملائکه های غرب که پیشرفت و همی است و نه حقیقی. در راستای پیشرفت حقیقی، امام حسین علیه السلام مدیریت جامعه را در زمان غیبت امام معصوم به عهده ی عالمان دین گذاشتند، علمایی که نقش اسماء الهی را می شناسند. حضرت فرمودند: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ»^(۱) مجاری امور و احکام باید به دست علمایی باشد که عالم به الله اند. بعضی علما عالم اند به وجهی از اسماء الهی این ها غیر از آن هایی اند که به «الله» عالم می باشند. آن نوع ترقی و جهشی که ملت مسلمان بتواند از یک خفت تاریخی نجات پیدا کند وقتی صورت می گیرد که «الله» به میان بیاید و قرآن هم فرمود: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^(۲) تمام عزت نزد خداوند است و هر کس به هر اندازه به خدا نزدیک شود از عزت بهره مند می گردد. با تدبّر در این آیه باید عزت مند نبودن مسلمانان را در جدایی از انسان کاملی دانست که خلیفه «الله» است و عالمان بالله در همان مسیر قدم می زنند و گرنه تا وقتی که به دنبال یک آقای راه می افتادیم که در عین مؤمن و متدین بودن، به قول حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در

ص: ۱۷۵

۱- تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۳۸.

۲- سوره ی یونس، آیه ی ۶۵.

سیاست هیچ دخالتی نمی کرد، نمازش را می خواند و عیاش را روی سرش می کشید و به خانه می رفت که یک حرف سیاسی نزنند، نتیجه اش این شد که در زمان رضاخان خوار شدیم، چون به علماء بالله مثل مرحوم مدرس پشت کردیم و راز عزت را که همان «الله» یعنی اسم جامع بود پشت سر انداختیم. در حالی که جبرائیل می فهمد باید به نبی الله صلی الله علیه و آله اقتدا کند تا هویتش برایش باقی بماند. چقدر خوب بود اگر زندگی زمینی خود را در رابطه با آسمان تحلیل می کردیم و از خود می پرسیدیم در آن شب قدری که تقدیر ما رضاخان شد نسبت ما با «الله» چگونه بود؟ و چرا حضرت زهرا علیها السلام پیش بینی کردند با حذف علی علیه السلام جهان اسلام به خواری فرو می افتد؟ چرا از اقتدای جبرائیل علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله درس های بزرگی نیاموختیم؟ و نفهمیدیم گوهری در انسان های کامل هست که اگر جامعه امامت آن ها را بپذیرد، گوهر جامعه را احیاء و شکوفا می کنند. لاًقل زمینیان از ملکوتیان می آموختند که چرا باید به انسان های کامل اقتدا کرد و در زمان غیبت امام معصوم به عالمانی رجوع نمود که عالم بالله هستند. حضرت جبرائیل علیه السلام که مثل بعضی از مقدسان «عباد مکرم» و اهل عبادت بود(۱)

ولی چرا آن را کافی ندانست و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقتدا کرد و فهمید ملک مقرب خدا بودن او را از اقتدا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که جامع اسماء الهی است، کفایت نمی کند؟

جبرائیل در جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله که سؤال فرمودند آیا من مقدم بر تو قرار بگیرم؟ عرض کرد: علاوه بر این که همه ی انبیاء از ملائکه افضل اند،

ص: ۱۷۶

۱- قرآن در مورد ملائکه می فرماید: «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» (سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۶).

تازه «فَضَّلَكَ خاصه» برتری تو برتری خاصی است، چون در عین داشتن مقام جامعیت اسماء، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» را نیز دارا هستی و لذا در جمعیت اسمایی در شدت کامل قرار دارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جلو ایستادم و نماز خواندم و آن فخری برایم نبود. چون حضرت با نظر به حقیقت خود، احساس نکردند کمالی بالاتر به دست آورده اند. فخر یعنی انسان احساس کند در مرتبه ی بالاتری از آنچه هست، قرار گرفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خود نظر کردند و دیدند نسبت به حقیقت خود جلوتر نرفته اند، مثل قهرمانی که توان بلند کردن وزنه ی سیصد کیلوئی را دارد و حالا وزنه ی دویست کیلوئی بلند کند.

«فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجْبِ النُّورِ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفَ عَنِّي فَقُلْتُ يَا جِبْرِئِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حِدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ» وقتی به حجب نور رسیدم جبرائیل به من گفت: ای محمد! پیش برو و خودش از من عقب افتاد. به او گفتم ای جبرائیل در چنین موقعیتی از من جدا می شوی؟ گفت ای محمد! پایان محدوده ای که خداوند مرا در آن قرار داده تا اینجا است.

حجاب های نوری که حضرت به آن رسیدند، از جهتی نور اند و محل تجلی باطنی ترین حقایق و از جهتی - به جهت حجاب بودن- مانع رؤیت باطن خود می باشند، مثل نور خورشید که در عین آن که نور خورشید است مانع دیدن خورشید می باشد. حضرت به نوری رسیده بودند که مانع سیر بیشتر بود. معلوم است آن مقام در عین آن که هر کس در آنس با جبرائیل است برایش حجاب به حساب می آید ولی اگر نظر را از جبرائیل

برکنند، امکان جلو رفتن دارد. مقام جبرائیلی تا آن حدّ بود. با توجه به این که در عالم مجردات حقیقت هر چیز با رتبه ی آن یکی است حضرت جبرائیل در ادامه عرض می کند: «فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ احْتَرَفْتُ أَجْنَحَتِي بِتَعَدِّي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ» اگر از این جا جلوتر بیایم بالهایم به جهت تعدّی به حدود پروردگارم، آتش می گیرد. ارزش این مباحث به آن جهت است که متوجه می شویم مگر مقام نوری جبرائیلی چیست و تا کجاست که از آن مرز جلوتر رفتن معنی ندارد و چرا نور نبی الله صلی الله علیه و آله امکان ادامه ی سیر در آن عوالم را دارد. بنده معتقدم این روایات را برای ما نقل فرمودند تا دست ما را بگیرند و وارد این معارف و آن عالم بکنند که عین سلوک است، چون معرفت به معنی ورود به عالمی است که آن معارف در آن جا تحقق یافته است. تدبّر و تأمل بر این امور طوری است که اگر ممارست کنید می یابید که سلوک انجام داده اید. وقتی دل متوجه مقام نبی الله صلی الله علیه و آله و ملائکه شد، به سوی آن مقام سیر می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: چون به حجب نوری رسیدم جبرائیل همراهی نکرد و گفت این نهایت حدّ من است که خداوند برای من تعیین کرده. این یعنی مشخص شدن مرز هویت حضرت جبرائیل. حضرت جبرائیل در آن حال حقیقت تکوینی خود را بیان کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به زبان تشریح شرح می دهند تا معلوم شود رابطه ی مرتبه ی تکوینی هر موجود با هویت آن چگونه است. مثال ساده اش نور سبز است اگر در مرتبه ی نور بی رنگ نفوذ کند، در آن صورت همه ی هویت سبز بودن خود را از دست می دهد و از آن جهت هیچ می شود، چون در مرتبه ای که

نور بی رنگ هست، هر نوری در هر رنگی باشد از هویت خود می سوزد و مقهور مرتبه ی نور بی رنگ می گردد. اگر جبرائیل بخواهد خودش باشد و تعیین داشته باشد، باید مرز خود را حفظ کند، لذا می گوید این حدی است که خداوند برای من تعیین کرده یعنی اگر از این جلوتر بیایم دیگر هویت جبرائیلی ام را از دست می دهم. همین طور که صورت های ذهنی تا وقتی در نفس شما ظهور دارند که در موطن ذهن باشند، اگر به موطن عقل آمدند دیگر از هویت خود خارج می گردند و به معنا تبدیل می شوند. سالک در مسیر توحیدی خود به جایی می رسد که دیگر از نظر به عدد و رقم و صورت، به سوی حقیقت سیر می کند و در آن موطن عدد و رقم و صورت می سوزند. در ابتدا حساب تعداد فرش هایش را هم داشت ولی همین که نور به قلبش رسید دیگر عددها می رود و نظرش از کثرت به وحدت سیر می کند. در زندگی برزخی، آرام آرام همه ی هویت های اعتباری می روند، تعداد فرش و سکه بی معنی می شود، فقط نور در میان است، هر چه می گردد چیزی از آن زندگی دنیایی در آنجا پیدا نمی کند. انسان های مؤمن که در زندگی دنیایی در سیر نوری قرار دارند آرام آرام از کثرت ها و تعددها آزاد می شوند.

توحید انسان کامل

جبرائیل در عین آن که در مقام وحدانی است و کثرت در ذات او راه ندارد ولی وحدت او به معنی جامعیت اسماء نیست که توانسته باشد مانند انسان های کامل اسماء متضادی مثل اول و آخر و ظاهر و باطن را در خود

به وحدت برساند و لذا سیر او در توحید، مرز خاص خود را دارد ولی توحید انسان کامل طوری است که امکان قرب بیشتری را به او می دهد.

سعی بر این است که روشن شود معنی عدم امکان صعود بیشتر حضرت جبرائیل در عالم غیب به چه معنی است. در روایت دیگری جبرائیل علیه السلام می گوید: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَهُ لَأَخْتَرْتُ»^(۱) اگر بند انگشتی نزدیک تر شوم آتش می گیرم. یا در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله هست که جبرائیل به حضرت عرض می کند: «إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ الرَّبِّ لَسَبْعِينَ حِجَابًا مِنْ نَارٍ أَوْ نُورٍ لَوْ رَأَيْتُ أَدْنَاهَا لَأَخْتَرْتُ»^(۲) میان من و پروردگارم هفتاد حجاب از نور و نار هست، اگر نزدیک ترین آن ها را بینم آتش می گیرم. همه ی این روایات خبر از آن می دهد که مرتبه ی وجودی حقایق، همان هویت آن ها است و امکان صعود بیشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم نور حکایت از آن دارد که هویت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کجاها وسعت دارد و انسان ها با هدایت چنین پیامبری به چه مراتب عالیه ای نزدیک می شوند.

بعضی مواقع انسان ها وسعت خود را فراموش می کنند، روایات معراجی متذکر انسان ها است که ظرفیت وجودی شان تا کجا است. ملاصدرا معتقد است ابن سینا در فلسفه ظرفیت وجودی زیادتری را از آن چه گفته است داشته و با اشتغال به علم طب آن طور که باید استعداد خود را در فلسفه توسعه نداده است در حالی که سایرین می توانستند آنچه

ص: ۱۸۰

۱- احتجاج، نظام الدین احمد غفاری، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- بحار، ج ۵۵، ص ۴۴.

را او در طب انجام داد، انجام دهند. به گفته ی ملاصدرا حیف نبود این سینا وقت خود را صرف دیدن قاروره کند؟ در حالی که هنوز هم حوزه های علمیه ی ما با آن همه عظمت که در مکتب فلسفی ملاصدرا هست باز نیازمند اندیشه ی شیخ رئیس هستند.

معنی شناخت وسعت انسان آن است که نظرها را به مقامی فوق مقام ملائکه ی مقرب بیندازیم، مقامی که انوار جبرائیل را پشت سر می گذارد و به حقایق بالاتر می رسد. با این که در میانه ی این مسیر ان شاءالله از مدد های جبرائیل علیه السلام بهره مند خواهید شد و با نسیم بال های او سرمست می شوید، همان بال ملائکه که در روایت آمده، صورت ظهور جسمانی حقایقی است که هر ملک با خود دارد. در مورد جبرائیل آن بال ها جلوه ی اسم علیم الهی است و با تجلی آن نور به آن صورت، جان را منور به نور علم می کند، نه این که بادش به شما بخورد مثل بادی که از طریق هوا پیش می آید. آجنحه ی ملائکه مظاهر آن اسمایی می باشند که آن ها حامل آن هستند. گاهی جبرائیل - که مقام ظهور اسم علیم خداوند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام ابعاد علم الهی است - به صورتی ظهور می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف آن می فرمایند: «رَأَيْتُهُ فِي السُّدْرَةِ وَ لَهُ سِتْمَاهُ جَنَاحٌ» (۱) جبرائیل را در سدره دیدم و او دارای ششصد بال بود. یعنی تمام علومی که ممکن بود در عالم ظاهر شود از طریق جبرائیل به من رسید. فراموش نفرمائید وقتی ملائکه با کسی تماس می گیرند قلب آن شخص عین حقیقت آن ملک می شود. چون دیدن او دیدن باطنی است و اتحاد

ص: ۱۸۱

روحانی با جان انسان به وجود می آورد. حضرت صلی الله علیه و آله در ادامه ی روایت، گزارش خود در مورد معراج را شرح می دهند که به جلسه ی آینده موکول می کنیم.

خدا ان شاءالله به نور خودش قلب ما را آماده کند تا از این معارف عالی بهره ی لازم را ببریم.

«والسلام علیکم و رحمهاالله و برکاته»

ص: ۱۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در رابطه با فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که حضرت در جواب سؤال امیرالمؤمنین علیه السلام، جایگاه و مقام انسان کامل در عالم را تبیین فرمودند و از آنجایی که سؤال کننده انسان بزرگی است رسول خدا صلی الله علیه و آله اسرار زیادی را برای آن حضرت می گشایند تا آنجایی که سخن را به سفر معراجی خود کشاندند و فرمودند در آن سفر به جایی رسیدم که جناب جبرائیل علیه السلام دیگر نتوانست صعود را ادامه دهد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد اگر من از این مرز جلوتر بیایم «اخْتَرَقْتُ أَجْنِحَتِي بِتَعَدِّي حُدُودِ رَبِّي حَيْلَ جَلَالِهِ» بال هایم به جهت تجاوز از آن حدی که پروردگار برایم معین فرموده، آتش می گیرد. که عرض شد در این نگاه نکات عمیق عرفانی مطرح است و به همین جهت این نوع معارف را در کتاب های عرفا بیشتر ملاحظه می کنید. در واقع با طرح این موضوع مسلمانان را دعوت می کنند که به راه و رسم سیر به عالم غیب بیندیشند و متوجه باشند با این که ملائکه از

جنس نورند چگونه بال های آن ها که مجلای اسماء الهی است، آتش می گیرد و در سیر صعود به سوی حق و غلبه ی شدیت توحید، کثرت اسمائی به وحدت حقانی تغییر می کند.

حقیقتاً شما در جمال حضرت جبرائیل علیه السلام بال می بینید اما از جنس نور و با محتوای معنوی. همین طور که اگر خودتان را در خواب با بال سبزی احساس کردید، مُعَبَّر که آن خواب را تعبیر می کند می گوید گشایشی - مثل تولد فرزند صالح عالم - برای شما پیش می آید. حقیقتاً در آن حال شما بال می بینید اما آن بال و آن صورت، باطنی دارد که از جهت زندگی زمینی یک معنی می دهد و از جهت سیر معنوی معنی دیگری دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمال بال های جبرائیل علیه السلام به حقایق اسماء الهی منتقل می شوند، آن بال ها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت عالمی است فوق عالم خیال منفصل. مُعَبَّر با نظر به صورتی که شما در خواب می بینید، متوجه می شود آن صورت در عالم مادون چه حکمی دارد ولی انبیاء و اولیا و اصفیا با نظر به صورتی که در خیال آن ها تجلی می کند متوجه می شوند آن صورت در عالم مافوق، چه حکمی دارد و از چه مقامی نازل شده و چه حکایتی در عالم مافوق جاری است که این صورت بر اساس آن جلوه کرده است.

چگونگی نظر به حضرت جبرائیل علیه السلام

همین قدر بدانید اسراری در موضوع بال داشتن جبرائیل و آتش گرفتن آن بال ها نهفته است که جای مطالعه دارد. با توجه به این که جبرائیل علیه السلام و بال های او همه نوراند، معنی صعود نکردن بیشتر او در رابطه با عدم

جامعیت و عدم توحیدِ شدیدتر است. دائماً باید این نکته در ذهن عزیزان باشد تا بتوانند جایگاه معرفتی این نوع روایات را بفهمند. همین طور که اگر کسی متوجه اصالت وجود شد باید همیشه تشکیک وجود مدّ نظرش باشد و به ماهیات اصالت ندهد تا گرفتار صورت های متکثره و مستقل نشود. گاهی دیده می شود طرف ادعا دارد که معتقد به اصالت وجود است و دلایلی بر اثبات اصالت وجود نقل می کند اما در منظرش اصالت را به موجود یا ماهیت می دهد. یعنی دائماً وجود را در منظر خود به عنوان یک حقیقت مشکک نمی بیند. از این مهم تر نظر به روایات نوری است، اگر کسی درست به روایات نوری ننگرد هرگز آن معارف قدسی، او را در خود راه نمی دهند. اگر نتوانیم جنبه ی نوری عالم را بنگریم و همین که گفتم جبرائیل، یک نور خاص و با یک جلوه خاص مدّ نظرمان نبود، هر چقدر هم در رابطه با جبرائیل بحث شود قلب انسان یک قدم هم جلو نمی رود تا بتواند چنین صفاتی مثل بال داشتن و سوختن بال را بر جبرائیل حمل کند.

عنایت داشته باشید که روایت مورد بحث، نوری به نام حضرت جبرائیل را با آن کمالات عجیب و غریب و چگونگی وجود او در عالم هستی، وصف می کند و خبر از قاعده ای در مورد آن می دهد که اگر از حد خود به اندازه ی یک بند انگشت جلوتر برود نفی می شود. آتش گرفتن بال جبرائیلی به معنی بیرون رفتن از عالم وجود است به طوری که دیگر هیچ حضوری نخواهد داشت و این غیر از فنایی است که عارف کامل بدان دست می یابد. در فنا منیت و انانیت از میان می رود و سالک به

بقای الهی باقی می گردد و از وسعت بیکرانه ای برخوردار می شود، در حالی که در این جا حضرت جبرائیل علیه السلام از هیچ شدن خود خبر می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در گزارش سفر معراجی خود در ادامه می فرماید: «فَرَّخَ بِي فِي النُّورِ زَخَّةً حَيْثُ انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوِّ مُلْكِهِ فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَيْبِكَ رَبِّي وَ سِعْدَيْكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ فَأَيَّايَ فَأَعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ تُورِي فِي عِبَادِي وَ رَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَ حُجَّتِي فِي بَرِيَّتِي لَكَ وَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَ لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي وَ لِأَوْصِيَاءِكَ أَوْجِبْتُ كَرَامَتِي وَ لِشَيَعَتِهِمْ أَوْجِبْتُ ثَوَابِي» پس آنچنان در نور انداخته شدم تا که رسیدم به آنچه خدا می خواست، از علو ملک الهی. پس ندا شدم ای محمد! عرض کردم لبیک ای پروردگار من، متعالی و با برکت هستی! ندا شدم ای محمد! تو عبد من و من پروردگار تو هستم. مرا بندگی کن و بر من توکل نما. تو نور من در بین بندگانم و فرستاده ی من به سوی خلقم و حجت من در بین آن ها هستی. بهشت خود را برای کسانی خلق کردم که از تو پیروی کنند و آتش خود را برای کسانی خلق کردم که با تو مخالفت می ورزند و کرامت خویش را برای اوصیای تو بر خود واجب کردم و ثوابم را برای شیعیان شان بر خود واجب نمودم.

حقیقتاً الفاظ عالم جسمانی برای گزارش حالات روحانی کافی نیست. راستی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن عالم معراجی چه گذشته که تعبیر می کنند در نور انداخته شدم. عرفا برای انس با انوار ربانی که قلب ها آن ها را می چشند، تعبیر شراب را به کار می برند چون آن احوالات با هیچ لفظی از

الفاظ معمولی توصیف نمی شوند. در مسیر اُنس با انوار عالی معنوی، یک مرتبه سالک در حالتی روحانی رها می شود که تنها توصیفی که می توان از آن کرد همان است که بگویند: در نور انداخته شدم. به لطف الهی در زیر بقعه ی مبارک حضرت اباعبدالله علیه السلام وارد حالتی می شوید که اولین خاصیتش آن است که از دست خود آزاد می گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: در نور به سوی علو ملک الهی آن طور که خدا می خواست، رها شدم. معلوم است مشیت خاص الهی در آن حالت ظهور کرده و سیر به سوی علو ملک الهی برای آن حضرت رقم خورده. گفت:

تا

دیده و دل خون نکنی پنجه سال

از

قال تو را ره نمایند به حال

گاهی به لطف الهی بعد از این که انسان مدتی خون دل خورد و نظر خود را از مظاهر دنیا به سوی پروردگار خود منصرف نمود و آن چه را دل می طلبد پیروی نکرد، یک مرتبه از قال به حال وارد می شود و روحانیتی نصیب او می گردد که قلب او علو حاکمیت پروردگار خود را احساس می کند و می فهمد معنی تجلی علو ملک الهی در حرکت معراجی رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه معنی است، آری فقط می فهمد معنی سیر به سوی علو ملک الهی یعنی چه و گرنه حالاتی که سالک در مسیر سلوک تجربه می کند با آن حالات معراجی قابل مقایسه نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله حالات خود را به این جهت گزارش می دهند تا معلوم شود در مسیر شریعت محمدی صلی الله علیه و آله راه تا کجا باز است. به فرمایش آیت الله جوادی ختم نبوت داریم ولی ختم ولایت و اُنس و قرب با حق که نداریم، پس راه قرب بسته نیست تا انسان نتواند ولی الله شود.

ص: ۱۸۷

می فرمایند: در آن حالت و در آن مقام ندا آمد که ای محمد! - چه خطابی بوده و چه غوغایی به پا کرده- و حضرت با گفتن «لَبَّيْكَ رَبِّي وَ سَعْدَيْكَ، تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ» بدون هیچ واسطه ای با پروردگار عالم هم کلام شدند و او را ستایش کردند. می فرمایند: من هم گفتم: گوش به فرمانم ای پروردگارم، در حالتی که همه ی خوبی از جانب تو است، سراسر برکت و بزرگی هستی. همه ی معراج و اوجی که باید حضرت به دست آورند، در این مکالمه محقق شده است. «فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ فَإِنِّي فَاعِيٌّ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي وَ رَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَ حُجَّتِي فِي بَرِيَّتِي لَكَ» ندا آمد ای محمد! تو بنده ی من هستی و من پروردگار تو، پس فقط مرا بندگی کن و تنها بر من توکل نما و بر من اعتماد کن، زیرا که در حقیقت، تو نور من در بندگانم و رسول من در بین خلق ام و حجت من در بین آفریدگانم هستی. ملاحظه کنید چه راه عجیبی جلوی بشریت گشوده شده تا انسان در شرایطی واقع شود که به او بگویند: «أَنْتَ عَبْدِي» و تمام وجودش فقط نسبتی شود با پروردگارش (۱)

و تمام ابعادش در مدیریت و احاطه ی حضرت رب العالمین قرار گیرد، به طوری که همه ی حقیقت - یعنی خدا - متکفل همه ی وجود انسان بشود. معلوم است که همه ی انسان ها به دنبال چنین حالتی هستند و به

ص: ۱۸۸

۱- همان حالتی که در نظام تکوین تحت عنوان «هویت تعلقی» معلول نسبت به علت حقیقی مطرح است.

واقع چنین موقعیتی معراج است و عالی ترین کمال ممکن است که یک انسان می تواند به آن نایل شود. خداوند، بی واسطه ی نور جبرائیل با انسان صحبت کند و ربوبیت خود را و عبودیت انسان را به میان آورد و انسان چنین حالتی را تجربه کند!

گاهی یک گرفتاری برایتان پیش می آید و حضرت رب العالمین به الهام قلبی ربوبیت خود را به شما متذکر می شود، در آن حال انسان امیدوار می گردد که خداوند او را رها نکرده است. درست است در آن الهام قلبی حضرت رب العالمین ربوبیت خود را تا حدی و به اندازه ی ظرفیت ما، متذکر می شود اما ما در آن الهام قلبی عبودیتمان را نمی یابیم، باز نظرممان به برنامه هایی است که برای رفع مشکل خود ترتیب داده ایم و به غیر خدا نظر داریم و عبودیتی را که تمام ابعاد وجود خود را در قبضه ی حق ببینیم و تمام نظرممان به حق باشد در خود احساس نمی کنیم. آری گاهی ربوبیت حق جلوه می کند بدون آن که ما نیز عبودیت خود را در صحنه بیاوریم و گاهی حضرت رب العالمین ربوبیت خود را در حجاب می برد و ما را به خود وامی گذارد و بندگی ما را نمی پذیرد. آن وقتی انسان در تعادل است که از یک طرف ربوبیت حق در میان باشد و از طرف دیگر عبودیت عبد. به قول معروف:

من

آنکه خود کسی باشم که در میدان حکم او

نه

دل باشم، نه جان باشم نه سر باشم نه تن باشم

در عالم معراجی تمام ربوبیت از طرف خداوند و تمام عبودیت - به لطف الهی - از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به ظهور آمد و این نهایی ترین مرتبه ی

ص: ۱۸۹

صعود یک انسان است، چون در آن مرحله ربوبیت رب و عبودیت عبد بدون هیچ واسطه و با تجلی کامل به صحنه آمده. با توجه به این امر هر کس با نظر به حالات خودش می تواند بفهمد در کدام مرتبه از حقیقت قرار دارد. از آن جایی که خداوند همواره نظر به بنده ی خود دارد همواره شرایط معراجی هر کسی را در حد ظرفیتش فراهم می کند و به هر عبودی در حد وسعش می فرماید: «أَنْتَ عِبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ» تو بنده ی من هستی و من رب تو. در ازاء چنین پیامی است که انسان از انحراف دست بر می دارد و از یأس آزاد می شود و امیدوار حیات نوری می گردد و به اندازه ی عبودیتی که در خود احساس می کند و به اندازه ی ربوبیتی که از طرف پروردگارش می یابد، در صحنه ی معراج به سوی پروردگارش قرار می گیرد و این عالی ترین معرفتی است که انسان می تواند به آن نایل شود، معرفتی که با جان خود عبودیت خود و ربوبیت رب را بیابد. به عهده ی ماست که مواظب باشیم در حجاب های انانیت فرو نرویم و از چنین گشایش بزرگی محروم نگردیم. انسان گاهی از ربوبیت رب غفلت می کند و گاهی از عبودیت خود، و البته گاهی به لطف الهی به ربوبیت ربّ رشد می کند و گاهی به عبودیت خود. امیدوارم از این نکته غافل نشویم که می توان در جایی قرار گرفت که تمام مناسبات خود را در قبضه ی پروردگار عالم بیاییم.

وقتی به درستی انسان حس کند «عبد» است، به خوبی در منظرش ربّ مطلق جلوه می نماید و تمام دلواپسی هایش نسبت به امور دنیا چون دود به هوا می رود. گاهی تجربه کرده اید که چگونه با تجلی نور ربوبیت رب

العالمین برای هیچ چیز نقشی مستقل قائل نیستید و تمام اعتمادتان به پروردگاری است که در اوج قدرت و بقاء و رحمت است، حال با توجه به این حالت در نظر بگیرید ائمه علیهم السلام در چه احوالاتی هستند. انسان ها تا در این حالات نیستند نمی فهمند اولیاء الهی در چه افقی زندگی می کنند. عمر سعد «لعنت الله علیه» فکر می کرده امام حسین علیه السلام مثل خودش است، او پیش نماز مردم کوفه است و حضرت اباعبدالله علیه السلام هم پیش نماز قبیله ی بنی هاشم. اما وقتی آدم یک قدم وارد عالم معنویات شد تازه می فهمد معنی معراج و انس با حقایق عالی چیست و به عظمت صاحبان اصلی این مقامات پی می برد و روشن می شود آن ذوات مقدس از چه منظری با ما سخن گفته اند و سخنانشان اشاره به کدام حالت دارد. انسان اگر به بصیرتی برسد که با تمام جانش درک کند تمام مناسبات وجودی اش در قبضه ی رب العالمین است، دیگر هیچ چیزی در منظرش به عنوان حجاب ارتباط با حقیقت باقی نمی ماند. در زیارت امام معصوم با آن همه تعلق و حجابی که در همان لحظه با خود داریم، احساس می کنیم با نورانیتی خاص با حقیقت مرتبط شده ایم. با توجه به این امر در نظر بگیرید معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شرایطی که حتی جبرائیل هم حجاب بین آن حضرت و خداوند نیست، چه شرایطی است! محال است بتوانیم درک کنیم. همین قدر می دانیم در راستای مأموریت نبوت، به انسانی که هیچ چیزی از حجاب های خودی ندارد و همه چیزش حقانی است می گویند برو به طرف مردم و پیام خدا را به آن ها برسان. بر من توکل کن و تو رسول و حجت من در بین خلق هستی.

در سفر معراجی طوری همه ی حجاب ها برطرف شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حقیقی ترین معنی می بینند فقط خدا را دارند. خداوند! به حق نبی الله صلی الله علیه و آله بالی از حضرت جبرائیل علیه السلام به قلب ما بوزان و به ما نیز تذکر بده که: «عَلَيْ فَتَوَكَّلْ» بر من توکل کن! می دانید این پیام با جان ما چه می کند و چه بهشت هایی بر جان ما گشوده می شود؟ راستی جمله ی «عَلَيْ فَتَوَكَّلْ» در آن شرایط بی واسطه با جان پیامبر صلی الله علیه و آله چه کرد؟ خدا می داند. خداوند به حضرت فرمود: «فَأَنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي» تو نور من در بین بندگانم هستی و این همان سیر «مِنَ الْحَقِّ بِالْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ» است، تا خلق را به نور حق منور کند و به عنوان رسول خدا پیام پروردگار عالم را به آدمیان برساند تا پرورش یابند و حضرت به عنوان حجت خدا در بین خلق، نمونه ی کامل بندگی باشد. وقتی خطاب به حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه عرضه می داری: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ» (۱) سلام بر تو ای نور خدایی که هدایت یافتگان به کمک آن هدایت یافتند. متوجه این قاعده هستی که خداوند عده ای را به نور خود منور کرده و از طریق آن ها مردم به سوی خدا هدایت می شوند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عنوان انسان کامل واسطه ی نور خدا در عالم است و عالم به کمک آن نور می تواند حیات داشته باشد و با طراوت تمام ادامه یابد و ایشان به عنوان حجت خدا مانع تزلزل زمین و زندگی زمینی

ص: ۱۹۲

می‌گردد. زیرا زمین بدون حجت خدا آرامش ندارد و ویران می‌شود. (۱) همین طور که روح ما بدنمان را حفظ می‌کند، با این تفاوت که روح ما ایجادکننده ی بدن نیست و اگر از بدن منصرف شود، بدن ویران می‌شود، ولی چون حجت خدا واسطه ی فیض بین خدا و مخلوقات است اگر از عالم بر گرفته شود وجود عالم از میان می‌رود.

خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو نور من در بین بندگان هستی. بندگان هوشیار، نور الهی را در جمال رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدند و با رعایت شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله اتصال خود با نور خدا را برای خود رقم زدند و نگاهشان به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله از آن زاویه بود که به وسیله ی آن به نور خدا متصل شوند. فرق عرفان با اخلاق همین است که در نگاه اخلاقی دستورات شرعی عمل می‌شود تا انسان جهنم نرود ولی در نگاه عرفانی دستورات شرعی عمل می‌شود تا حجاب بین انسان و خداوند مرتفع گردد و نور الهی از آینه ی جمال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر قلب سالک تجلی کند و نور خدا را ببیند و به دنبال آن راه بیفتد. همان طور که آن نور به عنوان رسول خدا، عقل عملی انسان را تغذیه می‌کند و بایدها و نبایدها را می‌نمایاند. روح انسان یک وجهی دارد که حق را می‌یابد و هست ها و نیست ها را می‌شناسد و یک وجهی دارد که بایدها و نبایدها را درمی‌یابد، عالم هستی هم به نور پروردگار، این دو نور را از نبی الله صلی الله علیه و آله دارد. آن حضرت به عنوان حجت خدا، نسبت انسان ها را با خدا تعیین می‌کند و لذا هر کس به

ص: ۱۹۳

۱- در روایت داریم: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلَا إِمَامٍ مِّنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا» اگر یک روز حجت خدایی از ما در عالم نباشد زمین بر ساکنانش ویران می‌شود. (بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۷)

حجت خدا پشت بکند هیچ نسبتی با خدا نخواهد داشت. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ» (۱) ما ریشه ی هر گونه خیر هستیم و از شاخه های ما هر خوبی منشعب می شود. در همین رابطه هر کس به امیرالمومنین علیه السلام نزدیک شود توانسته نسبتش را با خدا تنظیم کند. به راستی اگر سیره و سخن حجت های خدا نبود چگونه ما می توانستیم نسبت خود را با خدا تعیین کنیم و مطمئن باشیم آن نسبت، نسبت درستی است؟ بدترین زندگی ها آن زندگی است که حجت های الهی مدّ نظر افراد نباشند چون در آن صورت همه به خود نمره ی بیست می دهند و هر کس خود را بهترین انسان می داند و به تعبیر قرآن «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينَةً» (۲) گمان می کنند آن ها بهترین عمل را انجام می دهند. زیرا در چنین شرایطی، شیطان زمینه ی زینت دادن اعمال انسان ها را برای خودشان فراهم می بیند و در همین رابطه است که قرآن می فرماید: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۳) شیطان برای آن ها آنچه را انجام می دادند زیبا جلوه می دهد. وقتی خدا به رسولش خبر می دهد که تو حجت خدا در میان مخلوقات هستی، در واقع نمونه ی عینی راه رسیدن به خدا را به مردم نشان داده تا فقط دین در حدّ تئوری باقی نماند و مؤمنین گرفتار انواع برداشت ها نشوند.

ص: ۱۹۴

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳.

۲- سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۴.

۳- سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.

شیاطین امروز نمی توانند به جوان های ما توصیه کنند بی دین شوند، چون آن ها آنقدر اثرات مثبت دین را دیده اند که از آن دست بر نمی دارند. آن ها در دفاع مقدس هشت ساله و در زندگی اطرافیان ملاحظه کرده اند چه اندازه دین خدا مشکل گشا است، و لذا شیاطین سعی می کنند آن ها را از حجت های خدا منصرف کنند. کارشناسان جهان استکبار متوجه شده اند آینده ی خاورمیانه به شدت، دینی و مذهبی است، از طرفی استکبار اثر دین را دیده و دید که چگونه حزب الله با نور ایمان، سی و سه روز پیروزمندانه رو به روی اسراییل ایستادگی کرد. از طرفی می دانند وقتی دین زنده و با طراوت خواهد بود که نظرها به حجت های خدا باشد، همان طور که جوانان بسیجی و حزب الله ایران در دفاع مقدس هشت ساله به امام حسین علیه السلام به عنوان حجت خدا اقتدا کردند، پس باید به نحوی نگاه ها از حجت الهی برداشته شود و لذا تلاش می کنند برای سلیقه های مختلف، دین بسازند و خودشان برای آن دین ها حجت تعیین کنند و در این رویارویی تنها راه شناخت انحراف، به صحنه آوردن حجت های الهی است تا بتوان انحراف را با سیره و سخن حجت خدا تعیین نمود. وقتی حجت الهی در میان نباشد حتی دین واقعی خداوند هم موجب سرگردانی می شود. به قول اساتید اگر از اهل سنت پرسیده شود تشهدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام می دادند چطور بود هیچ کس نمی داند. چون نه تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله را علاوه بر پیامبر خدا بودن، به عنوان حجت الهی نپذیرفتند بلکه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم متوجه حجت های الهی نشدند. هیچ روایتی در اهل سنت نیست که بگوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چطور وضو می گرفتند، برای

وضوئی هم که می گیرند سند فقهی ندارند فقط طبق برداشتشان از ظاهر آیات وضو می گیرند که همراه با اختلاف زیاد بین خودشان است. خلیفه ی دوم گفت بهتر است پاهایمان را شستشو دهیم و دست به سینه بایستیم و بقیه بر طبق قول او عمل کرده اند چون حجتی را نیافتند تا نسبتشان را با خدا در عقیده و عمل تعیین کند. هشام بن حکم به آن مرد شامی گفت: این دین آمده است که اختلاف در عمل و عقیده را از بین مردم رفع کند در حالی که ما هر دو مسلمانیم ولی با هم اختلاف داریم، پس یا باید اذعان کنیم دین اسلام ناقص است یا بپذیریم در کنار قرآن باید حجتی باشد تا بتوانیم از اسلام نتیجه ی درستی بگیریم. (۱)

ما اگر آن نوری را که خداوند به عنوان حجت خدا در این عالم قرار داده و امروز وجود مقدس حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه است، گم کنیم رابطه مان با خدا از بین می رود و رابطه مان با اسلام در حدّ نسبت صوری و قالبی باقی می ماند، بدون آن که مبادی میل ما در مسیر صحیح قرب إلى الله قرار گیرد.

خدایا به حقیقت حجت های خودت ما را حجت شناس بگردان.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۱۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

قواعد قلب و غیب

در شرح فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم تا آن جایی که حضرت از معراج خود سخن گفتند و این که در آن حالت خداوند بر حضرت ندا داد که «أَنْتَ عَبْدِي» تو بنده ی من هستی. خواجه عبدالله انصاری می گوید: «الهی اگر یک بار گویی بنده ی من از عرش بگذرد خنده ی من». در عالم قرب و در آن حالت بی واسطه، وقتی ربّ انسان به انسان بگوید تو در مسیر بندگی من هستی و آن را ادامه بده، تمام بهشت های عالم وجود بر جانش گشوده می شوند چون او را در بستر عبودیتی قرار داده اند که حقیقت انسان است. به قول حضرت آیت الله بهجت «رحمه الله علیه» اگر سلاطین عالم مزه ی بندگی و نماز را بچشند تمام کارها را رها می کنند و به عبادت خدا می پردازند. چون انسان در عبادت خدا به اصل خود که بندگی است برمی گردد. وقتی حضرت رب العالمین در آن عالم به رسول خود امر

می فرماید: «فَإِيَّاي فَاعْبُدْ» پس مرا عبادت کن. یک حالت تکوینی در جان رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع می شود که در اثر آن تمام وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای آن امر قرار می گیرد که بر همین اساس در ادامه می فرماید: «وَعَلَىٰ فِتْوَاكَ» و بر من توکل نما. تا تمام شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله توکل بر خدا گردد. چنین دستورات تکوینی با جان پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان کرد که دیگر هیچ مانعی نمی توانست او را از مسیر توحیدی خارج کند. چون در آن عالم گفتنِ لفظی وجود ندارد، آنچه هست تجلیات قلبی است.

در عالم غیب و معنا قلب آنچنان آماده می شود که تمام پیام های معنوی را به راحتی می گیرد و به تبع آن گوش هم می شنود، برعکس این دنیا که ابتدا انسان صوت را از بیرون می شنود و سپس نفس ناطقه آن را درک می کند ولی در آن عالم ابتدا نفس ناطقه با نور حقیقت مأنوس می شود و تحت تأثیر قرار می گیرد و سپس در قوه ی سامعه تجلی می کند و انسان از درون می شنود، یعنی آنچه را قلب کشف می کند، در مرتبه ی قوه ی سامعه آن را می شنود، آن هم به عالی ترین صوت، همچون نسیمی که جان را آرامش می بخشد. در مرتبه ی قوه ی بینایی نیز قوه ی بینایی صورت غیبی آن حقیقت را از درون نفس ناطقه می بیند، آن هم به عالی ترین صورت. در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «رَأَيْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ»^(۱) پروردگارم را در زیبا ترین صورت دیدم. وقتی قلب آماده است تا در صعود معراجی خود با عالی ترین حقایق مأنوس شود،

ص: ۱۹۸

مطابق آن حقایق، صورتی تجلی می کند که قوه ی بینایی می بیند و آنقدر آن صورت زیبا و نورانی است که هرگز عالم ماده ظرفیت ظهور آن صورت را ندارد. درست است که صورت است اما صورتی که با تجلیات امور قلبی ظاهر شده است.

چگونگی بهشت پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت می فرمایند: خداوند دستور فرمود: «وَعَلَىٰ قَتَوٰكُلَّ» بر من توکل کن. لذا جان حضرت تا آخر عمر سرمست این دستور است. خداوند در ادامه فرمود: تو نور من در بین بندگان هستی و فرستاده و حجت من در بین مخلوقاتم می باشی. وقتی می فرماید: ای پیامبر تو نور من در بین بندگان هستی خبر می دهد که اگر بندگان من نور من را بخواهند باید به تو متصل بشوند. اولین شرط اتصال به نور خدا آن است که انسان کبر نداشته باشد، آدم متکبر حتماً دروغ می گوید، زیرا در عالم وجود هیچ کس در شرایط طبیعی بالاتر از دیگری نیست، وقتی انسان متکبر می خواهد خود را بالاتر از بقیه بداند، یک کار غیر واقعی باید انجام دهد لذا یا باید دروغ بگوید و یا اعمالی انجام دهد که بیرون از واقعیت است به طوری که ظاهرش می شود دروغ. اگر کسی نور صدق خواست باید به سوی تواضع و بندگی قدم بزند، در آن حالت است که نور به سراغش می آید. اگر کسی نور محمد صلی الله علیه و آله را بخواهد که جامع همه ی انوار الهی است، در واقع نور خدا را خواسته است، اگر کسی نور خدا را بخواهد باید

از طریق شریعت الهی به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شود، به همین جهت فرمود: تو فرستاده ی من به سوی خلقم هستی.

در ادامه فرمود: بهشت من برای تو و برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت نماید. می فرمایند: من بهشتم را برای تو و برای آنهایی گذاشتم که از تو تبعیت کنند. و چون انتهای هر چیزی برگشت به خداست و همیشه غایت هر چیزی کمال نهایی آن چیز است، کمال نهایی عالم، خالق عالم یعنی خداست و لذا غایت هر چیزی برگشت به خداست. می فرماید بهشت را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی کنند خلق کردم یعنی مقصد خلقت، بهشت است که محل اُنس با خداوند و اسماء الهی اوست. تا انسان بدون هر حجابی با نور پروردگار عالم مأنوس گردد. در واقع بهشت برای مؤمنین همان معراج نبی الله صلی الله علیه و آله است، چون مؤمنین در دنیا به توحید رسیده اند و در نتیجه ی آن توحید برای غیر حق اصالتی قائل نبوده اند، حاصل چنین بصیرتی در آن عالم تجلی حق است بر جان مؤمنین، و این است آن بهشتی که خداوند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان او قرار داده است.

امام خمینی «رضوان الله علیه» با نور توحید فهمیدند شاه رفتنی است. چون حق اجازه نمی دهد رضاخان و پسرش حاکم بر سرنوشت موحدین باشند. نور توحید که به قلب شما خورد مطمئن می شوید اگر یک روز هم از این دنیا باقی باشد آنقدر آن روز طولانی می شود تا همه ی حجاب های بین خلق و خالق در جمال انسان کامل در زندگی زمینی مرتفع شود و جهان منور به جمال حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه گردد. حقیقت توحید که همان نفی غیر

است بالأخره در این عالم محقق می شود و ممکن نیست دنیا حجاب تجلی توحید در این عالم گردد و جمال توحیدی خداوند در همه ی مناسبات بشری حاکم نگردد. لذا حضرت باقر علیه السلام در رابطه با آیه ای که می فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱) عاقبت از آن متقین است، فرمودند: ما یم اهل عاقبت، (۲)

چون متقین خود را نفی می کنند تا حق را ظاهر نمایند و لذا توحید به نور آن ها در عالم محقق می شود و هر کس توحید را بفهمد جایگاه تمام دستورات و وعده های شریعت الهی را درست درک می کند، چه وعده ی ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه را و چه وعده ی خداوند به رسولش را که می فرماید: بهشت را برای تو و پیروانت خلق کردم.

اگر بهشت طبق قاعده ی «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۳) محل رجوع به «الله» است، پس بهشت برای کسی است که در زندگی دنیایی به «الله» برگشته و هیچ میتی برای خود باقی نگذاشته و خلیفه الله شده تا به الله برگردد و تمام وجودش پذیرای تجلی نور «الله» شود و این فقط با اسلام ممکن است. بنابراین بهشت را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیروان او خلق فرموده و از آن جایی که همه ی پیامبران نظر به عالی ترین مرتبه ی نبوت، یعنی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارند، همه ی آن ها مسلمان اند و واقعاً هم آن ها می دانستند که همه ی ادیان توحیدی به توحید اصلی که در اسلام است

ص: ۲۰۱

-
- ۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.
 - ۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۴.
 - ۳- سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

قبلاً- عرض شد چرا گفته می شود فقط آخرین دین، دین اصلی است و بقیه ی ادیان پرتو آن هستند، در این رابطه به این موضوع فکر کنید که چرا خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرماید برای تو و هرکس از تو پیروی کند بهشت خود را خلق کردم. این یک خبر نیست، حقیقتی است مطابق سنت هستی. اگر بناست طبق قاعده ی «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» نوری که از پروردگار می آید به طرف او برگردد یعنی به طرف «الله» برگردد باید آن نور، نور توحیدی باشد آن هم در عین جامعیت همه ی اسماء، تا برگشت به سوی «الله» ممکن گردد. ماندن بر صراط و سختی کشیدن، برای توحیدی شدن انسان و شایسته شدن جهت برگشت به حضرت «الله» است. اگر کسی جهت گیری توحیدی نداشت به صراط نمی رسد تا بخواهد آن را طی کند. اگر کسی در زندگی دنیایی اش به دنبال «الله» بود در آن عالم در صراط قرار می گیرد که بسته به شدت و ضعف شخصیت توحیدی اش دارای سرعت متفاوت است.

موانع سرعت به سوی بهشت

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «النَّاسُ يَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاطِ طَبَقَاتٍ وَ الصِّرَاطُ أَدْقُ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبُرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْوًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقًا قَدْ

ص: ۲۰۲

۱- در روایت داریم سوره ی «قل هو الله احد» و ذکر «لا اله الا الله» مخصوص دین اسلام است.

تَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَتَتْرُكُ شَيْئًا» (۱) مردم بر صراط با طبقات مختلف می گذرند، صراطی که از موباریک تر و از شمشیر برنده تر است، بعضی چون برق از آن می گذرند و برخی چون اسب تندرو و بعضی بر سر و دست و بعضی چون پیاده و برخی بر آن آویزان باشند و آتش مقداری از آن ها را گرفته و مقداری از آن ها را رها می کند. آن هایی که به کندی از صراط می گذرند به جهت آن است که از نظر عقیدتی و اخلاقی ضعف هایی با خود دارند، هر چقدر می خواهند به سرعت به سوی الله بروند نمی توانند، برعکس آن هایی که به جهت اخلاق فاضله و عقاید پاک، شوق الی الله در جانشان شعله ور است و همان عقاید و اخلاق آن ها را به سرعت جلو می برد. کسی که می خواهد به بهشت برگردد باید الهی شود، برای این که الهی باشد باید ظلمتی که مانع تجلی نور الله است با خود نداشته باشد و مصداق کامل چنین شخصیتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که بهشت را بالاصاله برای آن حضرت آفریده اند و به تبع برای پیروان آن حضرت.

کسی که در توحید ضعیف باشد آن قدر بر صراط می ماند و آتش قیامتی ضعف های او را می سوزاند تا نقص هایش برطرف شود و بتواند به نور توحید جلو برود. بعضی ها باید سال ها در برزخ بمانند تا آماده ی شنیدن یک نکته ی توحیدی شوند. مثلاً کسی که اهل مقایسه است و حقیقت افراد را نمی بیند و فقط مقایسه می کند، نمی تواند به سوی بهشت

ص: ۲۰۳

که حقیقت همه ی حقایق است سیر کند(۱)

سال ها باید در برزخ بماند و آزاد از مقایسه های دنیایی به سر ببرد تا آماده ی حرکت شود و نظرش به حق برگردد و نسبت خود را فقط با حق مشخص کند و نه با غیر حق که ظلمت است. در عالم برزخ در ظلمت می ماند تا آرام آرام مقایسه ها از صفحه ی ذهنش پاک شود، حساب کنید چقدر باید در برزخ بماند تا مقایسه ها از ذهنش پاک شود و نسبت او به الله ظهور کند. چون هر نسبتی به جز نسبت انسان با خدا نسبت های پوچ و ظلمانی است و واقعیتی ندارد مگر آن که به حق برگردد و برای آن که به حق برگردد باید به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله رجوع نماید و به همین جهت خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت را فقط برای تو و کسانی که از تو پیروی می کنند خلق کردم و همه ی انبیا به تبع نبوت محمدی صلی الله علیه و آله در این وادی قرار می گیرند. زیرا بهشت یعنی محل تجلی کامل ترین اسماء الهی و کامل ترین اسماء الهی در جان کامل ترین انسان های کامل یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرار دارد که تعین توحید کامل در عالم مخلوقات می باشد و لذا کامل ترین رجوع به سوی حق چه در دنیا با معراج و چه در قیامت و از طریق بهشتی که خداوند برای او خلق کرده، اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

همه ی انبیا متوجه چنین مسئله ای می باشند به طوری که حضرت ابراهیم علیه السلام نیز از خدا تقاضا می کنند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»(۲) خداوندا در عین این که به من حکمت را عطا می کنی به

ص: ۲۰۴

۱- در روایت داریم کسی که کبر دارد بوی بهشت به مشامش نمی خورد.

۲- سوره ی شعراء، آیه ی ۸۳.

صالحین ملحق گردان. و این می رساند که صالحینی در عالم هستند که آن حضرت تقاضای الحاق به آن ها را دارند. یا از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که حضرت موسی علیه السلام در سفر (۱)

اول نگاه کرد و آنچه را به قائم آل محمد داده می شود دید. عرض کرد؛ «پروردگارا مرا قائم آل محمد قرار بده». پیام آمد: «او از نسل احمد است»، آن گاه موسی علیه السلام در سفر دوم نظر انداخت و درست همان چیزی را که در سفر اول دیده بود در آن نیز همان را یافت و همان درخواست را کرد و همان جواب را شنید، سپس سفر سوم نیز همان را دید و همان را گفت و همان را شنید». (۲) ملاحظه می فرمایید که همه انبیاء به جهت نهایت محبتی که به خدا دارند، تمایل دارند که زیباترین سنن الهی و حقایق عالم الوهی از طریق آن ها ظهور کند تا از آن طریق کامل ترین شکل ظهور حق به وسیله آن ها انجام گیرد.

خداوند به حقیقت آخرین پیامبرش ما را متذکر توحیدی بگرداند که عامل ترین قرب به پیشگاهش باشد.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۲۰۵

۱- سفرهای تورات مانند جزء های قرآن است.

۲- اثبات الهدی، ج ۳، ص ۵۴۱.

بسم الله الرحمن الرحيم

غایت خلقت بهشت

بحث در رابطه با روایتی بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مقام خود را در منظر وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دادند تا آنجا که نظر آن حضرت را متوجه مقام معراجی خود نمودند و این که حضرت رب العالمین در مقام معراج به رسولش فرمود: بهشت را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی می کنند خلق کردم و آتش را برای کسانی که با تو مخالفت می کنند. با توجه به این که غایت هر چیز و فلسفه ی خلقت هر مخلوقی به بهره ای است که در بر دارد، غایت خلقت بهشت سُکنی گزیدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان ایشان در آن است. غایت ساختن مسجد این است که مؤمنین در آن نمازی خدا پسندانه بخوانند، حال اگر عده ای هم در مسجد استراحت کردند معنایش این نیست که غایت آن تغییر کند. مسجد را برای اقامه ی نماز خداپسندانه می سازند و در ساختن مسجد جنبه ی نهایی نماز را اراده

می کنند، به این امید که نمازگزاران عالی ترین نمازها را در آن اقامه نمایند. در عین این که در مسیر اقامه ی عالی ترین شکل نماز، اقامه ی نمازهای متوسط هم مورد اراده ی واقف هست، اما همیشه در ایجاد هر چیز ابتدا جنبه ی نهایی آن مطرح است. اگر هم می گویند آن هایی که نمازهای متوسط می خوانند حق دارند در این جا نماز بخوانند، به اعتبار این است که نمازهای متوسط رویکردشان به عالی ترین شکل نماز است. بر این اساس خداوند می فرماید: غایت خلقت بهشت اختصاص آن به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان ایشان است. این از نکاتی است که در بسیاری از مسائل معرفتی راه گشا است. به طوری که می توان نتیجه گرفت اگر مقصد عده ای تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نباشد، کارشان به بهشت ختم نمی شود و مسیری به سوی مقام قرب ناب الهی در مقابلشان نیست. و ارزش اعمال عبادی متوسط به آن است که رویکرد اصلی آن ها به جنبه ی نهایی آن اعمال باشد و گرنه هیچ ارزشی ندارند و چون بهشت برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله که نهایی ترین شکل بندگی را دارند خلق شده، اگر عملی سمت و سوی محمدی صلی الله علیه و آله ندارد، آن عمل، عامل خود را بهشتی نمی کند. همیشه اگر در کار متوسط به جنبه ی غایی آن کار نظر نشود آن کار بی جهت و بی غایت است. موقعی نماز متوسط شما قبول است که به نماز نبی اکرم صلی الله علیه و آله و با تبعیت از آن حضرت نماز بخوانید. در همین راستا تمام پیامبران از همه جهات به طرف آخرین پیامبر جهت گیری می کنند و در این راستا خداوند به آخرین پیامبر می فرماید: بهشت را برای تو و آن هایی که از تو پیروی می کنند آفریدم. دیگر معنی نمی دهد سؤال شود

پس پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی نسبتشان به بهشت چه می شود. یقیناً همه ی پیامبران پیرو نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

این که عرض کردم این بحث در تبیین بسیاری از مسائل معرفتی راه گشا است از این جهت است که در تجزیه و تحلیل همه ی امور باید آن جهت نهایی مشخص شود تا جهت گیری های متوسط از هویت خود خارج نشوند و معنی خود را با توجه به آن هدف نهایی بیابند. چیزی که از هدف نهایی خارج شد سرگردان می ماند. خیلی ها ممکن است از بعضی جهات اخلاقی خوب باشند ولی اگر جهت نهایی شخصیت آن ها معلوم نگردد آن صفات به خودی خود به کارشان نمی آید و آن ها به جایی رهنمون نمی شوند تا نجات یابند. در جهات اخلاقی هدف دار است که انسان می فهمد کجا ایستاده و به کجا باید سیر کند و گرنه چنانچه خوبی های خودمان مد نظرمان آمد گرفتار عجب می شویم.

غایت خلقت جهنم

در ادامه خداوند به رسول مکرمش می فرماید: «وَلِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارًا» (۱) برای کسی که مخالف تو است آتشم را خلق کردم. همه ی خوبی ها مخصوص آخرین پیامبر است و مقابل همه ی خوبی ها همه بدی ها قرار دارد و لذا اصل جهنم برای مخالفان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خلق شده و در همین راستا علی علیه السلام می فرمایند: «أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَ أَسْوَأُ

ص: ۲۰۹

السَّيِّئَاتِ بُغْضًا» (۱) بهترین حسنات دوستی ما و بدترین سیئات دشمنی با ما است. وقتی بدترین گناهان و انحراف ها مخالفت با اهل البیت علیهم السلام است مسلّم جهنم را بالإصالة برای دشمنان اهل البیت علیهم السلام خلق کرده اند و بقیه به اندازه ای که با دشمنان آن ها همراهی کنند به آتش نزدیک می شوند. نهایت خباثت آن است که کسی با نهایت خوبی ها دشمنی کند. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بُرٍّ» (۲) ما ریشه ی هرگونه خیر و خوبی هستیم و همه ی نیکی ها از شاخه های ماست. غایت اصلی خلقتِ جهنم برای کسانی است که اصل کل شرّ هستند. پس روی این نکته فکر کنید که چرا خداوند به رسولش می فرماید: آتش خود را برای مخالفان تو آفریدم و به تبع آن مخالفان سایر پیامبران اصحاب آتش می شوند و هرگز به هیچ پیامبری نمی فرماید: آتش را برای مخالفان تو آفریدم. هر چند دشمنان سایر انبیاء نیز در آتش هستند. دشمنی با اهل بیت عصمت و طهارت دشمنی با حق است و اصالتاً آتش مخصوص دشمنان آن ها است و آتش به تبع آن، دشمنان سایر انبیاء

را نیز در بر می گیرد. لذا به راحتی می توان نظر داد محال است دشمنی بدتر از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنان ذریه ی حضرت وجود داشته باشد و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ جَعَلَ عَلَيْنَا عِلْمًا بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ النَّفَاقِ فَمَنْ أَحَبَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَبْغَضَهُ كَانَ مُنَافِقًا» (۳) خداوند

ص: ۲۱۰

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳.

۳- امالی صدوق، ص ۲۸۴.

جلّ جلاله علی علیه السلام را نشانه ی ایمان و نفاق قرار داد، هر کس مُحبّ او باشد مؤمن است و هر کس دشمن او باشد منافق است. دشمنی با علی علیه السلام را با نفاق همراه دانست چون نفاق شدیدترین شکل کفر است. این که سید الشهداء علیه السلام سعی می کنند در کربلا خود را معرفی کرده و مردم را متوجه کمالات اهل البیت علیهم السلام نمایند، برای این است که طرف بفهمد دارد با چه کسی مقابله می کند. با این همه باز حضرت را به شهادت رساندند.

کار حضرت سیدالشهداء علیه السلام پیام بزرگی در بر دارد و آن این که اسلام بدون امام کار را تا کجاها می برد. حضرت نتیجه ی جداشدن از غدیر را نشان می دهند تا حقانیت غدیر روشن شود و معلوم گردد چگونه در جدایی از غدیر با چیزی روبه رو می شویم که ظاهرش اسلام است و باطنش کفر و این بدتر از آن عقیده ای است که ظاهر و باطنش کفر است. آری کربلا- را عصبیت به وجود آورد و نه کفر و خداوند آتش را بالاصاله برای چنین افرادی خلق کرد. در همین رابطه کسانی که آگاهانه با اهل البیت علیهم السلام و فرهنگ امامت مقابله می کنند بسیار به آتش نزدیک ترند از آن هایی که در یک گوشه ای از این جهان پهناور و تحت تأثیر تبلیغات دشمنان اسلام با اسلام مخالفت می کنند. بسیاری از مخالفان اسلام، اسلام را نمی شناسند و اگر می شناختند از آن طرفداری می کردند و به آن ایمان می آوردند. حجت برای کسانی تمام است که اسلام و امام را می شناسند. این ها به اندازه ای که مخالفت می کنند بدتر از سایر بدان عالم هستند. بسیاری از مردم دنیا با ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و شنیدن پیام

حضرت، به ایشان می پیوندند، چون وقتی با حقیقت به معنی واقعی آن روبه رو شدند آن را می پذیرند.

کرامت اهل البیت علیهم السلام

خداوند بعد از آن که به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آتش را برای کسانی خلق کردم که با تو مخالفت می کنند، می فرماید: «وَلِلْأَوْصِيَاءِ يَأْتِيكَ أَوْجِبْتُ كَرَامَتِي وَ لِشَيْعَتِهِمْ أَوْجِبْتُ ثَوَابِي» (۱) و کرامت خود را برای اوصیاء تو و ثوابم را برای شیعیان نشان واجب نمودم. کرامت خدا آن عزت عالیه ای است که موجب غلبه ی رحمت و اسعه ی او می گردد. «کرامت» یک حقیقت بسیار متعالی است که به اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی ائمه ی هدی علیهم السلام مرحمت فرموده و براساس چنین کرامتی است که ائمه علیهم السلام همواره و در هر شرایطی در عزت و تعالی خاصی قرار دارند و با آن همه ظلمی که از طرف پست ترین افراد بشر به آن ها می شد ذره ای از بزرگی و تعالی آن ها کاسته نگشت. دشمنان ائمه علیهم السلام تلاش می کردند هیبت ائمه علیهم السلام را بشکنند ولی نتیجه برعکس می شد و دشمنانشان خوار می شدند. یک نمونه اش شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در کربلا بود که نه تنها از کرامت و بزرگی و تعالی حضرت کاسته نشد، بلکه بعد از شهادت حضرت، دشمنان ایشان به جان هم افتادند، اولین برخورد را مادر عبیدالله با او کرد و یزید نیز گفت: خدا بکشد عبیدالله را، من هرگز دستور قتل حسین را ندادم. درست است که دروغ می گوید و بنا به فرمایش دکتر شهیدی در کتاب «پس از

ص: ۲۱۲

پنجاه سال» اگر راست می گفت چرا عیدالله را عزل نکرد؟ ولی این بزرگی امام حسین علیه السلام است که آن ها را وادار به چنین جملاتی می کند. یزید می گوید: «دوست داشتم یکی از فرزندانم کشته می شد و حسین کشته نمی شد»^(۱)

این را هم دروغ می گوید ولی بزرگی امام حسین علیه السلام او را به این کار وا می دارد. آدم در مورد کرامت الهی در حضرت سجاد علیه السلام حیرت می کند که چگونه خداوند این همه عظمت را در ایشان گذاشته به طوری که وقتی یزید غل و زنجیر را در گردن حضرت سجاد علیه السلام می بیند می گوید سوهان بیاورید و خودش آن ها را باز می کند. دقت کنید می توانست دستور دهد که آن ها را باز کنند، بعد می گوید این کار را کردم تا تو زیر بار منت احدی نباشی. تمام خلفای بنی امیه و بنی عباس در مقابل هیبت و کرامت الهی اهل البیت علیهم السلام مستأصل هستند. از یک طرف تصمیم می گرفتند آن ها را به قتل برسانند و از طرف دیگر چون با آن ها روبه رو می شدند به اکرام آن ها می پرداختند.

در خبر هست که منصور دوانیقی در رابطه با احضار حضرت صادق علیه السلام دستور داد «عَجِّلُوا عَلَيَّ بِهِ - قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتَلْهُ - سَيَقِي اللَّهُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِي إِنْ لَمْ أَشَقِ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ»^(۲) بشتابید و او را نزد من آورید، خدا مرا بکشد اگر من او را نکشم، خدا زمین را از خون من بیاشاماند اگر من زمین را از خون وی نیشامانم. با این همه وقتی حضرت صادق علیه السلام را آوردند و منصور چشمش به حضرت می افتد می گوید: مرحبا

ص: ۲۱۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰.

۲- محدث اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۸. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۳.

ای پسر عمو! خوش آمدید و حضرت را اکرام می کند و بالا می برد و بر روی تخت خود می نشاند و امر می کند تا حضرت را با احترام برگردانند. این نمونه ها حاکی از هیبت و کرامت الهی است که خداوند در اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد و با توجه به چنین نکته ای است که شما در زیارت جامعه ی کبیره به امامان عرضه می دارید: «وَاعَزَّكُمْ بِهِدَاةٍ» و خداوند با هدایت خود شما را عزیز گردانید. بر همین اساس است که عرض می شود: دروغ می گویند آن هایی که می خواهند ما به غیر از مسیر اهل البیت علیهم السلام از طریق دیگر تعالی و عزت به دست آوریم.

معنی ثواب خدا برای شیعیان

در ادامه می فرمایند: «وَلِشِيعَتِهِمْ أُوجِبَتْ ثَوَابِي» و برای شیعیان اوصیاء تو ثواب خود را واجب نمودم. یعنی راه اتصال به حق را برایشان هموار نمودم. چون ائمه علیهم السلام به خودی خود راه اتصال به حق را طی می کنند، ثواب یعنی عملی که رابطه ی بین انسان و خدا را رقیق می کند. زیارت ائمه علیهم السلام ثواب دارد یعنی حجاب هایی که مانع رابطه ی انسان با خدا است به نور امام معصوم برطرف می شود و همین حالا- رابطه ی انسان با خدا برقرار می شود و فردای قیامت این رابطه ظاهر می گردد. نمونه اش را شما ببینید که چگونه روح تشیع عامل انس خاصی با خدا شده و شما به حرم امام رضا علیه السلام نرسیده اشک تان جاری می شود. این همان ثواب یعنی مسیر اتصال عبد به رب است که خداوند بر خود واجب نموده که به شیعیان بدهد. چون با نظر به مقام اهل البیت علیهم السلام انسان به اوج جنبه ی قدسی خود نظر

می کند و جنبه های قرب خود با خدا را می نگرند و مطلوب قلبی خود را چنین قریبی می بینند و در نتیجه اشکس جاری می شود تا از آن طریق، تماس با آن مقام ممکن گردد و به نحوه ای از حضور در آن عالم دست یابد. اشک در شیعه فرهنگی است در راستای رسیدن به ثواب الهی که خدا وعده ی آن را به پیامبر خود داده است.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: من در آن حال معراجی پرسیدم «یا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَانِي» ای پروردگار من اوصیاء من چه کسانی هستند؟ دقت بفرمائید در این سؤال، اوج ارتباط بنده با پروردگارش به وقوع پیوسته است و راهی خاص بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و خداوند می گشاید و گرنه از طریقه های دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند اوصیاءشان چه کسانی هستند، ولی در این سؤال جلوه ای دیگر از حقیقت نمایان شده است. گاهی جلوه ی خاصی از حقیقت و به نحو خاصی برای عرفا پیش می آید و خداوند برای آن ها رُخ می نمایاند، در آن حال آن عارف خدا را شکر می کند که لطف کرد و خودش را به او معرفی کرد. ممکن است کسی پرسد مگر آن عارف تا آن روز خدا را نمی شناخت؟ خدا را می شناخت اما این یک نور دیگری است و خداوند در آن نور ظهور دیگری دارد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند که در آن حالت معراجی از خدا پرسیدم اولیاء من چه کسانی هستند که فرمودی کرامتم را برایشان واجب کردم؟ «فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَوْصِيَانِي أَوْ كَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَيَّ سَاقِ عَرْشِي» (۱) پس به من ندا شد اوصیای تو بر دامنه ی عرش من نوشته شده است. این نوشتن مثل این

ص: ۲۱۵

۱- همان.

است که توحید را بر قلب هر کس نوشته اند، پس نباید تصور کرد منظور حروفی باشد نوشته شده بر دامن عرش الهی. موضوع عرش الهی و قلب انسان شبیه هم است، همین طور که شما با نظر به صحیفه ی قلبتان می توانید احکام الهی را بخوانید، اگر حجاب بین انسان و عالم غیب برطرف شود می تواند انوار وجودی حقایق را از دامنه های عرش بخواند. حضرت می فرمایند: «فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي حَيْلٌ جَلَالُهُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا» (۱) پس به دامنه ی عرش الهی نظر کردم، در حالی که در مقابل پروردگارم بودم، دوازده نور دیدم. این که می فرمایند: نگاه کردم، یعنی حجاب در آن مقام کنار رفت و یک مقام غیبی سراسر نور ظاهر شد و این که می فرمایند: در حالی که در کنار پروردگارم بودم، چون نور پروردگار، حضرت را در بر گرفته بوده و حضرت به نور خاصی منور بوده اند که موفق می شوند به ساق عرش بنگرند و جلوه های توحید ناب را نظاره کنند. چون پایه های عرش را چهار اسم تشکیل می دهد که عبارت باشد از «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» این انوار در آن مقام وحدانی که جلوه می کنند، چه حقیقتی به صحنه می آید خدا می داند! حساب کنید نور سبحان الهی در کنارش نور «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و نور کبریایی همه و همه جلوه کنند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در دامنه ی چنین انواری دوازده نور ائمه علیهم السلام را ببینند. راستی چه چیزی را رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حال از ائمه علیهم السلام دیده اند؟ گاهی جلوه ی بسیار نازله ای از نور کبریائی عرش الهی بر قلب سالک جلوه می کند، سال ها مبهوت آن نور است، حال

ص: ۲۱۶

۱- همان.

مقام حقیقی ائمه علیهم السلام مقام جامع آن چهار اسم در مقام عرشی آن است و رسول خدا صلی الله علیه و آله مقام عرشی اوصیاء خود را نظاره کردند.

می فرمایند: «فِي كُلِّ نُوْرٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ عَلَيْهِ اسْمٌ وَصِيٌّ مِنْ أَوْصِيَائِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي» در هر کدام از آن نورها سطری سبز بود که بر او اسم یکی از اوصیای من قرار داشت که اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها مهدی امت من بود. سبز بودن آن سطور مژده ای است که حضرت بدانند حقیقت اولیاء نبی اکرم صلی الله علیه و آله همواره زنده و با طراوت و پایدار خواهند بود و نور ائمه علیهم السلام در دامنه ی عرش الهی و به پشتیبانی اسماء الهی همچنان ادامه می یابد تا خداوند با تمام جلوات خود در زمین ظهور کند.

پروردگارا! به حقیقت نور اهل البیت علیهم السلام ثواب اتصال کامل به خودت را از ما دریغ مدار.

«والسلام علیکم و رحمها الله و برکاته»

ص: ۲۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

همین طور که مستحضرید بحث در رابطه با مقام نوری اهل البیت علیهم السلام بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله جریان معراج خودشان را مطرح کردند و این که خداوند به حضرت فرمود: برای اوصیای تو کرامت خود را واجب نمودم. وجوب کرامت برای اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله خیر از آن می دهد که ائمه علیهم السلام جایگاه خاصی در عالم دارند. سپس خداوند فرمود: برای شیعیان اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب خود را واجب کرده است. یعنی خداوند راه ارتباط با عالم معنا را برای شیعیان فراهم کرده است، مثل وقتی که می گویند این نماز ثواب دارد، یعنی راه ارتباط با عالم معنا از این طریق فراهم است. از آن جایی که می فرماید: برای اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله کرامت خود را واجب کرده، معلوم می شود هر کس خواست به مقام کرامت حقیقی برسد سرچشمه ی «کرامت»، اهل البیت علیهم السلام هستند. کرامت، آن نوع از بزرگواری است که انسان متوجه می شود ارزش او از همه ی عالم بالاتر است. امام

خمینی «رضوان الله علیه» شخصیت کریمی بودند، چون در وسعتی فوق عالم زندگی می کردند و همه ی حرکات و گفتار ایشان نمایاننده ی جلوات مقام کریمانه ی ایشان بود، صفا، بزرگی، عشق، خدمت به مردم، کم دیدن خود، بزرگ دیدن خدا، این ها همه در دل صفت کرامت نهفته است. این قسمت از روایت روشن می کند که اگر انسان ها به اهل البیت علیهم السلام نزدیک شوند دارای صفت کرامت می شوند. این که امویان روی امیرالمؤمنین علیه السلام حساسند، چون بزرگی و کرامت حضرت موجب کوچکی آن ها می شد و برای نفی شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام دست به هر کاری می زدند و همین امر بیش از پیش معلوم می کرد چه اندازه حقیر و پست هستند.

راز کرامت انسان ها

راز دست یابی به کرامت، نزدیکی به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است. دوری از آن ها آنچنان انسان را پست می کند که منجر به اعمال غیر قابل تصویری می شود که شما در اعمال معاویه و مروان بن حکم و امثال آن ها می یابید. سفیر انگلستان در خاطراتش می گوید وقتی آتاتورک در بستر مرگ بود از او می خواهد ریاست جمهوری کشور ترکیه را که یک زمانی مرکز جهان اسلام بوده، به عهده بگیرد! ملاحظه کنید چقدر باید یک مسلمان بی هویت شود که هیچ ارزشی برای مردم کشور خود قائل نباشد. آیا این نمونه ی عینی بیرون افتادن از کرامت نیست؟ امروزه در کشور عربستان دویست شاهزاده تمام امکانات کشور را چپاول می کنند و در عین تحقیر مردم، در مقابل غرب هیچ کرامتی برای خود قائل نیستند. چون

نظرشان از سرچشمه های کرامت که اهل البیت علیهم السلام هستند، برداشته شده است. هر کس و هر جامعه ای به اندازه ای که به صاحبان اصلی کرامت متصل است از پستی و فرومایگی و حقارت و تحقیرِ همدیگر نجات می یابد. تا به صاحبان اصلی کرامت نزدیک نشویم معنی کرامت را نمی فهمیم. برای بنده سؤال بود که چگونه علامه ی طباطبایی «رحمه الله علیه» اینچنین دقیق مسائل را می فهمند، بعد متوجه شدم که ایشان قرآن را می فهمد و طبق قرآن بقیه ی مسائل را ارزیابی می کند، یعنی به چشمه ی اندیشه چشم دوخته و بر آن اساس در سایر امور فکر می کردند.

روایت مورد بحث می فرماید: خداوند اهل البیت علیه السلام را در مقام کرامت خاص قرار داده است. پس اولاً: هر کس بخواهد به حقیقت دست یابد باید با اهل البیت علیهم السلام مرتبط شود. ثانیاً: باید همین را انتظار داشت که افراد دین مایه چنین انسان های کریمی را برنتابند و انواع تهمت ها را به آن ها بزنند تا حقارت خود را جبران کنند. در همین راستا استکبار جهانی با نظام اسلامی مقابله می کند و یا عوامل داخلی استکبار به صادق ترین مسئولان نظام تهمت دروغ می زنند، این ها در واقع با کرامت انسانی سر جنگ دارند. اگر شما متوجه این قاعده باشید جایگاه بسیاری از تهمت هایی را که به ائمه علیهم السلام و علماء بزرگ زده اند می شناسید و به راحتی ریشه ی بسیاری از تهمت هایی را که رادیوهای بیگانه به مسئولان نظام اسلامی می زنند می فهمید. عمده آن است که متوجه باشیم انسان های پست با کرامت ها مقابله می کنند و برای مقابله ی خود صدها پوشش به وجود می آورند. ما نباید مشغول آن پوشش ها باشیم، باید ماوراء پوشش ها ریشه ی مخالفت ها

را بشناسیم تا فریب آمارها و سندهای قلبی را نخوریم. هنر ما باید این باشد که کلیدهایی داشته باشیم که بتواند قفل فریب کاری های انسان های دون مایه را بگشاید. و آن چیزی نیست جز درک جنگ بین پستی ها با کرامت ها و به همین جهت ملاحظه می فرمائید مسئولان نظام اسلامی ماوراء تهمت ها، با عزت تمام به کار خود ادامه می دهند، چون توانسته اند معنی کرامت را در خاندان پیامبر علیهم السلام پیدا کنند و نه در آنجایی که استکبار القاء می کند. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» با نظر به صاحبان کرامت کار خود را ادامه دادند که این چنین شرافتمندانه زندگی کردند و بزرگوارانه رحلت نمودند، به طوری که دشمنان ایشان اقرار کردند او همه ی جلالت و بزرگی را با خود به همراه داشت. و خودفروختگان استکبار به هنرمندان انتقاد داشتند که چرا در رحلت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» هنر خودشان را در نشان دادن جلالت و کرامت او صرف کردند، در حالی که اگر هنرمند نتواند آن زیبایی بزرگ را به نمایش در آورد دیگر هنرمند نیست.

خداوند در بالاترین مرحله ی قرب بین خود و رسولش به او خبر می دهد: «وَلِأُولَٰئِكَ أُوجِبْتُ كَرَامَتِي» و کرامت خود را برای اوصیاء و جانشینان تو واجب کردم. «وَلِشَّيْعَتِهِمْ أُوجِبْتُ تَوَابِي» و ثواب خود را برای شیعیان آن ها واجب نمودم، چون شیعیان توانسته اند راه قرب الهی را - که همان اهل البیت علیهم السلام باشند- به خوبی بیابند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: عرض کردم: «يَا رَبِّ وَمَنْ أَوْصِيَائِي» اوصیای من چه کسانی هستند؟ «فَتَوَدَّيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَوْصِيَاءُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَيَّ سَاقِ عَرْشِي» ندا آمد ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شده است. «فَنَظَرْتُ وَ

أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي حَيْلٌ جَلَاءُهُ إِلَى سِيَاقِ الْعَرْشِ» پس در حالی که در محضر پروردگارم بودم به ساق عرش نظر کردم «فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُورٍ سَيْطَرٌ أَخْضَرٌ عَلَيْهِ اسْمٌ وَصِيٌّ مِنْ أَوْصِيَاءِ أَوْلِيَاءِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي» دوازده نور دیدم که در هر نوری سطر سبزی بود بر روی آن اسم جانشینی از جانشینانم قرار داشت، اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها مهدی امتم بود.

رؤیت سطر سبز در آن عالم مثل این است که شما در قلبتان سطر سبز عشق به حسین علیه السلام را می بینید. اولاً: سطری است از جنس نور و نه یک نقطه ی نورانی، چون یک فرهنگ است که ظلمات را می شکافد و به همین جهت به صورت سطر ظاهر شده است. ثانیاً: سبز است که صورت حکایت از پایداری و طراوت آن فرهنگ می کند. محبت به حسین علیه السلام سبز است و همواره باقی است، چون از حیات واقعی برخوردار است. هرگز ممکن نیست بعد از هزار سال گفته شود عشق به حسین علیه السلام از قلب مردم رفت و شامل مرور زمان شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله با دیدن آن سطور نوری سبز رنگ از مزده ای بزرگی خبردار شدند، یعنی ای یزید اگر زیر سم اسب ها حسین من را تکه تکه هم کنی، حسین من می ماند. خود حضرت امام حسین علیه السلام براساس همین قاعده است که به دشمنان خود خبر می دهند: «ثُمَّ أَيُّمُ اللَّهِ لَا تَلْبُثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يُرَكَّبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَ تَقْلُقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمُحَوَّرِ»^(۱). به خدا سوگند که به شما مهلتی بیش از

ص: ۲۲۳

زمان سوار و پیاده شدن یک سوارکار ندهند، تا آن که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خرد کند. و به حضرت زینب علیها السلام خیر می دهند که شما با عزت به شهر خود برمی گردید. حادثه ی کربلا در ظاهر چیز دیگری را نشان می داد ولی حقیقت موضوع در عالم غیب با خط سبزی که داشت چیز دیگری بود.

معلوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با روبه روشن شدن با چنین صحنه ای به شعف بیایند که خط توحیدی حضرت، سراسر تاریخ آینده را با طراوت تمام تغذیه می کند و لذا می فرمایند: «فَقُلْتُ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي؟» پرسیدم که ای پروردگار من، این ها بعد از من اوصیای من می باشند؟ که حکایت از عظمت موضوع می کند و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از عظمت موضوع حیرت کرده اند. «فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَائِي وَ أَوْصِيَاءِي وَ أَصِيْفِيَائِي وَ حُجَجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِي وَ هُمْ أَوْصِيَاءُؤُوكَ وَ خُلَفَاؤُوكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ» پس ندا آمد که ای محمد! آن ها اولیای من و برگزیدگان و حجت من بعد از تو بر مخلوقاتم هستند و آن ها جانشینان و خلفای تواند و بهترین مخلوقات من بعد از تو می باشند. خداوند با آوردن چنین تعبیراتی یگانگی بین خود و رسول خود را نمایان فرمود که چگونه اهل البیت علیهم السلام در عین آن که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، خلفای الهی نیز می باشند. و لذا در ادامه فرمود: «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِينِي» به عزت و جلالم سوگند که دینم را با این ها پشتیبانی می کنم «وَ لأُعْلِيَنَّ بِهِمْ كَلِمَتِي» و کلمه و سنت خود را از طریق آن ها می نمایانم. که خبر از حضور و غلبه ی فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در آینده ی تاریخ دارد.

حضرت پروردگار به نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند نه تنها این دوازده نور اوصیای تو بلکه اولیای من نیز می باشند. به این معنی که آن ها نمایش ولایت الهی اند و هر جا می خواهید ببینید آیا خدا دارد بر یک ملتی حکومت می کند یا نه، ببینید فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در صحنه است یا نه. و این که در مورد اهل البیت علیهم السلام فرمود: «وَأَوْصِيَّائِي» می خواهد روشن فرماید که توصیه و پیشنهاد آن ها، توصیه و پیشنهاد خدا است. و فرمود: «وَحُجَّجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِّيَّتِي» و آن ها حجت من بعد از تو بر بندگانم هستند. یعنی ائمه علیهم السلام نمونه ای روشن جهت راه ارتباط با خدا می باشند و عاملی هستند تا آن راه گم نشود و مردم راه ارتباط با خدا را در نمونه های عینی ملاحظه کنند. و از آن جایی که برداشت ها و راه های زیادی هست که همه مدعی راه قرب الهی اند، و حقیقتاً انسان ها را به شایستگی به قرب الهی نمی رسانند، پس باید کسانی در صحنه باشند که خودشان در مقام قرب الهی باشند تا بتوانند راه را درست نشان دهند و همان طور که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَعْلَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ احتِجَّ عَلَى عِبَادِهِ بِحُجَّتِهِ ثُمَّ يُغَيِّبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِمْ»^(۱) خداوند حکیم تر و کریم تر و بزرگ تر و داناتر از آن است که بر بندگان خویش حجتی بگمارد سپس از امور آنان چیزی را بر حجت خود مخفی نماید. و در

ص: ۲۲۵

همین رابطه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «فَلَأَنَّا بِطُرُقِ السَّمَاوَاتِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^(۱) زیرا من به راه های آسمان داناتریم تا به راه های زمین.

راه بدون ارتباط با حجت خداوند راهی است که رونده ی خود را سرگردان می کند چه در امور فردی و عبادی و چه در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی. تجربه ی تاریخی ما نشان داده در هر مرحله از زندگی که از سیره ی حجت های الهی فاصله گرفتیم آنچنان به بیراهه افتادیم که در اقتصاد روش های بانک جهانی برایمان حجت شد و با اختلاف طبقاتی آزار دهنده ای روبه رو شدیم که هرگز با اهداف انقلاب اسلامی هماهنگی نداشت. این نشان می دهد که اگر سیره ی حجت های خدا مد نظرمان نباشد در عین ادعای مسلمانی، راه دشمنان را ادامه می دهیم. یک مرتبه می بینید بعد از بیست سال زندگی در زیر سایه ی نظام اسلامی، جهت مقابله با رقبیان انتخاباتی خود حاضر می شویم تمام زحمات شهدا و انقلاب اسلامی را زیر سؤال ببریم! وقتی نظرها از حجج الهی برداشته شد و دل تاریک گشت انسان نمی فهمد دارد چکار می کند. تأثیر نظر به سیره و گفتار ائمه علیهم السلام به قدری زیاد است که حضرت آیت الله بهجت «رحمه الله علیه» می فرمایند: «روزی یک روایت بخوانید بعد از یک سال ببینید چه می شود» وقتی با سیره و سخنان ائمه علیهم السلام مرتبط نبودیم و ارزش های غربی ذهن ها را به خود مشغول کرد، در جلسات خود غیبت مؤمنین را می کنیم و عملاً به دشمنان انقلاب اسلامی علاقمند می شویم و راه هایی را که آن ها پیشنهاد می کنند می پسندیم و از نور حجت های الهی که موجب نجات ماست

ص: ۲۲۶

محروم می شویم، به دلیل وجود چنین خطراتی نباید از این که خداوند عده ای را به عنوان حجت های خود معرفی کرده، ساده بگذریم.

اگر با اهل البیت علیهم السلام به طور جدی مرتبط نشویم قضیه همین است که می بینید، کار به جایی می رسد که موجب بی آبرو شدن انقلاب اسلامی می شویم و آنقدر دل انسان تیره می شود که طرف می گوید: در دوست ساله ی اخیر دولتی به بدی دولت نهم نداشته ایم. بنده بدون آن که بخواهم از دولت نهم در نظام جمهوری اسلامی دفاعی داشته باشم عرض می کنم آیا می توان پذیرفت دولت نهم از دولت های قاجار و پهلوی هم بدتر بوده است؟! اگر این ها با فرهنگ اهل البیت علیهم السلام مرتبط بودند آیا کارشان به این سخنان می کشید؟ آیا با توجه به این امور می توان نقش حجت های الهی را در متعادل کردن گفتار و رفتار انسان ها دست کم گرفت؟ افرادی که با این سخنان، دشمنان را خوشحال می کنند یک زمانی خود را یار امام خمینی «رضوان الله علیه» می دانستند ولی به مرور طوری گرفتار سیاسی کاری شدند که فراموش کردند اعمال خود را با حجج الهی هماهنگ کنند، به دنبال تأیید غرب راه افتادند و حجت های خود را ارزش های غربی قرار دادند و از قرآن های ناطق که نمونه ی عینی دینداری اند چشم برداشتند، غافل از این که اسلام عبارت است از ثقلین، یعنی قرآن و عترت و قرآن به تنهایی اسلام نیست، باید یک قرآن مجسم در میان باشد که دائم نشان دهد ما نسبت به قرآن در چه شرایطی قرار داریم، در آن صورت است که در جهان ظلمت زده نسبت خود را با خدا از دست نمی دهیم. سیاسیونی که ناخواسته برای حذف رقیب دارند نظام اسلامی را زیر سوال می برند اگر

یک روز فرصت می کردند و با توجه به سیره ی اهل البیت علیهم السلام نسبت خود را با آن ها بازخوانی می نمودند می فهمیدند چقدر از سیره ی خانواده ی عصمت و طهارت علیهم السلام فاصله گرفته اند و به نفس اماره ی خود نزدیک شده اند. (۱)

راه نجات از غرب زدگی

می توان با یک ملاک روشن موقعیت خود را ارزیابی کرد، به این شکل که متوجه باشیم غرب بعد از رنسانس رابطه ی خود را با عالم غیب و معنویت قطع نمود تا با عقل خود زندگی کند. غرب بعد از رنسانس، یعنی غرب بدون حجت الهی تا آنجا که توجه به حجج الهی را مورد تمسخر قرار دادند. حال اگر کسی در نظام اسلامی مدعی است که می خواهد رییس جمهور این کشور شود ولی نسبت خود را با غرب تعیین نکرده و فرهنگ غرب را نسبت به انقلاب اسلامی به عنوان ظلمات نمی شناسد، آیا می تواند انقلاب اسلامی را به اهداف مورد نظر نزدیک کند؟ انقلاب

ص: ۲۲۸

۱- مقام معظم رهبری «حفظه الله» در رابطه با فتنه ی سال ۸۸ فرمودند: «وقتی جاه طلبی ها و حسادت ها و دنیاطلبی ها و هوس پرستی ها و شهوت رانی ها جلو چشم ما را بگیرند، واقعیات را هم نمی توانیم مشاهده کنیم... در فتنه ی طراحی شده ی پیچیده ی سال ۸۸ حقایق جلو چشم مردم بود، نگذاشتند یک عده ای این حقایق را ببینند... وقتی در یک کشور فتنه گرانی پیدا می شوند که برای جاه طلبی خودشان، برای دست یافتن به قدرت، برای رسیدن به اهدافی که به صورت آرزو در وجود خودشان متراکم و انباشته کردند، حاضر می شوند به مصلحت یک کشور، به حقانیت یک راه پشت کنند و لگد بزنند، کاری می کنند که سردمداران غربی و دشمنان درجه یک ایران به هیجان می آیند و سر شوق می آیند و از آن ها حمایت می کنند. (در جمع ۱۱۰ هزار بسیجی در روز عید غدیر سال ۸۹).

اسلامی بستر زندگی منتظرانی است که می خواهند به وسیله ی واسطه های فیض بین ارض و سماء در زمان غیبت، نظام سیاسی خود را تدوین کنند، به طوری که نه تنها نظام سیاسی آن ها رابطه ی آن ها را با حجج الهی قطع نکند، بلکه نظام سیاسی آن ها از رهنمودهای حجج الهی برخوردار باشد، زیرا ولی فقیه از خود چیزی ندارد، او کاشف حکم خدا و امام معصوم است. پس هم جایگاه انقلاب اسلامی به خوبی مشخص است و هم جایگاه فرهنگ مدرنیته، به این شکل که یکی بر حاکمیت حجج الهی تأکید دارد و دیگری بر نفی حجج الهی اصرار می ورزد. حال اگر دولت مردی فرهنگ غربی را به عنوان یک نگاه دلپسند به عالم و آدم، اصالت داد بخواهد و یا نخواهد حجت های الهی را نادیده گرفته و چون آن ها را نادیده گرفته به غرب اصالت می دهد و نتیجه ی آن این می شود که در دل جامعه ی اسلامی که بنا بود از ظلمات غرب نجات پیدا کنیم، به زندگی و اهداف غربی آلوده می شویم و غرب زدگی به صورتی دیگر رخ می نمایاند، چون از حجج الهی غافل شدیم و حدّ اقل در امور فردی از توصیه ی حضرت آیت الله بهجت «رحمه الله علیه» استفاده نکردیم تا قلب ما از نور آن ذوات مقدس محروم نگردد.

ما برای آن که گرفتار غرب زدگی نشویم چاره ای نداریم جز این که با نور حجت های خداوند زندگی کنیم. اگر به حجت های خدا رجوع کنیم و با توجه به این که خداوند به پیامبرش می فرماید: آن ها حجت های من هستند معلوم می شود خود او زمینه را فراهم ساخته که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر منشأ ظهور ولایت اوصیای الهی شود و علی علیه السلام به عنوان وصی

پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی گردد. پس ای پیامبر! به یک اعتبار این ها اوصیا تو نیستند، اوصیای من اند و تو نمایان کننده ی آن ها هستی. و آن ها «خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ» بهترین مخلوقات من بعد از تو می باشند. شناخت و پذیرفتن سیره ی بهترین مخلوقات عالم، بالاترین حسنه است و اگر کسی ولایت حجج الهی را پذیرفت، طبق آیه ی «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۱) حسنات، سیئات و آثار آن ها را از بین می برند. بسیاری از نقص ها و کوتاهی های انسان از میان می رود و به شخصیتی بزرگ تبدیل می شود تا آن جایی که مفتخر به وعده ای می شود که قرآن در رابطه با آن می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (۲) مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. در رابطه با پذیرفتن سیره ی بهترین مخلوقات، نه تنها بسیاری از گناهان می ریزد بلکه آن گناهان تبدیل به حسنه می شود تا هیچ فرصتی از فرصت های گذشته از دست او نرفته باشد و همسنگ بهترین مخلوقات عالم بگردد.

خداوند با روشن کردن صفات اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد بگوید من نه تنها مسیر عزت خود را نشان دادم بلکه مسیر نزدیکی به بهترین مخلوقات را نیز گشودم. در نتیجه آن کسی که مسیر ولایت فقیه را به عنوان مسیر حجج الهی در زمان غیبت شناخت از برکات ارتباط با

ص: ۲۳۰

۱- سوره ی هود، آیه ی ۱۱۴.

۲- سوره ی فرقان، آیه ی ۷۰.

حجج الهی برخوردار می شود و بداند هر کس بخواهد مقابل این نور بایستد با هر دلیلی که باشد، حتماً خوار و ذلیل می شود. اتفاقات عجیبی که در دهه های اخیر همواره پیش آمده و ما کم تر از آن اندازه که شایسته است عبرت گرفته ایم، حکایت از همین موضوع دارد، در حالی که به گفته ی مقام معظم رهبری «حفظه الله»، «بعضی از مدیریت ها در بخشی از برهه های این سی سال زاویه هایی با مبانی انقلاب داشتند، اما ظرفیت انقلاب توانست این ها را در درون خود قرار بدهد، آن ها را در کوره ی خود ذوب کند، هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود و بر تجربه ی خود بیفزاید»^(۱) چون وقتی نظرها به امامان معصوم افتاد انتخاب های غلط موجب برگشت به سوی انتخاب های صحیح می شود آن هم همراه با تجربه ای که از انتخاب های غلط به دست آمده و زمینه ی ایجاد شعور برتر را برای مردم فراهم کرده تا نظام اسلامی را یک قدم جلوتر ببرد و مردم به حقیقت نزدیک تر شوند. این است معنی این که باید معتقد بود روح زمانه روحی است به سوی توحید برتر. زیرا انقلاب اسلامی با توجه به این که تنها جریانی است که نظر به حجج الهی دارد به صحنه آمده و جریانی است که با قدرت، توحید الهی را نشان می دهد تا معلوم شود نظام استکباری حیابی بیش نیست، و بحمدالله انقلاب اسلامی در صحنه های متفاوت نشان داده که استکبار جهانی هیچ غلطی نمی تواند بکند، چون نظرها به حجج الهی که نمایش کامل توحیداند، معطوف است.

ص: ۲۳۱

پروردگارا به حقیقت توحیدِ خودت هر جریانی که موجب به حجاب رفتن نور انقلاب اسلامی می شود، هر چه زودتر از
مقابل انقلاب برطرف بگردان.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۲۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین شرایط دین داری

بحث در رابطه با مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله و جایگاه قدسی ائمه علیهم السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. سخن حضرت به آنجا رسید که فرمودند: خداوند اوصیای من را به صورت دوازده نور عرشی به من نشان داد که اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها مهدی امتم بود و خداوند فرمود: نه تنها آن ها اوصیای تو بلکه اوصیاء و اصفیاء و حجت من هستند. چون همچنان که مستحضرید زمین بدون حجت خدا نمی ماند و لذا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید حجج الهی در عالم هستی موجود باشند تا علاوه بر نقش تکوینی واسطه ی فیض بودن، مردم نمونه هایی کامل از دینداری را مدّ نظر خود داشته باشند. چون خداوند رحمت مطلق است و بر اساس رحمت مطلقه اش برای دینداری ما بهترین شرایط را فراهم می کند و بهترین شرایط برای دینداری آن است که در کنار قرآن به عنوان بهترین رهنمود،

نمونه‌ی عینی و عملی قرآن - یعنی امام معصوم - را نیز قرار دهد تا انسان‌ها در مسیر دینداری به نتیجه‌ی کامل دست یابند. زیرا با بودن قرآن به تنهایی، بهترین شرایط دینداری فراهم نمی‌شود و مسلمین در فهم قرآن گرفتار اختلاف می‌شوند.

وقتی روشن شد هدایت کامل با رجوع به تقلین حاصل می‌شود به این نتیجه می‌رسیم که اگر به رهنمودهای عملی حجج الهی توجه نشود محال است در صحنه‌هایی که باید درست تصمیم بگیریم به مشکل نیفتیم. چون انسان علاوه بر عقل و وحی نیاز به نمونه‌ی عملی درست عمل کردن دارد. حتماً تجربه کرده‌اید که در بعضی موارد اگر صرفاً به عقولتان اکتفا کنید به اشتباه می‌افتید. ولی اگر در آن مرحله به سیره‌ی یکی از ائمه علیهم السلام نظر داشته باشید می‌توانید به صحیح‌ترین تصمیم دست یابید، چون توانسته‌اید از طریق اطلاعات دینی و دلایل خود به سیره‌ی آن حجت خدا نظر کنید و امام معصوم را در کنار عقل و اطلاعات قرآنی خود قرار دهید تا عقل و علم شما به شکوفایی لازم برسند و نتیجه بخش گردند.

با نظر به سیره‌ی ائمه معصومین علیهم السلام عقاید خود را عملیاتی و کاربردی می‌کنید تا نتیجه بخش شوند و به همین جهت لازم است بر روی سیره‌ی حجج الهی تدبر کنیم و از خود پرسیم چرا مثلاً امام حسن علیه السلام در آن شرایط این کار را انجام دادند و در چه فضایی آن کار را کردند و چه نتایجی را دنبال می‌نمودند. پیدا کردن سیره‌ی حجج الهی غیر از شناخت عادی آن‌ها است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا به قول شیعه و سنی فرمودند اوصیای

یکی از احتجاجاتی که شیعه با اهل سنت دارد در این است که به غیر از ائمه ی دوازده گانه ای که شیعه مطرح می کند به راحتی نمی توان بقیه ی کسانی را که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله شده اند به دوازده نفر رساند.

مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب روایتی از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ اعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى بَاباً مَنْ دَخَلَهَا أَمِنَ مِنَ النَّارِ وَمِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اهْدِنَا إِلَى هَذَا الْبَابِ حَتَّى نَعْرِفَهُ فَقَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخُو رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَسْئَلْ بِهَا بِعَدِيٍّ بَوْلَايَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ وِلَايَتَهُ وَ لَأَيْتِي وَ طَاعَتَهُ طَاعَتِي مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بِعَدِيٍّ فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَوَالَى وِلَايَةَ اللَّهِ فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خِزَانَةُ عِلْمِي. مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ فَلْيَتَوَالِ عِدَّةَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ وَ مَا عِدَّةُ الْأَيْمَةِ؟ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ. عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَ هِيَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا، وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نُقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ

ص: ۲۳۵

اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَ الْأَئِمَّةُ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَ رَجَعَهُ (۱) ای گروه مردم! بدانید خداوند را دری است هر کس داخل آن شود از آتش جهنم و ترس قیامت در امان است. سپس ابوسعید خدری بلند شد و عرض کرد ای رسول خدا ما را به سوی آن در راهنمایی فرما تا آن را بشناسیم. حضرت فرمودند: آن در علی بن ابی طالب سید الوصیین و امیر المؤمنین و برادر رسول رب العالمین و جانشین آن رسول بر تمام مردم جهان است. ای گروه مردم! هر کس دوست دارد که چنگ زند بر دستگیره ی محکمی که هرگز جدا نشود باید به دوستی علی علیه السلام چنگ بزند زیرا که دوستی علی دوستی من است، پیروی او پیروی من است. ای گروه مردم! هر کس می خواهد حجت پس از من را بشناسد باید علی بن ابی طالب را بشناسد، ای گروه مردمان: هر کس خوشنود است دوست بدارد دوستی خدا را باید از علی بن ابی طالب پیروی کند زیرا که او گنجینه ی علم و دانش من است. ای گروه مردمان! هر کس دوست دارد که خدا را دیدار کند در حالی که از او خوشنود است باید امامان و پیشوایان را دوست بدارد. جابر از تعداد امامان پرسید. حضرت فرمودند: خدای تو را رحمت کند با این سؤال از اسلام به تمامه پرسیدی. شماره ی امامان به شماره ی ماه ها است که در نزد خداوند و در کتاب خدا دوازده ماه است. از آن روزی که آسمان و زمین را آفرید. شماره ی امامان به شماره ی چشمه هائی است که برای موسی بن عمران علیه السلام هنگامی که

ص: ۲۳۶

عصایش را به زمین زد گشوده شد و آن دوازده چشمه بود و شماره ی آنان به شماره نقیان بنی اسرائیل است که خدای تعالی می فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» (۱) ای جابر امامان دوازده نفرند، اول آنان علی بن ابی طالب و آخرشان حضرت قائم علیه السلام است.

پایدارترین سخن

رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را متوجه این امر می نمایند که اگر می خواهیم به ریسمان محکمی چنگ بزنیم که متزلزل نباشد و هر روز طرفدار یک گروه و یک باند نباشیم به ولایت علی علیه السلام چنگ بزنیم که ریشه در حقیقت پایداری در عالم غیب دارد و شخصیتی است با باطنی قدسی.

از یک طرف احکام الهی پایدار است، چون به خدایی که عین بقاء و پایداری است متصل اند، از طرف دیگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام شخصیت های پایداری هستند، چون دارای حقیقت نوری و باطن معنوی می باشند (۲).

در حالی که سیره و اندیشه ی هیچ دانشمندی به خودی خود

ص: ۲۳۷

- ۱- و حقیقتاً از بنی اسرائیل عهد گرفتیم و دوازده نقیب و اندیشمند برای آن ها برانگیختیم. (سوره ی بقره، آیه ی ۶۰)
- ۲- در راستای پایداری حقیقت نوری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است که دین همه ی انبیاء و اولیاء به دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و به ولایت علی علیه السلام ختم می شود، محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل می کند که: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بُبِّئَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَوَصِيَّهُ عَلِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۰) ولایت علی علیه السلام در صحیفه ی همه ی پیامبران نوشته شده بود و خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر به نبوت محمد و وصی او علی «صلوا الله عليهما».

نمی تواند پایدار باشد، مردم عادی که دیگر هیچ بنده مکرراً به دوستان عرض کرده ام ملاحظه کنید چگونه نظر مردم عادی بسیار سریع تغییر است، همان حرفی که امروز می زنند چند روز دیگر به خودی خود تغییر می دهند، به همین جهت اگر حرفی زدند و یا عمل خلافی انجام دادند نباید آن حرف و عمل را به گوش بقیه رساند و غیبت آن ها را کرد، چون بر حرف و عمل خود پایدار نیستند که ما آن را در اذهان بقیه پخش کنیم و پایدار و تثبیتش نماییم. اگر گناهی را مرتکب شدند چیزی نمی گذرد پشیمان می شوند. در حالی که اگر غیبت آن ها را کردیم در ذهن مردم به عنوان گناهکار می مانند و عملاً با غیبت آن ها به مردم دروغ گفته ایم.

انسان های معمولی عروه الوثقی نیستند تا در اعمال و گفتار خود پایدار باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر می خواهید شخصیت پایدار و ثابتی داشته باشید باید به شخصیت کسی خود را متصل کنید که او با حقایق پایدار عالم مرتبط است و او علی علیه السلام است. شما شخصیت علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» را ملاحظه کنید که چگونه سی سال همواره حرف های محکم بر زبان آوردند و نوشتند و از همان روزهای اول که قلم به دست گرفتند همه ی سخنانشان از استحکام فوق العاده ای برخوردار بود چون خودشان را به عروه الوثقی یعنی اهل البیت علیهم السلام وصل کرده بودند. معنی چنگ زدن به ولایت علی علیه السلام کاری است که امثال حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی ها انجام دادند و اندیشه و عمل خود را با

نور معارف اهل البيت عليهم السلام آبیاری نمودند تا از آن طریق بهترین شکل دینداری را انجام داده باشند. و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَإِنَّ وِلَايَتَهُ وِلَايَتِي وَطَاعَتَهُ طَاعَتِي» (۱) ولایت علی در حکم پذیرش ولایت من و اطاعت از او در حکم اطاعت از من است. و از این طریق ذهن ها را متوجه حجت بعد از خود می نمایند که حجت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی است و با این کار روشن می کنند باید در کنار قرآن، مردم متوجه حجت الهی باشند تا از آن طریق ولایت الهی را انتخاب کرده باشند و به همین جهت بر این نکته تأکید می کنند که: «مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَوَالَى وِلَايَةَ اللَّهِ فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (۲) ای مردم! اگر کسی می خواهد به ولایت الهی شاد باشد باید از علی بن ابیطالب پیروی کند تا به خزینه ی علم پیامبر خدا متصل شود و طوری خدا را ملاقات کند که خداوند از او راضی باشد. جناب جابر بن عبدالله انصاری «رحمه الله علیه» در آن جلسه از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی کرد تا حضرت ذهن ها را اینچنین متوجه راز ولایت علی علیه السلام بنمایند.

جناب جابر بن عبدالله انصاری همیشه به شیعه و سنی کمک کرده و در رابطه با اهل البيت عليهم السلام سؤالات خوبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده به همین جهت هم حضرت در این روایت می فرماید: ای جابر! يَرْحَمُكَ اللهُ. خدا ترا رحمت کند از من در مورد کلّ اسلام سؤال کردی. تعبیر را ملاحظه کنید. جابر از تعداد ائمه عليهم السلام سؤال می کند ولی حضرت می فرماید: از کلّ

ص: ۲۳۹

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲- همان.

اسلام سؤال کردی. آیا این به این معنی نیست که اگر بتوانیم روی این دوازده امام تدبیر کنیم واقعا با اسلام به معنای کامل ارتباط برقرار کرده ایم؟ سپس حضرت می فرمایند: تعداد آن ها به تعداد ماه های سال است. با توجه به این که اگر دوازده ماه نبود زندگی بر روی زمین مختل می شد، باید متوجه باشیم که تقسیم سال به دوازده ماه یک موضوع الهی است و نه یک قرارداد بشری و خداوند در این مورد می فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱) تعداد ماه ها در نزد خدا دوازده ماه است، در کتاب الهی، روزی که آسمان ها و زمین خلق شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با تطبیق تعداد ائمه علیهم السلام با دوازده ماه در سال روشن می کنند همین طور که دوازده ماه موجب می شود تا زندگی بر روی زمین سر و سامان بگیرد و صرف بودن زمین و آب و هوا کافی نیست، باید به صورت های خاصی که ماه های سال شکل می دهند از زمین و آب و هوا استفاده کرد، خداوند در کنار قرآن دوازده امام قرار داد تا زندگی دینی سر و سامان مخصوص به خود را پیدا کند. و سپس نگاه ها را از زاویه ای دیگر به جایگاه ائمه علیهم السلام می اندازند و می فرمایند: «وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامِ حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا» و تعداد آن ها به تعداد چشمه هایی است که برای حضرت موسی علیه السلام گشوده شد موقعی که آن حضرت عصای خود را به آن سنگ زد. حاکی از آن که نقش ائمه علیهم السلام در

ص: ۲۴۰

امت محمدی صلی الله علیه و آله نقش چشمه های گوارایی است که جان امت را سیراب می کند و از هرگونه اختلاف آن ها را مصون می دارد. و سپس نگاه ها را از زاویه ای دیگر به جایگاه ائمه علیهم السلام انداختند و فرمودند: تعداد ائمه علیهم السلام به تعداد نقباء و اندیشمندان بنی اسرائیل است که قرآن در مورد آن ها فرمود: خداوند از بنی اسرائیل تعهد گرفت و ما از میان آن ها دوازده نقیب و اندیشمند برانگیختیم. نقیب یعنی انسانی که دارای اندیشه ای عمیق است و می تواند جامعه را درست راهنمایی کند و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با ائمه علیهم السلام ذهن ها را متوجه نقبای بنی اسرائیل می کنند تا معلوم شود ائمه علیهم السلام در امت اسلامی چه جایگاهی دارند. جامعه ای که تحت راهنمایی نقبای خود نباشد به راحتی فریب می خورد و تحت تأثیر دشمنان قرار می گیرد چون مردم بدون نقباء با خیالات و با دروغ های بزرگ زندگی خواهند کرد، همان توصیه ای که مشاوران هیتلر به او کرده بودند که اگر می خواهی دروغ بگویی، دروغ کوچک نگو، مردم نمی پذیرند، دروغ های بزرگ بگو. تنها اندیشمندان هستند که به سرعت متوجه آن دروغ ها می شوند و نمی گذارند آن ها در ذهن مردم جا باز کند و در همین راستا اگر ائمه علیهم السلام نبودند حزب اموی سراسر جهان اسلام را گرفتار انحراف های بزرگ می کرد. کینه ی امثال معاویه از علی علیه السلام به همین جهت است که حضرت نگذاشتند نقشه های امویان عملی شود. حتی اگر مردم جامعه ی ما در بعضی از مراحل تاریخی تحت تأثیر فریب کاران قرار گرفته اند، با توجه به سیره ی امامان معصوم علیهم السلام به سرعت در کار خود تجدید نظر نموده اند، چون خداوند از طریق ائمه علیهم السلام راه صحیح را نشان داده است و

اگر سیره ی نقبای معصوم در بین ما نبود نمی فهمیدیم فریب خورده ایم یا نه؟ همان طور که خداوند از بنی اسرائیل تعهد گرفت و سپس دوازده نقیب در میان آن ها قرار داد، در غدیر نیز از ما تعهد گرفت که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام وفادار باشیم. سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جواب سؤال جابر مصداق های ائمه ی دوازده گانه را معرفی کردند و فرمودند: «أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ» اول آن ها علی علیه السلام و آخر آن ها قائم عجل الله تعالی فرجه است.

وظیفه ی ائمه علیهم السلام نسبت به خود و خلق

این روایت را در رابطه با دوازده گانه بودن اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله، به عنوان نمونه عرض کردم در حالی که در روایات شیعه و سنی روایات فراوانی داریم که با تدبّر در آن ها معارف گرانقدری در اختیار ما قرار می گیرد. (۱)

برمی گردیم به متن روایتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح فرمودند که در معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت حق فرمود این انوار دوازده گانه ی عرشى، اوصیای من و خلفای تو هستند. عنایت بفرمائید جایگاه امامان دوازده گانه را در کجا قرار داده اند و چگونه ذهن ما را از اعتباریات به سوی حقایق سوق می دهند. اگر انسان متوجه شود باطن

ص: ۲۴۲

۱- جابر بن عبدالله انصاری از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نام هر دوازده امام را نقل می کند که می توانید به کتاب مناقب مرتضوی از کشفی ترمذی حنفی، ص ۵۶ رجوع فرمایید. و یا احمد حنبل از جابر بن سمره نقل می کند شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یکون لهذه الامة اثنا عشر خلیفه». قندوزی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده: امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان تویی یا علی! و آخرشان قائم است که خدا به دست او مشارق و مغارب زمین را می گشاید. (نوید امن وامان، ص ۶۸).

ائمه عليهم السلام حقایق عالیه است و خداوند با نظر به باطن آن ها، آن ها را انتخاب کرده معنی دنیا و زندگی در آن را طور دیگری می فهمد که چگونه خداوند بهترین شکل دینداری را با چنین اوصیایی برای بشریت ممکن کرده است. خداوند انسان هایی با کمالات خاص و با ولایت تکوینی پرورانده تا به صورتی اساسی زندگی ما را متحول کنند. تا زمانی که فکر کنیم ائمه عليهم السلام فقط انسان های خوبی هستند، هنوز آن ها را نشناخته ایم و نمی توانیم از کمالات خاص آن ها بهره بگیریم و تحول اساسی در خود ایجاد کنیم. عده ای در این حدّ جلو آمده اند که ائمه علیه السلام انسان های برترند، در حالی که از جهتی می توان گفت، ائمه عليهم السلام در مقام قدسی خود از ملائکه هم برترند و به این معنی برتر از انسان اند. ممکن است بفهمائید در آن صورت یک نحوه جبر و تبعیض پیش می آید. در جواب باید گفت چنین نیست، باید بتوانید این شبهات را حل کنید تا ابوابی از معارف برای شما گشوده شود نه این که از ترس جبر و تبعیض جرأت ادامه دادن موضوع را از خود بگیرید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند از همان لحظه که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگ ترین ملک را مأمور تربیت ایشان کرد. (۱)

پس معلوم است چنین آدمی که در چنین شرایطی تربیت شود با آدم های عادی خیلی فرق می کند ولی عنایت داشته باشید نتیجه ی این کار به ما می رسد چون اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارای چنین ظرفیتی نبود، امکان گرفتن وحی الهی برای هیچ کس پدید نمی آمد. پس جبر به آن معنی که اختیار و انتخاب را

ص: ۲۴۳

از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بگیرد در میان نیست، همچنان که تبعیض به معنی منفی آن در کار نیست. اما بالاخره خداوند کسانی را برای هدایت ظاهری و درونی ما فرستاده که شخصیت آن ها ریشه در باطنی ترین مراتب عالم دارد و با نظر و ارتباط با باطن عالم ما را هدایت می کنند. حساب کنید اگر امامان فکر کنند و چیزهایی یاد بگیرند و در آن رابطه ما را هدایت کنند، همیشه ما در هدایتی ناقص قرار داریم. چون آن ها آن قدر که فکر کرده اند می دانند و نسبت به آن موضوعاتی که هنوز در مورد آن فکر نکرده اند چیزی نمی دانند، در حالی که بشر برای هدایت خود به کسانی نیاز دارد که از ابتدا همه ی حقایق عالم را بشناسند و بر آن اساس بشریت را هدایت کنند و منشأ تحول اساسی در انسان ها بگردند.

فراموش نفرمائید که ائمه علیهم السلام در رابطه با خدا وظیفه ای نسبت به خود دارند که با عبادات طاقت فرسا به آن می پردازند به طوری که نماز شب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بوده است و یا روایت داریم که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواندند. (۱) راوی می گوید: «أَنَّ مَوْلَانَا الصَّادِقَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَتْلُو الْقُرْآنَ فِي صَلَاتِهِ -فَعُشِيَ عَلَيْهِ- فَلَمَّا أَفَاقَ سُئِلَ مَا الَّذِي أَوْجَبَ مَا انْتَهَتْ حَالُهُ إِلَيْهِ- فَقَالَ -مَا مَعْنَاءُ- مَا زِلْتُ أُكْرَرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى حَالٍ كَأَنِّي سَمِعْتُهَا مُشَافَهَةً مِمَّنْ أَنْزَلَهَا» (۲) حضرت صادق علیه السلام در نماز خود قرآن می خواند تا آن که بیهوش

ص: ۲۴۴

۱- عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۰۹، ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۵۰. ترجمه ی الغدیر، ج ۹، ص ۶۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

شد، بعد که به هوش آمدند از ایشان سؤال کردند چه شد که حال شما تغییر کرد؟ در جواب سؤال - به این مضمون - فرمودند: آن قدر آیات را تکرار کردم که گویا آن ها را از کسی که نازل کرده می شنوم. این آن قسمت از وظیفه ای است که در رابطه با خدا نسبت به خود دارند، و یک وظیفه ای هم نسبت به بشریت دارند که به کمک مقام عرشی خود، انسان ها را هدایت می کنند تا انسان ها کمالات خود را به فعلیت رسانند. آری با ارتباط با اهل البیت علیهم السلام به عنوان حجت های خداوند می توان از هرگونه شکست خود را مصون داشت و راه تعالی را در مقابل خود گشود زیرا حجت های الهی عاملی هستند که بشریت بی هویت نماند و گرنه مثل قاتلان سیدالشهداء علیه السلام دینداری می کنند بدون آن که تدین آن ها مینا داشته باشد.

پروردگارا! به حقیقت خودت شرایط دین داری صحیح را از طریق ائمه علیهم السلام برای ما فراهم بفرما.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۲۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با این که مقام نبی بالاتر از ملائکه است گزارشی از سفر معراجی خود پیش کشیدند و این که در آن سفر چگونه ملائکه از طریق انوار عالی اهل البیت علیهم السلام تسیح و تهلیل و تحمید و تمجید خدای را انجام دادند، تا آن جا که خداوند در آن سفر مقام کرامت اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوازده گانه بودن انوار عرشی آن ها را به آن حضرت نشان داد و فرمود: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِينِي وَ لِأُعَلِّينَنَّ بِهِمْ كَلِمَتِي وَ لِأُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْيَادَائِي» به عزت و جلالم سوگند که حتماً دین خود را به وسیله ی آن ها ظاهر خواهم کرد و کلمه ی خویش را به دست ایشان بلند نمایم و زمین را به دست آخرین آن ها از دشمنانم پاک می نمایم.

قسمت آخر حدیث قاعده ی مهمی را گوشزد می فرماید که بسیار قابل استفاده است و آن این که خداوند خبر می دهد، سیر عالم به سوی نور و طهارت و پاکی است و پاک ترین انسان ها در انتهای تاریخ، عالم را مدیریت می کنند. یک قاعده ای در علوم عقلی هست که می فرماید همواره غایت شیء به عنوان علت غائی، مقصد اصلی خلقت هر چیزی است. از طرفی معلوم است که مقصد اصلی خلقت این عالم، ظهور عالی ترین شکل اسماء الهی در این عالم است. عالم برای آن که بستر ظهور کمال الهی باشد خلق شده و برای این که بستر ظهور کمال باشد باید تمام شرایط در راستای چنین هدفی فراهم شود و برای این که تمام شرایط جهت چنین هدفی فراهم شود باید هرگونه شرک و ظلم و جهلی در این عالم از بین برود و برای این که هرگونه شرک و ظلم و جهلی از بین برود باید مدیریت این عالم توسط انسان هایی معصوم انجام بگیرد. این است که حتماً در ذات عالم، حاکمیت انسان های معصوم نهفته است.

نکته ی مهم در این روایت آن است که حضرت رب العالمین به دو اسم از اسماء نافذ خود سوگند یاد می کند که چنین کاری را انجام می دهد، می فرماید: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي» سوگند به عزت و جلالم، حتماً من دینم را توسط اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عالم حاکم و ظاهر می کنم و کلمه ی حق را برتر از همه ی کلمات و فرهنگ ها قرار می دهم. خداوند وعده داده که زمین را به دست آخرین اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله از دشمنان خداوند پاک می گرداند تا دیگر مانعی جهت تجلی انوار الهی در

میان نباشد. «وَلَأَمَكَّنَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» و او را بر شرق و غرب زمین تمکن و سیطره خواهم داد. تا آن جلوه ی عالیه ای که مقصد خلقت عالم بود محقق شود. به این جهت حضرت رب العالمین تأکید بر تحقق چنین موضوعی دارند که ذات عالم جز به این صورت به کمال خود دست نمی یابد.

موانع ظهور کلمه ی حق

وقتی انسان فهمید انتهای عالم به سوی نور است هیچ وقت چشم خود را از آن انتها بر نمی دارد. وقتی چشم خود را از آن انتها برداشته همواره از هر جریان غیر الهی عبور می کند و اسیر آن نمی شود و دل به آن نمی بندد و دشمنان خداوند نمی توانند جریان های غیر حق را بر او تحمیل کنند. این که می بینید روحیه ی شیعه با بقیه ی ملت ها متفاوت است به جهت چنین عقیده ای است. از آن جایی که شیعه متوجه است جریان عالم به سوی نور است و احکام الهی در تمام ابعاد زندگی بشر تجلی می کند و کلمه ی پروردگار برتری می یابد، هرگز گرفتار یأس تاریخی نمی شود. امروزه کلمه های غیر الهی در صحنه است و میل ها و امیدهای واهی را دامن می زنند. همین که گفته می شود هرچه فلان کارشناس گفت می پذیریم، خبر از آن می دهد که کلمه ی «أَعْلَى» و سخن برتر نظر فلان کارشناس است و نه «کلمه الله». اگر می گفتیم چون نظر فلان کارشناس مطابق حق است پس آن را می پذیریم، این خوب بود، چون اقتضای دین آن است که بر آن تدبّر کنیم و کارشناسانه نظر دهیم، کاری که فقها در

احکام و فلاسفه در امور عقلی انجام می دهند و با تدبیر در آیات و روایات، متوجه قواعد عقلی دنیا و آخرت می شوند. ولی امروزه ظلماتِ اصالت دادن به امیال انسان ها نمی گذارد کلمه ی حق حاکم باشد اما توجه به وعده ی خدا روشن می کند که بالاخره این حالت می گذرد، چون اصل عالم و فلسفه ی خلقت آن، این نیست که کلمه ی غیر حق اعلی باشد. حضرت رب العالمین می فرماید که این عالم باید بگذرد و به جایی برسد که زمین از همه ی دشمنان پروردگار پاک شود و این چیزی نیست که تخلف پذیر باشد. همین که روحی گرفتار وضع موجود نباشد و نظر به وعده ی الهی داشته باشد، امیدوارانه به آینده فکر می کند. وقتی امیدش به آینده ای شد که سراسر نور است، چگونه می تواند به ظلمات موجود دل خوش کند و آن را تحمل نماید؟ چون انسان در نگاه دینی به واقعی ترین واقعیاتِ عالم نظر می کند و در نتیجه هرگز گرفتار روزمرگی نمی شود.

راز این که جباران در طول تاریخ بر شیعه فشار می آورند این است که می دیدند و می بینند شیعه وضع موجودی را که جباران و ستمگران ایجاد می کنند نمی پذیرد، در عین آن که مستقیماً هم مقابله نمی کند. روش جمهوری اسلامی را در برخورد با استکبار ملاحظه کنید که چگونه سیاستِ تنش زدایی را با عدم تحمل ظلم جمع کرده است. در عین این که مثل گروه طالبان عمل نمی کند که عواطف مردم را جریحه دار نماید، مثل کوه در مقابل زورگویی استکبار می ایستد. حتی وقتی جوانان حزب الله لبنان - در همان اوایلی که انقلاب اسلامی پیروز شده بود - در کانال

سوئز مین گذاری کردند تا امنیت این شاهراه بین المللی را به هم بزنند، حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» سریعا آن ها را از آن کار منع کردند، چون روحیه ای که شیعه به نور ائمه علیهم السلام در خود ایجاد کرده نظر به آینده ی امیدبخش دارد و این با عدم تشنج جلو می رود و موجب می شود دشمن نتواند افکار عمومی را علیه ما تحریک کند.

یکی از شخصیت های آمریکایی گفته بود «ایرانیان شطرنج بازان بسیار دقیقی هستند، یک لحظه غفلت کنی ماتت می کنند». ما شطرنج بازان حرفه ای نیستیم ولی امامانمان به ما می گویند چگونه عمل کنیم و این نوع حرکات به جهت توجه به این موضوع است که می دانیم ذات عالم به سوی نور در حرکت است و باید مناسبات و مدیریت های معقولی را نسبت به آن آینده تنظیم کنیم که بدون بهانه دادن به دست حاکمان ظالم، بی آینده بودن جباران و آینده داری شیعه رقم بخورد و لذا است که منصور دوانیقی از دست حضرت صادق علیه السلام کلافه است و یا متوکل در مورد حضرت هادی علیه السلام می گوید: «وَيَحْكُمُ قَدْ أَعْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا»^(۱) وای بر شما کار ابن الرضا مرا درمانده و عاجز کرده است. حضرت امام هادی علیه السلام با متوکل به صورت مستقیم درگیر نمی شوند ولی بی سر و صدا طوری عمل می کنند که حاکمان ظالم احساس کنند هیچ آینده ای ندارند، به طوری که هر چه بکنند کار را خراب تر کرده اند، نه می توانند آن ها را به قتل برسانند و نه زندانشان کنند و نه آزادشان بگذارند، در هر صورت آینده ی خود را تیره و تار کرده اند. این که می بینید دشمنان نظام اسلامی

ص: ۲۵۱

نمی دانند در مقابله با ما چکار کنند به جهت آن است که روش نظام اسلامی به روش اهل البیت علیهم السلام نزدیک است.

هدایت افکار عمومی

فرهنگ غربی مایل است ما هم مثل سعودی ها و مثل خیلی کشورهای دنیا، از یک طرف فرهنگ غربی را بپذیریم و از طرف دیگر در کنار آن فرهنگ نمازمان را هم بخوانیم. فرهنگ غربی از این که شما ظاهر اسلام را رعایت کنید نگران نیست، نگرانی آن از این است که شما به شرایطی غیر از وضع موجود دل بسته باشید و عزمتان، عزم عبور از این فکر و فرهنگ به سوی آن نور باشد و بخواهید با آن طمأنینه ای که اهل البیت علیهم السلام نشان دادند زندگی خود را به آن سمت سوق دهید. حتی ممکن است برای شما دام های حساب شده ای پهن کنند که مستقیماً با فرهنگ غربی درگیر شوید. کاری که با بن لادن و القاعده انجام می دهند، تا از این طریق فرهنگ غربی بتواند شخصیت اسلام را خشن و غیر منطقی جلوه دهد و به آینده ی خود امیدوار شود. ما هرگز فریب چنین دامی را نمی خوریم چون معتقدیم باید شرایط خاصی فراهم شود تا مردم از فرهنگ های غیر قدسی روی برگردانند و در آن حال است که افق روشن می شود و ظلمات فرو می ریزد. اگر پنجاه سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی گفته می شد امکان دارد با حضور مردمی بیدار و معتقد به حاکمیت امام معصوم و به رهبری فقیهی هوشیار، رژیم شاهنشاهی را سرنگون کرد، هیچ کس باور نمی کرد. همه می گفتند شاه قدرت و اسلحه و ارتش دارد. حتی در همان سال های

آخر که فعالیت های مردم برای سرنگونی رژیم شاه تشدید شده بود دو نوع فکر مطرح بود، یک طرز فکر سخت معتقد به مبارزه ی مسلحانه بود و یک طرز فکر مثل حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه الله» معتقد به حرکت های مردمی بودند و این که با تغییر روح مردم و جهت دادن به افکار عمومی می شود مناسبات را تغییر داد. طرز فکر دوم بود که انقلاب را پیروز کرد و امثال چریک های فدایی و مجاهدین خلق هیچ اثری و نقشی در پیروزی انقلاب نداشتند. روش هدایت افکار عمومی روش دقیقی است که شما در سیره ی ائمه علیهم السلام ملاحظه می کنید که در عین دشمنی با حاکمان کفر، بدون درگیری مسلحانه، آن ها را از نظر فرهنگی خلع سلاح می کردند و امکان ادامه ی کار را از آن ها می گرفتند تا اگر شرایط فراهم شد و جامعه آماده ی اجرای حکم خدا در امور خود گشت، حاکمیت را به دست گیرند. (۱)

روش صحیح و کارآمد روشی است که اهداف الهی را با روح ملت ها جلو ببریم و مانع نقشه های دشمن شویم، کاری که روحانیون در زمان رضاخان انجام دادند. از خود پرسید چرا رضاخان همه ی مخالفان خود را رها کرده بود و فقط با روحانیون درگیر بود؟ رضاخان فکر می کرد با اسلحه و زور و ارتش هر کاری که می خواهد با قلدری می تواند انجام دهد و فقط روحانیون مانع اند و تصور می کرد روحانیت یک گروه و قشرند و متوجه نبود حرف روحانیت یعنی افکار عمومی و به همین جهت

ص: ۲۵۳

۱- در رابطه با عدم آمادگی مردم بود که حضرت صادق علیه السلام بعد از سقوط بنی امیه حاکمیت را به دست نگرفتند.

هم نتوانست در مقابل روحانیون کاری بکند و به خوبی احساس کرده بود آینده‌ی او تیره و تار است و لذا هرچه می‌کرد کار بدتر می‌شد. وقتی همسر و دختران رضاخان در عید نوروز به حرم حضرت معصومه رفتند و در انظار عمومی چادرهایشان را عوض کردند و رعایت نامحرمان را نمودند، مرحوم بافقی فقط گفت این کار حرام است. مردم پیرو آن، شروع به اعتراض کردند، رضاخان که به دنبال بهانه بود برای تقابل با روحانیون، از تهران حرکت کرد و با چکمه‌هایش داخل حرم آمد و آیت الله بافقی را کتک زد و به شهر ری تبعید کرد. از این به بعد مردم با ازدحام زیاد به زیارت حضرت عبدالعظیم می‌رفتند تا نشان دهند کار رضاخان را قبول ندارند و شعر ساختند که:

چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار

زیارت

شه عبدالعظیم و دیدن یار

چون روح ملت، رضاخان را نپذیرفت انگلستان مجبور شد برای حفظ ظاهر، او را به جزیره‌ی موریس تبعید کند و عملاً آنچه مردم می‌خواستند عمل شد.

راز امیدواری به آینده

اگر به افق نوری که در پیش است اطمینان داشته باشیم تبلیغات دنیای کفر به سرعت بی‌اثر می‌شود. صدام با آن همه نیرو و تجهیزات به ما حمله کرد ولی چون حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» به حاکمیت نورِ معنوی اطمینان داشتند با این که در بیمارستان قلب بودند فرمودند: «دیوانه‌ای یک

ص: ۲۵۴

سنگی انداخته و فرار کرده». از آن جایی که حضرت امام «رضوان الله علیه» به افق نور معتقد بودند و به روش اهل البیت علیهم السلام عمل می کردند و نه به روش صدام، واقعیت همان بود که ایشان فرمودند؛ ما جنگ را شروع نکردیم ولی وقتی شروع شد به خوبی دفاع کردیم و ملاحظه فرمودید چقدر شیرین دفاع کردیم و به همین جهت این همه دل ربا بود، به طوری که جوانان کم سن و سال التماس می کردند تا مسئولان اجازه دهند در جبهه شرکت کنند. دفاع همیشه شیرین و زیبا است و کشته شدن در مسیر دفاع از حق بهترین شادی ها را به همراه دارد. اگر کسی برای حق فانی شد، به حق باقی می گردد، مثل آب کوزه ای که در جوی بریزند، آن آب نابود نمی شود بلکه به جوی باقی می گردد. در تظاهرات برای سرنگونی نظام شاهنشاهی چون قصد جوانان حاکمیت حق بود، خیلی راحت آماده ی شهادت بودند، راحت هم شهید می شدند، چون می دانستند جایگاه این انقلاب نفی باطل و به صحنه آوردن حق است و حرکتی است به سوی نور.

نظام اسلامی در رویارویی با استکبار به افق نور می نگرد و مسالمت آمیزانه کوتاه نمی آید حتی اگر در این جهت گیری کشته هم بدهیم به سوی نور کشته شده ایم، چون می دانیم در این مسیر اولیایی بر جهان حاکم می شوند که معصوم اند و خلفای الهی هستند. می فرماید این آینده را همیشه در جلو خود داشته باشید، آینده ای که خداوند جلوی ما گذاشته و برای ادامه ی حیات ما حاکمیت اولیای معصوم را رقم زده. در مسیر نگاه به چنین آینده ای، در هر مقطعی قرار بگیریید مثل این است که با امام

زمان عجل الله تعالی فرجه زندگی می کنید. عمده آن است که متوجه شویم خداوند چه آینده ای را برای جهان رقم زده که می فرماید: به وسیله ی آخرین وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین را از دشمنانم پاک می گردانم. «وَلَمَّا كُنْتُمْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا» و حتماً او را بر شرق و غرب زمین تمکن و سیطره خواهم داد. «وَلَأَسَيِّرَنَّ لَهُ الرِّيَّاحَ» بادهای را مسخر او می کنم «وَلَمَّا ذُلِّلْنَا لَهُ السَّحَابَ الصُّعَابَ» (۱) ابرهای سختی که به راحتی باران نمی دهند را فرمان بردار او می نمایم. «وَلَأَرْقِيَنَّ فِي الْأَشْيَابِ» و تمام اسباب ها و وسایل عالم را برایش نرم و آسان می کنم که بتواند بر آن ها سیطره داشته باشد. «وَلَأَنْصُرَنَّ بِجُنْدِي» با لشکریان خود یاری اش می کنم «لَأَمُدَّنَّهُ بِمَلَائِكَتِي» و به وسیله ی ملائکه ام به او مدد می رسانم. «حَتَّى يُعْلِنَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَيَّ تَوْحِيدِي» تا این که دعوتم بر همه جا غالب شود و خلق بر توحید و یگانه پرستی اجتماع کنند، همه ی انسان ها متوجه ی حضور یگانه ی پروردگار شوند و با رجوع به حق امور خود را بگذرانند. «ثُمَّ لَأُدِيمَنَّ مُلْكَهُ وَ لَأُدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» سپس حاکمیت او را با همان حالت توحیدی، پایدار کرده و روزگار را تا روز قیامت به دست اولیای خود دست به دست می گردانم. دیگر سلسله ای نمی آید تا حاکمیت توحیدی امام معصوم را سرنگون کند. و این است راز امیدواری ما به آینده.

ص: ۲۵۶

در شرایطی که عالم به بلوغ خود برسد از یک جهت حقیقت امام معصوم که حاکم بر امور است، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» می باشد و تمام مخلوقات هستی در قبضه او است، از جهت دیگر نظام تشریح و امور سیاسی، تربیتی و اقتصادی در قبضه ی او قرار گرفته و حاکمیت تکوینی با حاکمیت تشریحی متحد شده است. این جا است که توانایی ها و استعداد های عالم به نحو کامل در اختیار بشریت قرار می گیرد. معنی این که استعداد های عالم تکوین در اختیار عالم تشریح و امور اجتماعی - اقتصادی بشر قرار گیرد را با این مثال تصور کنید که گفته اند یک روز که معده ی انسان جهت هضم غذا فعالیت می کند به اندازه ای است که همه ی آزمایشگاه های دنیا فعالیت می کنند و یا آن انرژی که قلب به صورت تکوینی در یک بیست و چهار ساعت به کار می برد به اندازه ای است که یک لکومتیو به دور کره ی زمین بگردد و انرژی مصرف کند. در نظر بگیرید وقتی این نیرو های تکوینی که در طبیعت هست در مسیر رفع حوائج بشر قرار گیرد چگونه این وعده ی خداوند محقق می شود که می فرماید: «وَلَأَرْقِيَنَّ فِي الْأَسْبَابِ» همه ی اسباب را رام او نمایم و همه چیز را فرمانبردار او می کنم. به همان صورتی که بدن در هماهنگی کامل فرمانبردار روح انسان است.

انسان ها را ملاحظه کنید چگونه براساس برنامه ی نفس ناطقه یا روح شان راه می روند و به جهت تدبیر نفس ، تمام اعضای بدن شان نسبت به هم در هماهنگی کامل می باشد. این همه نظم به جهت حضور روح است، آن وقت عنایت داشته باشید حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه از نظر

تکوین، روح این عالم اند و تمام این عالم با تمام مناسباتش بر اساس مدیریت تکوینی حضرت اداره می شود. حال اگر حضرت مدیریت تشریحی عالم را هم به عهده بگیرند، همه چیز در اوج شکوفایی خود قرار می گیرد. با توجه به این امر است که خداوند می فرماید: بادها را در اختیار او قرار می دهم و ابرهای دور دست فرمانبردار او می شوند و لشکریانم و ملائکه ام به یاری او می آیند. از جهت صعود معنوی که انسان ها تحت تجلی انوار حضرت قرار می گیرند حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: چون قائم ما قیام کند خداوند دست او را بر سر بندگان قرار می دهد و در نتیجه به نور آن سرپرستی، عقل آن ها جمع می شود. (۱) در روایت مورد بحث خداوند می فرماید: «وَتَجْمَعُ الْخَلْقَ عَلَيَّ تَوْحِيدًا» و مردم به گرد توحید من جمع می شوند و همچون عارفانی بزرگ متوجه حضور همه جانبه ی حق در عالم می گردند. با تدبّر در این نکته متوجه می شویم هر چه زمانه به حاکمیت امام معصوم علیه السلام نزدیک شود استعدادهای معنوی عالم بیشتر به کمک بشر می آید و امور انسان ها با صفای بیشتری می شود و این به شرطی است که حاکمان متدین در صحنه ی مدیریت جامعه امور مردم را سر و سامان دهند و گرنه با آنچه در دانشگاه ها تدریس می شود و کارشناسان مسائل جامعه از آن اطلاع دارند، نمی توان امور جامعه را به سامان رساند، چون محدوده ی آگاهی آن ها عقل جزئی بشری است و نه عقل قدسی همه جانبه نگر.

ص: ۲۵۸

تفاوت عقل بشری با مدیریت معنوی را در تفاوت حرکات انسان با حرکات رباط ها می توانید ملاحظه کنید. برای این که یک رباط از چند پله بالا برود چندین کامپیوتر گول آسا باید محاسبات درازمدت داشته باشند تا چنین برنامه ای تنظیم شود. لحظه لحظه ی حرکت یک رباط نیاز به برنامه های مفصل دارد، در حالی که شما با تدبیری که روح مجردتان دارد به راحتی و خیلی بهتر از رباط، بدن خود را تنظیم می کنید و با پاهای خود از پله ها بالا می روید. عقل یک کارشناس مثل برنامه ای است که به رباط می دهند و با آن عقل می خواهد مناسبات یک جامعه را سر و سامان دهد، هر اندازه هم که جوانب کار را در نظر بگیرد مثل عقل قدسی عمل نمی کند، نتیجه ی کار کارشناسان منقطع از عقل قدسی، می شود ورشکستگی بانک های امریکا که در اوج پیروزی، با شکست خود روبه رو شدند. همیشه این طور بوده، چون وجهی را می بینند و وجوهی را نمی بینند، چیزی نمی گذرد با آثار منفی وجوه پیش بینی نشده روبه رو می شوند.

همیشه وقتی ملاحظه کردید جریان غیر حقی در حال پیش روی است و گسترش پیدا کرد بدانید زمان سقوطش فرا رسیده است. این درست برعکس جریان حق است که باید بستر تحقق خود را آماده کند و موانع را به صورت منطقی و همه جانبه پشت سر بگذارد ولی وقتی شرایط ظهورش فرا رسید وعده ی خداوند تحقق می یابد که فرمود: «لَأُدِیْمَنَّ مُلْکَهُ» حتماً حاکمیت او را دائمی می گردانم. وقتی حق به معنی واقعی حاکم شد دیگر چون خداوند وعده داد «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ» (۱) عاقبت از آن متقین است و

ص: ۲۵۹

امام باقر علیه السلام در این رابطه فرمودند: «لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ» (۱) بعد از حاکمیت ما حاکمیتی نیست. بالاخره وقتی فکر من و شما حق نیست باید برود و فکر صحیح بیاید، اما فکر صحیح که آمد دیگر می ماند.

جریان نور که مکتب تشیع به آن نظر دارد همیشه در عالم جریان داشته و مسیر تاریخی خود را طی کرده و موانع و دشمنان خدا را پشت سر گذارده و جلو رفته است. هیچ حادثه ای عجیب تر از دفاع هشت ساله در دوران معاصر نبود، دیدید بالأخره چه شد! با این همه انرژی عجیب که برای سرکوب ملت ما صرف کردند کسی باورش می آمد که صدام این طور خوار شود؟ سرنوشت کسی که جنگ را به پا کرد از همه بدتر شد، هم شکست خورد و هم خوار و ذلیل شد. از این حادثه می توان عبرتی بزرگ نصیب خود کرد. این انقلاب به جهت روح امامتی خود چنین توانایی هایی دارد. وقتی با ملاک هایی که از طریق فرهنگ اهل البیت علیهم السلام به دست آورده ایم به انقلاب اسلامی نگاه کنیم، هر کس وظیفه ی خود را انجام می دهد و با تمام دلگرمی سعی می کنیم خود را هماهنگ آئینده ی فرهنگ امامت نمائیم. برای چنین هماهنگی در عین عدم پذیرش ظلم و ظلمات دوران، چون به آئینده امیدواریم با حوصله و عدم تشنج جلو می رویم. مثل آن باغبانی که حصار محکمی دور باغ خود کشیده و دلواپس نیست گوسفندان از دستش بروند. وقتی متوجه شدیم عالم چه اندازه منظم است و اندیشه ی تشیع چه اندازه محکم می باشد، جایی برای نگرانی نمی ماند و سراسر زندگی را آرامش فرا می گیرد. چیزی که در

ص: ۲۶۰

سیره ی همه ی امامان علیهم السلام مشاهده می کنیم و این که هر کدامشان حلقه ای از حلقه های نور بودند به سوی آینده ی حاکمیت حق.

شیعه وظیفه دارد با حوصله و با این دید که آینده از آن حکومت حق است در مسیر جریان تاریخی نور قدم بگذارد و بداند در این مسیر می شود هم شهید شد و هم در عین شهید شدن، زنده بود و هم با نشاط و بدون هر اضطراب و با امیدواری کامل و آزاد از هر آلودگی که ظلمات زمانه در صدد است بر انسان ها تحمیل کند، حیات را ادامه داد. زیرا می دانیم انتهای عالم به سوی نور و عصمت است و عالم به شکوفایی کامل می رسد.

خدایا به حقیقت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه ما را در توجه کامل به آن حضرت قرار ده تا امیدوارانه زندگی کنیم و مرگمان را نورانی بگردانیم.

«والسلام علیکم و رحمها الله و برکاته»

ص: ۲۶۱

قرآن

نهج البلاغه

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمه الله عليه»

الكافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب كلینی «رحمه الله عليه»

كمال الدين، شیخ صدوق

چهل حدیث، امام خمینی «رضوان الله عليه»

شرح بر زاد المسافر، سید جلال الدين آشتیانی

الاحتجاج علی اهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی

الغیبه النعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی

كلمات مكنونه، فیض كاشانی

امالی، شیخ صدوق

من لا یحضره الفقیه

مستدرک الوسائل

جامع الأسرار، سید حیدر آملی

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد

آداب الصلواه، امام خمینی «رضوان الله تعالی عليه»

شرح فصوص قیصری، سید جلال الدين آشتیانی

اثبات الهدی

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم

كشف الغمه، محدث اربلى

اللهوف على قتلى الطفوف، سيد بن طاوس

عبقات الانوار، مير حامد حسين

إرشاد القلوب إلى الصواب

ترجمه ى الغدير

ص: ٢٦٣

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• ده نکته از معرفت النفس

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• مبانی معرفتی مهدویت

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

• امام خمینی و خودآگاهی تاریخی

• انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی

• انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی

• جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم

• مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام

• ادب خیال، عقل و قلب

• عالم انسان دینی

• آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

• زن، آن گونه که باید باشد

• خطر مادی شدن دین

• هنر مردن

• راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

• تمدن زایی شیعه

• حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام

امام و امامت در تکوین و تشریح

ص: ۲۶۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

